جلد اوّل

نگارش: جواد

بهائی

چه میگوید ؟

نگارش

ج : تهرانی

جواد

جلد اول

مشتمل بر استدلالات گلپایگانی بهائی
و جواب آنها .

۱۳۳۴

چاپخانهٔ (حیدری) تهران

تذکره

۱ـ این کتاب بمنظور تثبیت عقاید شیعه و رد عقاید بهائیها بطریق اختصار از روی انصاف نوشته شده ومشتمل بردو جلد است :

جلد اول جواب استدلالات گلپایگانی در مقالهٔ اولی از کتاب فرائد .

جلد دوم استدلال برعقاید شیعه درمقابل اهل بهاء وضمنا جواب بعض‌دیگر از استدلالات بهائیها .

۲ـ کتاب فرائدکه نویسندهٔ آن ابوالفضل محمدبن محمد رضای گلپایگانی بهائی میباشد مقالـهٔ اولی آن دربیان مقصود و مدعای اهل بهاء و ادلهٔ و براهین آن است .

و این مقاله برحسب اقسام براهین و استدلالاتش در چهار فصل میباشد : فصل اول در چگونگی احتجاج بآیات . فصل ثانی درکیفیت احتجاج باحادیث و بشارات . فصل ثالث در چگونگی استدلال بدلیل تقریر . فصل رابع درکیفیت استدلال بمعجزات .

وچنانکه اشاره نمودیم مامطالب این چهارفصل را دراین کتاب نقل نموده و جواب میگوئیم .

۳ـ نسبتهائی چون دروغگوئی ، پشت‌هم اندازی ، خیانت، و و .... دراین کتاب باشخاصی که داده میشود بمنظورجسارت ودشنام وزورگوئی وستم باحدی نبوده بلکه تنها بمنظورحق و حقیقت گوئی بوده است .

خوانندگان محترم حتی آقایان بهائیها (اگر درتحت تاثیراحساسات‌عصبیت و یااغراض باطلهٔ دیگر قرارنگیرند) بدقت ، تمام مطالب کتاب رامطالعه‌فرمایند حریت و انصاف و وجدان حقیقت جوئی‌آنان شاهد برصدق عرضم خواهد شد .

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین وصلی اله علی محمد خاتم النبیین و آله الطیبین الطاهرین .

تاریخچه میرزا علیمحمد باب

برحسب آنچه از کلمات بعضی نویسندگان بدست میآید میرزا علیمحمد فرزند میرزا رضای بزاز شیرازی وتولدش نیز درشیراز غره محرم ۱۲۳۵ هجری بوده است درزمان طفولیت دریکی از تکایای شیراز که درآن مقابر بسیار وقبور بعضی از مشایخ صوفیه میباشد نزد شیخ محمد عابد ملقب بشیخنا بمکتب میرفته است .

چون بحد بلوغ رسید مشغول تجارت گردید قدری عربیت و صرف و نحو تحصیل نمود ولی اعتناء زیادی بعلوم رسمیه نداشت بلکه اهتمام او بادعیه و اذکار و ریاضات بسیار بود دوسال دربندر بوشهر برای کسب تجارت رحل اقامت انداخت ودرهوای گرم تابستان هنگام بلندی آفتاب برბالای بام میایستاد وزیارت عاشورا یا اوراد مجعولهٔ ای میخواند وسپس دست از شغل و عمل کشید و در کربلای معلی مجاورت اختیار نمود ودرآن زمان تابعین شیخ احمد احسائی بسیار بودند او نیز میل بآن طریقه پیدا نموده باسید کاظم رشتی شاگرد و مروج شیخ تماس بیشتری میگرفت ودرمحفل درس او حاضرمیگشت وازاینجهت اساس معارف اوهمان معارف شیخیه وصوفیه آنهم بطرز ناقص بوده است .

سید کاظم در بافندگی کلام وعرفان بسیارماهر بوده ازجملهٔ شواهد ، کتاب او درشرح قصیدهٔ لامیهٔ عبدالباقی افندی است .

باری میرزا علیمحمد بعدازفوت سید کاظم رشتی درسنه ۱۲۶۰ هجری ادعای ذکریت وبعد ادعای بابیت یعنی نیابت خاصه امام غائب علیه السلام یاباب علوم ومعارف خدا نمود وسپس ادعای مهدویت وبعد ادعای نبوت وشارعیت وبلکه ادعای ربوبیت

والوهیت نمود وبعدهم توبه نامه بناصرالدین شاه درزمان ولایت عهدی او سپرد ودرآن دعاوی خود را بکلی انکار نمود ودرسال ١٢٦٦ هجری در تبریز بالاخره بقتل رسید وما این توبه‌نامه اورا از کتاب مستر براون (مواد تحقیق در بارهٔ مذهب باب) بیک واسطه نقل مینمائیم :

« فداك روحی الحمدلله کماهو اهله و مستحقه که ظهورات فضل و رحمت خود را درهرحال بر کافهٔ عباد خود شامل گردانیده بحمدالله ثم حمدا که مثل آن حضرت را ینبوع رأفت ورحمت خود فرموده که بظهورعطوفتش عفو از بندگان وتستر بر مجرمان وترحم برباغیان فرموده اشهد الله من عنده که این بنده ضعیف را قصدی نیست که خلاف رضای خداوند اسلام واهل ولایت اوباشد اگرچه بنفسه وجودم ذنب صرف است ولی چون قلبم موقن بتوحید خداوند جل ذکره و نبوت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ولایت اهل ولایت است ولسانم مقر بر کل مانزل من عند الله است امید رحمت او را دارم و مطلقا خلاف رضای حق را نخواسته‌ام واگر کلماتی که خلاف رضای اوبود ازقلم جاری شده غرضم عصیان نبوده ودرهرحال مستغفر وتائبم حضرت او را و این بنده را مطلق علمی نیست که منوط به ادعائی باشد و استغفرالله ربی واتوب الیه من ان ینسب الی امروبعضی مناجات وکلمات که ازلسان جاری شده دلیلش برهیچ امری نیست و مدعای نیابت خاصه حضرت حجة‌الله علیه‌السلام را ادعای مبطل میدانم واین بنده راچنین ادعائی نبوده ونه ادعای دیگر مستدعی ازالطاف حضرت شاهنشاهی و آن حضرت چنان است که این دعاگو را بالطاف وعنایات بساط رأفت ورحمت خودسرافراز فرمایند والسلام . »

تاریخچه میرزا حسینعلی بهاء

میرزا حسینعلی پسر میرزا عباس نوری معروف بمیرزا بزرگ متولد سنه ١٢٣٣ هجری بوده دراوائل سن تحصیلات مقدماتی نموده وسپس بمتصوفه ارادت و علاقه زیاد پیدا کرده وازمکتب آنها استفاده نمود وازاینجهت درزی درویشی بودچنانکه بطریق دراویش زلف وگیسوی بلند داشت واساس معارف اوهمان معارف صوفیه بوده چنانکه از کلمات ونوشته‌جاتش کاملا هویداست . درحیات باب یکی ازمریدان اوشده وبعد از قتل باب هم مدتی مرید برادر خود میرزا یحیی صبح ازل جانشین

منصوص باب، بوده سپس از اطاعت او سر پیچیده و ادعای من یظهره اللهی و شارعیت و رجعت حسینی و رجعت مسیحی و ادعای الوهیت نمود و سید باب را هم مبشر ظهور خویش دانست .

وشرح مختصری ازاین اجمال برحسب آنچه از کلمات بعض مورخین بدست میآید اینست : میرزا حسینعلی و میرزا یحیی دو برادر پدری و هر دو مرید باب بودند ، وباب تنصیص بوصایت ونیابت یحیی نمود واورا مامور کرد که بعد از وی هشت واحد دیگر بیان را که ناتمام مانده بود بنویسد و صورت توقیع باب درامر وصایت این بوده : « الله اکبر تکبیرا کبیرا ، هذا کتاب من عندالله المهیمن القیوم الی الله المهیمن القیوم . قل کل من الله مبدؤن قل کل الی الله یعودون هذا کتاب من علی قبل نبیل(۱) ذکر الله للعالمین الی من یعدل اسمه اسم الوحید (۲) ذکر الله للعالمین قل کل من نقطة البیان لیبدئون ان یااسم الوحید فاحفظ ما نزل فی البیان وأمر به فانك لصراط حق عظیم . »

لذا بعد از قتل باب عموم بابیه بلا استثنا یحیی را بسمت نیابت و جانشینی باب شناخته و او را مفترض الطاعة دانستند و وی در آن اوقات تابستانها را در شمیران طهران و زمستانهـا را در نور مازنـدران میگذرانید و اوقات خود را بنشر و تعلیم آثار باب و تشیید دین جدید او میپرداخت تا اینکه چند نفر از بابیها بقصد قتل ناصرالدین شاه بطرف او تیر افکندند در اثـر آن ، حکومت وقت قریب چهل نفر از مشاهیر بابیه از جمله میرزا حسینعلی را دستگیر نموده و بیست و هشت نفر آنها را بانواع عذاب و شکنجه بقتل رسانید .

میرزا یحیی صبح ازل در آن وقت در نور بود فی الفور بلباس درویشی باعصا و کشکول ببغداد گریخت و شاید در اواخر سنه ۱۲۶۸ یا اوایل سنه ۱۲۶۹ ببغداد ورود نمود چهار ماه بعد برادرش حسینعلی هم در نتیجهٔ توصیه و سفارشات شدید سفیر روس از زندان طهران خلاص و ببغداد تبعید شد کم کم بابیه از هر گوشهٔ ایران بدانجا روی آورده و بغدادرا قریب دهسال مرکز عمدهٔ خود قرار دادند و در اینمدت با اینکه چند نفر از بابیها ادعای من یظهره اللهی کردند میرزا حسینعلی

(۱) یعنی علیمحمد ، چه نبیل عدداً مطابق است با محمد یعنی ۹۲ .
(۲) یعنی یحیی که عدداً با وحید مطابق است یعنی ۲۸ .

و سایر بابیها همه در تحت لواء صبح ازل جمع بودند و هیچ گونه تفرقه وانقسامی بین‌ایشان مشهود نشد ولی دراواخر آن اوقات کم کم بعضی آثارتجدد ومساهله در وجنات میرزا حسینعلی مشهود میشد و بعضی از بزرگان بابیها از مشاهدهٔ این احوال مضطرب گشته او را تهدید نموده و بر او سخت گرفتند بدرجهٔ که او قهر کرد و ازبغداد بیرون رفت ودو سال در کوههای اطراف سلیمانیه بسر بردتااینکه صبح ازل نامه‌ای‌بوی نوشته و او را ببغداد باز گرداندددر آن‌اوقات میرزا اسدالله تبریزی ملقب‌بدیان که باب اوراکاتب آیات صبح ازل قرارداده بود و زبان عبری و سریانی نیز میدانست دعوی من‌یظهره‌اللهی کرد میرزا حسینعلی با او مباحثه و مجادله بسیار نمود بالاخره دیان بدست بابیه کشته شد چند نفر دیگر هم نیزاین ادعارا نمودند وبقول بعضی کاربجائی رسید که هر کس صبح از خواب بر میخاست تن را بلباس این‌دعوی می آراست وروز بروز جمعیت بابیه در بغداد زیاد تر میشد علماء کربلا و نجف بواسطه قرب جوار بابیه بمشاهد مشرفه و کثرت جنگ و جدال بین آنها ومسلمین شکایت بدولت ایران نمودند دولت ایران هم‌اوامر لازمه بسفیر خود در اسلامبول صادر نمود که از دولت عثمانی خواهش نماید بابیه را از بغداد بنقطهٔ دیگر انتقال دهد دولت عثمانی این خواهش را قبول نموده آنها رااز بغداد باسلامبول کوچ داد و پس از چند ماه هم از اسلامبول بادرنه و شاید ورود ایشان بادرنه سنه ۱۲۸۰ هجری بوده است وتقریبا پنج‌سال هم در ادرنه بسر بردند در همین اوقات میرزا حسینعلی پرده از روی‌کار خود برداشته و خیالات مکنونهٔ خود را که از جلوتر در مغزش می پروراند و اسبابش را فراهم می‌ساخت بمعرض شهود نهاد و آشکارادعوی من‌یظهره‌اللهی نمود و رسل و کتب باطراف و جوانب روانه گردانید وعموم‌بابیه‌رابسمت‌خود دعوت‌نمود و انقلاب وهیجان و نزاع وفساد شدیدی بین او و برادرش‌صبح ازل بر پا شد و از اینجهت دولت عثمانی‌آنهارا از ادرنه کوچ داده حسینعلی واتباعش رابعکا و صبح ازل واتباعش را بجزیرهٔقبرس فرستاد و بابیها از اینجا بدو فرقهٔ بهائی و ازلی منقسم شدند.

اصول تعالیم باب

اصول تعالیم باب که ازالواح وآثاراو استفاده میشود:

خداوند محیط بر کلشیء است وخود ازحیزادراك‌بشر بیرون

است واحدیرا بسبحات جلال وسرادق عرفان اوراهی نبوده و نیست . مراد از معرفت الله معرفت مظهر اوست و مراد از پناه بخدا پناه بمظهر و مراد از لقاء الله لقاء مظهر است آنچه در کتب آسمانی ذکر لقاء شده ذکر لقاء ظاهر بظهور اوست خدا مثل آفتاب است ، جمیع موجودات مرایا و بلور ، هر که صیقل آن زیادتر باشد در آن زیادتر جلوه کند تا جائی رسد که هرچه گوید حق گوید . آنچه درمظاهر ظاهر میشود مشیت است که خالق کل اشیاء است و نسبت او باشیاء نسبت علت است بمعلول و نار بحرارت ، این مشیت نقطهٔ ظهور است که در هر کور وزمانی برحسب آن کور ظاهر گشته مثلا محمد نقطهٔ فرقان است خود سیدباب نقطهٔ بیان وهردو یکی میباشند آدم که بعقیده بیان دوازده هزار ودویست وده سال قبل ازباب بوده است باسایر ظهورات یکی است و بعینه نقطهٔ بیان همان آدم بوده درهیچ عالمی مظهر مشیت نبوده الا نقطه بیان ذات حروف سبع ع ل ی م ح م د ، ظهورات رانه ابتدائی است نه انتهائی ، الی مالانهایة شمس حقیقت طالع وغارب میگردد وازبرای او بدئی ونهایتی نبوده ونیست لم یزل ولایزال این شأن بوده عندالله وخواهد بود بعداز من یظهره الله ظهورات دیگری خواهد بود الی مالانهایة هرظهور بعدی اشرف ازظهور قبل ومقام بلوغ آن میباشد وهرظهور بعدی ظهورقبل رادارد باآنچه خود دارد .

قیامت عبارت است ازوقت ظهورشجره حقیقت درهر زمان بهراسم الی حین غروب آن مثلاازیوم بعثت عیسی تایوم عروج اوقیامت موسی بود وازیوم بعثت رسول الله تا یوم عروج او که بیست و سه سال بود قیامت عیسی وازحین ظهور شجرهٔ بیان الی مایغرب قیامت رسول الله است .

هر کس که برشریعت قرآن است ناجی است تا قیامت یعنی ساعت دو ویازده دقیقه گذشته ازغروب روز ٤ شهرجمادی الاولی سنه ١٢٦٠ هجری که ساعت اظهار امرنقطهٔ بیان بوده است ، روز قیامت آمد ورفت محتجبین خبر دار نشدند ، جنت عبارت است ازاثبات یعنی تصدیق وایمان بنقطهٔ ظهور ، ونار عبارت است ازنفی یعنی عدم ایمان بنقطهٔ ظهور وانکاراو ، هر کس درنفی رفت در نارالهی است الی یوم من یظهره الله وهر کس درظل اثبات وتصدیق مستقرشد درجنت الهی است الی یوم من یظهره الله ومراد ازبرزخ فاصلهٔ بین ظهورین است .

عقاید بهائیها بقلم ابو الفضل گلپایگانی درفرائد

ابوالفضل گلپایگانی در کتاب فرائد قبل از شروع در استدلال درمقالهٔ اولی بعین عبارات خودش بیان عقیده بهائی راچنین مینماید : اهل بهاراعقیدت اینست که جمیع صحف الهیه و کتب سماویه که درعالم موجوداست براین بشارات عظیمه ناطق ومتفق است که در آخرالزمان بسبب طلوع دو نیراعظم درسماء امرالله عالم رتبه بلوغ یابد ودورهٔ اوهام وخرافات طی شود ، وظلمت اختلافات دینیه و مذهبیه ازعالم زایل گردد ، و جهان بر کلمهٔ واحده ودین واحد استقراریابد ، ضغائن کامنه درصدور محوشود ، و عداوت وبیگانگی امم بمحبت واخوت تبدیل یابد ، جنك وجدال برافتد ، بل آلات حرب بادوات کسب مبدل گردد ، حقایق مودعه در کتب ظهوریابد ، ومقاصداصلیه مستوره در بطون آیات مکشوف گردد ، معارف وعلوم تقدم پذیرد ، وانوارتمدن حقیقیه که بلسان انبیاء بدیانت معبراست جمیع اقطاررا منور فرماید ، نسیم رحمت بوزد ،وغمام عدل سایه گسترد، امطار فضل ببارد ، وغبارظلم وقتام (۱) ستم درجمیع اقطارعالم فرونشیند ، وخلاصة القول سموات ادیان مختلفه منطوی گردد ، وجهان آرایشی نو گیرد ، وعظام رمیمهٔ دین نشأه جدیده وحیوة بدیعه پذیرد ، معنی وتری الارض غیرالارض آشکار شود ، وحقیقت و اشرقت الارض بنور ربها هویدا گردد ، وتفسیر والامریومئذ لله ظاهرآید ، ودرتوراة مقدس از این یوم عظیم وقرن فخیم یوم الرب ویوم الله وازاین دو ظهور کریم بنزول ایلیای نبی یعنی الیاس وظهورالله تعبیریافته ، ودرانجیل جلیل بیوم الرب ویوم الملکوت وازدوظهور برجعت یحیی و نزول ثانی حضرت روح الله ازسماء ، ودرقرآن مجید یوم الله ویوم الجزاء ویوم الحسرة ویوم التلاق وقیامت وساعت وامثالها ، ودراحادیث نبویه که مبین آیات قرانیه است است ازظهور اول ظهور مهدی وازظهور ثانی قیام روح الله ودراحادیث ائمه هدی ازظهور اول ظهور قائم وازظهور ثانی ظهورحسینی معبر گشته ، چنانچه مشروحاً مبین و مبرهن خواهد گشت ، مقصود کل ، اخبار از ورود دو یوم عظیم است و دو ظهور کریم عباراتناشتی و حسنك واحد ، و اگر چه بشواهد کثیره توان دریافت

(۱) قتام : غبار سیاه .

که در این لیل مدلهم (۱) طویل مجهول الابتداء پیوسته مردان خدا طلاب هدی را ببشارات مذکوره خوشدل و امیدوار میداشتند و بلوغ عالمرا برتبه کمال مبین و مبرهن میفرمودند وعقل منور نیز بر صدق این وعود و لزوم تحقق ظهور موعود تصدیق میفرمود چوا گر عالم رتبه بلوغ نیابد کتاب تکوین دفتر ابتر باشد وشجرهٔ خلقت شاخ بی بر ، و اتفاق ملل برحشر اعظم و زوال اختلاف دیانت از عالم بر این مسئله شاهدی امین است و برهانی متین ولکن بر حسب کتب موجوده نخست کس که صفحات الواح رابابن بشارات مزین فرمود و ورود یوم الله رامؤکد نمود سید عظیم حضرت کلیم بود و پس از وی هر یك از انبیای بنی اسرائیل در مدت یکهزار و پانصد سال قومرا قرناً بعد قرن ببشارات مذکوره مستبشر میداشتند و بمحتوم بودن زوال ظلمت از عالم قوی دل و مستظهر میفرمودند تا آنکه بارقهٔ روح القدس از اراضی مقدسه بدرخشید و شمس جمال عیسوی از افق بیت المقدس طالع گردید و ندای عالم آرای توبوا فقداقترب ملکوت الله ارتفاع یافت و قلوب موحدین بر قرب انقضای این لیلهٔ لیلی و طلوع شمس هدی امیدوار گشت و ارض معارف بر این محور ششصد و بیست و دو سال همی گردید تا آنکه روشنی فلق از جانب یثرب بدمید و نخست اشراط یوم جزا خاتم انبیا و سید اصفیاء علیه وآله افضل التحیة والثنا قیام فرمود وندای جهانگیر اتی امر الله فلاتستعجلوه آفاقرا احاطه نموده وصیحهٔ اقترب للناس حسابهم وهم فی غفلة معرضون جهانرا فرو گرفت و حدیث شریف انا علی نسم الساعة قلوب طلاب هدی را بقرب ورود ساعت و انقضای دور ارباب ظلم وشرارت مطمئن و مستبشر ساخت و کتب و الواح از بشارات وعلامات یوم الله مملو و مدون گشت و دلها بر این امید هزار و دویست و شصت سال همی آرمید تا آنکه آن نجم درّی الهی از افق فارس بتابید و شعلهٔ نورانیه نار حقیقیه از شیراز بر افروخت و علامت صبح صادق آشکارا گشت و صیحهٔ ظهور قائم موعود از جمیع بلاد ارتفاع یافت و ندای جان فزای بشری بشری صبح الهدی تنفس آفاق را احاطه نمود و بر وفق اصح و اکثر احادیث درمدت ۷ سال که زمان دعوت آنحضرت بود با ابتلای بنفی وحبس و مصادمت

(۱) مدلهم : تاریك و مظلم

اهوال شدیده واحاطهٔ مصائب کثیره بنشر الواح مقدسه عالمیانرا بورود یوم الله و قرب ظهور موعود باسم من یظهره الله مستحضر ومستبشر داشت و خصوصا درباب سیم از واحد ششم کتاب مستطاب بیان بریك واحد یعنی نوزده سال تنصیص و تصریح فرمود و پس از انقضای هفت سال ایام قیام ، بر وفق حدیث مشهور لا بدلنا من آذربایجان (۱) درمدینه تبریز رتبه شهـادت یافت و برفیق اعلی صعود فرمود و بالجمله پس از شهادت آنحضرت و ورود میعاد منصوص یوم الله و یوم الملکوت فرا رسید وآفتاب حقیقت طالع شد ونیرعظمت مشرق گشت و جمال اقدس ابهی جل اسمه الاعز الاعلی برامرالله قیام فرمود و وعود جمیع انبیاء و مرسلین و بشارات اولیا ومقربین بقیام مقدسش تحقق پذیرفت وپس ازورود مصائب کثیره وحدوث حوادث خطیره که شرح وتفصیل آن موکول بکتب تاریخیه است نه رسائل استدلالیه انجام منفای آن وجود اقدس بحکم اولیای دولتین علیتین عثمانی وایران مدینه منوره عکا شد وباین حکم بشارتهای انبیاء وائمة علیه السلام باراضی مقدسه تکمیل یافت و نبوتها تمام آمد واخبار کاملا متحقق گشت ودرمدت بیست وچهارسال که دراین مدینه منوره متوقف بود باوجود احاطهٔ عواصف مصائب و هیجان زوابع شدائد ندای الهی را بتوسط الواح مقدسه بملوك ارض ورؤسای ملل ابلاغ فرمود و صیحهٔ قد ظهر الموعود و

---

(۱) حدیث مزبور در ص ۱۷۷ جلد ۱۳ بحار از امام باقر «ع» است : لابدلنـا من آذربیجان (کذا) لایقوم لهاشیئی فاذا کان ذلك فکونوا احلاس بیوتکم والنداء بالبیداء فاذاتحرك متحرك فاسعوا الیه و لوحبواً والله لکانی انظر الیه بین الرکن والمقام یبایع الناس علی کتاب جدید علی العربُ شدید وقال ویل للعرب من شرقد اقترب .

پوشیده نماندصدر روایت تصحیفی شده است ولذا درنسخه بحار لفظ (کذا) بالای آذربیجان گذارده شده پس اطمینانی بعبارت نیست که چه بوده ومراد چه چیز است وبرتقدیر اینکه اشاره بقضیهٔ قتل سید باب درآذربایجان هم باشد ممکن است گفته شود چون بلفظ لابدلنا فرموده اند مقصود این باشد که بنفع ما ائمه ، قضیهٔ قتل سید باب لابداست ووقوعش و علی ای حال استفاده نمیشود که مقتول آذربایجان قائم آل محمد «ص» باشد چون حدیث ظاهر است دراینکه متحرك پس ازاین قضیهٔ ، اوقائم «ع» خواهد بودبقرینهٔ اینکه فرموده اند والله لکانی انظر الیه (یعنی الی المتحرك) بین الرکن والمقام یبایع الناس الخ ، و مراد ازکتاب جدید قرآن مجید برحسب جمع آوری وتنظیم علی «ع» است بشرحی که درمحل خود بامدارك آن ذکر میشود انشاءالله تعالی .

پس استناد گلپایگانی باینحدیث بنفع سید باب بیجا است .

تم‌الوعد مسموع صغیر و کبیر وجلیل و حقیر گشت (و پس ازمقداری تمجید ازمیرزا حسینعلی تااینکه میگوید) در دویم شهرذیقعده سنه ۱۳۰۹ هجریه مطابق ۱٦ ایار سنه ۱۸۹۲ میلادیه دفتر لقارا فرو پیچید و بافق اعلی و مقصد اسمی صعود فرمود (ومیگوید) ازاین‌جمله که نگاشته شد معلوم توان داشت که معتقد اهل بها اینست که ظهور حضرت باب اعظم نقطهٔ اولی وظهور جمال اقدس ابهی جل ذکرهما و عزاسمهما دوظهوری است کـه جمیع انبیا علیهم آلاف التحیة و الثناء بدان اشارت داده‌اند و وقایع وعلامات آنرا در کمال‌ظهوروصراحت‌در کتب سماویه‌ثبت‌فرموده‌اند وچون اصلاح عالم ووفاق امم منوط باین دو ظهور اعظم بود عهدآنرا من حیث الزمان والمکان مورخا ومعینا در کتب اخذ نموده‌اند و باصطلاح اهل اسلام کـه اکنون روی کـلام بایشان است ظهور اول ظهور قائم موعود است وظهور ثانی ظهورحسینی بلسان اهل تشیع، وظهور مهدی و نزول روح‌الله باصطلاح اهل‌تسنن وچون مناط دعوی منقح گشت ومدعای اهل بها معلوم شد زمام قلم را در بیان‌ادله وبراهین آن معطوف میداریم . اینجاکلام فرائد تمام شد .

وما دراین کتاب بذکرادله وبراهین ایشان وجواب آنها بتفصیل می‌پردازیم انشاءالله تعالی .

جواب اجمالی و یك اشکال بر عقاید بهائیها

اینك میگوئیم : یکی از اشکالات (۱) مسلمین (شیعه) برمدعا ومعتقد بهائیان که میرزا علیمحمد و میرزا حسینعلی موعود دین اسلام است اینکه موعود دین‌اسلام همانا یکی قیامت کبری که درآن عود جمیع مردگـان شده وبالجمله معادجسمانی و روحانی در نشأه دیگر است که با ظهور ودعوت اشخاص مانند میرزا علیمحمد و میرزا حسینعلی و یا دیگری ابدا واصلا تطبیق نمیکند . دیگری ظهور مهدی

---

(۱) اشکالات دیگر : ۱ - عدم صلاحیت ایندو نفر اساساً برای پیشوائی ورهبری دین‌از جهت نداشتن‌علوم‌ومعارف‌صحیح‌وصداقت واما نت چنانکه‌درضمن‌همین‌دوجلدکتاب‌از بیانات‌وکلمات منقولهٔ آنان مکشوف میشود انشاء الله تعالی . ۲ - راجع‌بدعوی نبوت آنان بااینکه موعود و منتظر مسلمین و مدارك اسلامی اصلا نبی و شریعتی که ناسخ شریعت خاتم‌الانبیاء «ص» باشد نیست چنانکه در محل خود ازجلددوم‌همین کتاب مبین خواهد شد انشاءالله تعالی .

حجة بن الحسن العسکری علیه السلام بنام و کنیه جدش پیغمبر مسلمین صلی الله علیه و آله و مادرش نرجس خاتون (صیقل) و متولد قرن سیم هجری در سرمن رآه میباشد نه علیمحمد پسر سید رضا که مادرش خدیجه یافاطمه بیگم ومحل تولدش درشیراز درسنه ۱۲۳۵ هجری بوده است . و ظهور ورجعت حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام و نزول عیسی بن مریم علیه السلام است نه حسینعلی پسر میرزا عباس نوری معروف بمیرزا بزرگ .

پس آنچه را که مسلمین برحسب ضرورت ومدارك متواتره از دین ومذهب منتظر اویند ابدا تطبیق با اینـدو نفر نمیکند و سخنان و دعوی آنان عقلا صحت و قابلیت استماع برای مسلمین ندارد وابدا مورد هیچگونه احتمال صدق نمیباشدتا مطالبهٔ دلیل از آنها شود بلکه قطع بکذب وبطلان آنها است .

و از جملهٔ شواهد کذب آنها اینکه پس از ظهور موعود مزبور ، عالم باید پراز صلاح وعدل وداد شودهمچنانکه پراز ظلم وجور شده است چنانکه درروایات متواتره تصریح بدینمعنی شده وخود ابوالفضل گلپایگانی هم در ابتدای فرائد در ضمن کلمات گذشته اش تصریح براینمطلب نموده است ، و برای نمونه روایاتی از عامه وخاصه دراینمورد درپاورقی ذکر میشود (۱) و بیشتر ازاینها بتفصیل درمحل خوداز جلددوم همین کتاب خواهدآمد انشاءالله تعالی .

---

(۱) ص ۷ جلدسیزدهم بحار : عن جابر عن ابیجعفر «ع» فی حدیث قال و قال رسول الله «ص» هو (ای قائمنا) رجل منی اسمه کاسمی یحفظنی الله فیه ویعمل بسنتی یملاء الارض قسطاً وعدلا و نوراً بعد ما تمتلی ظلماً وجوراً وسوءا . وفی ص ۸ عن عبدالعظیم الحسنی عن ابی الحسن الثالث «ع» انه قال فی القائم لایحل ذکره باسمه حتی یخرج فیملاالارض قسطاً وعدلا کماملئت ظلماً وجوراً الخبر . وعن محمد بن زیاد الازدی عن موسی بن جعفر «ع» انه قال عند ذکرالقائم «ع» یخفی علی الناس ولادته ولایحل لهم تسمیته حتی یظهره الله عزوجل فیملابه الارض قسطاً وعدلا کما ملئت جورا وظلما . وفی ص ۱۵ عن العیون باسناد التمیمی عن الرضا عن آبائه عن علی «ع» قال قال النبی «ص» لاتذهب الدنیا حتی یقوم بامر امتی رجل من ولد الحسین یملاؤها عدلا کماملئت ظلما وجورا . وفی ص ۱۷ عن جابر الانصاری قال رسول الله «ص» المهدی من ولدی اسمه اسمی و کنیته کنیتی اشبه الناس بی خلقا وخلقا تکون له غیبة وحیرة تضل فیه الامم ثم یقبل کالشهاب الثاقب فیملاءها عدلا وقسطا کماملئت ظلما وجورا . وعن ابی بصیر عن الصادق عن آبائه قال قال رسول الله «ص»

بقیه پاورقی در صفحه بعد

وما می‌بینیم که حدود یکقرن‌هم ازظهور ودعوت آنها میگذرد ودر اینمدت چه ظلمها وجنگهائی درعالم شده که صفحات تاریخ دوره بشریت را ازهمه مواقع تیره وتاریکتر نموده‌است‌جنك بین‌المللی اول، چهارسال‌ونیم‌جنك بقسمی که سطح

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

المهدی من‌ولدی اسمه اسمی وکنیته کنیتی اشبه الناس بی‌خلقاوخلقا تکون له غیبة وحیرة‌حتی یضل الخلق‌عن‌ادیانهم فعندذلك یقبل کالشهاب الثاقب‌فیملاها عدلاو قسطا کماملئت‌ظلماو جورا . وعن‌عقبة‌عن الباقرعن آبائه «ع» قال‌قال‌رسول‌الله «ص» المهدی من‌ولدی‌تکون له‌غیبة‌وحیرة تضل فیهاالامم‌یاتی بذخیرة‌الانبیاء فیملاءها عدلاو قسطا کما ملئت‌جوراوظلما . وعن‌ابی‌سعید‌الخدری‌قال‌قال‌رسول‌الله «ص» ابشرکم بالمهدی یبعث فی امتی علی اختلاف من الناس و زلزال یملاء الارض عدلاوقسطا کماملئت جورا وظلما یرضی‌عنه ساکن‌السماء وساکن‌الارض الخبر . و فی ص ۱۸ عن‌ابی هریره قال‌قال رسول الله «ص» لولم یبق من‌الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلك الیوم حتی یخرج رجلا من‌اهل بیتی یملاء الارض عدلا وقسطا کماملئت ظلما و جورا . و فی‌ص ۳۶ عن المفضل فی‌حدیث عن الصادق «ع» فقیل له یابن رسول الله ومن‌الاربعةعشر فقال محمد وعلی وفاطمة والحسن‌والحسین والائمة من ولد الحسین آخرهم القائم الذی یقوم بعد غیبته‌فیقتل الدجال و یطهر الارض من کل جور وظلم . و عن صفوان الجمال قال قال الصادق «ع» اما والله لیغیبن عنکم مهدیکم حتی یقول الجاهل منکم مالله فی‌آل محمد حاجة ثم یقبل کالشهاب الثاقب فیملاءها عدلا وقسطاکماملئت جورا وظلما : و فی ص ۳۷ عن‌یونس بن‌عبدالرحمن قال‌دخلت علی موسی‌بن‌جعفر «ع» فقلت له یابن رسول الله «ص» انت‌القائم‌بالحق فقال انا القائم بالحق ولکن‌القائم الذی یطهر الارض من اعداءالله و یملاءها عدلا کما ملئت جورا هو الخامس من ولدی له غیبة یطول امدها خوفا علی نفسه یرتد فیهااقوام ویثبت فیهاآخرون الخبر . و فی ص ۳۹ عن‌عبدالعظیم الحسنی‌قال‌دخلت علی‌سیدی محمد بن‌علی واناارید‌ان اساله عن‌القائم اهوالمهدی اوغیره فابتدانی فقال‌یا ابا القاسم ان‌القائم منا هوالمهدی الذی‌یجب ان‌ینتظر فی‌غیبته ویطاع فی‌ظهوره وهو الثالث من‌ولدی‌والذی بعث محمدا بالنبوة وخصنا بالامامة انه لولم‌یبق من‌الدنیا الا یوم واحد لطول‌الله ذلك الیوم‌حتی یخرج فیملاءالارض قسطا وعدلاکما ملئت جورا وظلما الخبر . و فی ص ٤٠ عن احمد بن‌اسحق قال سمعت ابا محمدالحسن بن علی‌العسکری «ع» یقول الحمدلله‌الذی لم‌یخرجنی من‌الدنیا حتی‌ارانی الخلف من‌بعدی اشبه‌الناس برسول‌الله‌خلقاوخلقا یحفظه‌الله تبارك‌وتعالی فی‌غیبته ثم یظهره فیملاء الارض عدلا وقسطاکماملئت جورا وظلما .

بقیه پاورقی درصفحه بعد

زمین وجو هواوسطح دریا وقعرآن میدان مبارزه بوده بشرانواع واقسام تفنگها وتوپهای جدید الاختراع ، بمبها وگازهای مسموم را برای افناء یکدیگر بکار برده‌اند . جنگ بین‌المللی دوم که اغلب مردم امروزه خود مطلعند . جنگهای

بقیه پاورقی از صفحه قبل

و اما روایات از کتب عامه برحسب نقل کتاب (المهدی) قال الشبلنجی فی نورالابصار ص ۲۳۱ تواترت الاخبار عن النبی «ص» ان المهدی من اهل‌البیت وانه یملاءالارض عدلا . ابن حجر فی الصواعق ص ۹۹ عن ابی الحسین الابری انه قال قد تواترت الاخبار و استفاضت بکثرة رواتها عن‌المصطفی «ص» بخروجه (یعنی المهدی) وانه من اهل‌بیته و انه یملك سبع سنین وانه یملاءالارض عدلا وانه یخرج‌مع‌عیسی علی نبینا وعلیه افضل‌الصلوة والسلام‌فیساعده علی قتل الدجال . و فی ینابیع الموده ص۴۳۳ مسند احمد عنه «ص» انه‌قال لاتقوم الساعة حتی یملاءالارض ظلما وعدوانا ثم یخرج من عترتی من‌یملاءها قسطا و عدلا الحدیث . ابن حجرفی الصواعق ص ۹۷ ، اخرج احمد وابو داود والترمذی وابن‌ماجة‌عنه «ص» لولم‌یبق من‌الدهر الا یوم لبعث الله فیه رجلامن‌عترتی (اوفی‌روایة من‌اهل بیتی) یملاءها عدلا کماملئت جورا الحدیث . نورالابصار ص ۲۳۱ ، ابو داودعن زرّا بن عبدالله قال قال‌رسول‌الله «ص» لاتذهب الدنیاحتی یملك العرب رجل‌من‌اهل‌بیتی الی‌ان قال یملاءها قسطا الحدیث . وفی ص ۲۲۹ ، اخرج ابو داود عن علی رضی‌الله عنه عن‌النبی «ص» قال لولم یبق الا یوم لبعث الله تعالی رجلامن اهل‌بیتی یملاءها عدلا کماملئت جورا . ینابیع المودة ص ۴۹۴ عن مناقب الخوارزمی مسنداً عن ثابت‌بن دینار عن‌سعیدبن‌جبیر عن‌ابن عباس رضی‌الله عنهماقال‌قال‌رسول‌الله «ص» ان‌علیا امام امتی من بعدی ومن‌ولده القائم المنتظر الذی اذا ظهر یملاءالارض عدلا وقسطاکما ملئت جورا وظلما الحدیث. عقدالدرر فی الباب الثالث عن‌ابی‌وائل قال نظرعلی الی‌الحسین فقال ان ابنی هذاالسیدکما سماه رسول الله «ص» وسیخرج من‌صلبه رجل باسم نبیکم یخرج علی حین غفلة من‌الناس واماتة‌الحق‌و اظهار الجور ویفرح‌لخروجه‌اهل‌السماء وسکانها (الی‌ان‌قال) یملاءالارض‌عدلا کماملئت ظلماوجورا . ینابیع المودة ص ۴۴۸ عن‌کتاب فرائد السمطین عن‌الحسن‌بن‌خالد قال علی‌بن‌موسی‌الرضارضی‌الله عنه لادین لمن لاورع عنه و ان اکرمکم عندالله اتقیکم ای اعملکم بالتقوی ثم قال ان الرابع من ولدی ابن‌سیدة الاماء یطهرالله‌به‌الارض من‌کل جور وظلم‌الحدیث . وفیه ایضا (ای‌ینابیع‌المودة) ص ۴۸۹ عن‌الحسن بن خالد قال علی بن موسی‌الرضا الوقت المعلوم هویوم خروج قائمنا فقیل له من‌القائم منکم قال الرابع من ولدی ابن‌سیدة الاماء یطهرالله به‌الارض من‌کل‌جور ویقدسها‌من کل ظلم الحدیث . عقدالدرر فی‌الباب الثانی عن الحافظ ابی‌نعیم فی‌کتابه صفة المهدی والامام

بقیه پاورقی درصفحه بعد

کره جنگهای چین و هزاران هزار فساد و ظلمهای دیگر که درعالم شده و همه روزه‌میشود . وهمین مطلب ، الحق‌خودبزرگ وقاطع شاهدی است بررسوائی و فضاحت دروغ وبطلان آنها .

وخلاصه، دعوی آنها عقلا برای هیچ مسلمانی ابدا قابل استماع نبوده وادلهٔ آنان شایسته بحث ورسیدگی نمیباشد .

ولی برای اتمیت حجت برآنها مانظربادلهٔ آنهـا نموده وروی آنهانیز سخن گفته وبحث میکنیم . وچون بهترین و مهمترین کتاب استدلالی اهل بهاء فرائد ابوالفضل گلپایگانی میباشد لذا مامرتباًاستدلالات آنهارا ازفرائد نقل نموده وجواب میگوئیم انشاءالله تعالی .

دلیل اول گلپایگانی در فرائد برعقاید بهائیها

گلپایگانی درفرائد بعد ازاین که میگوید : «مادر اثبات این امراعظم استدلال را بچهار برهان که اقوی و اظهرسایر براهین است مقصور میداریم و بدلیلیت آیات کتاب ، و بشارات قبل ، ودلیل تقریر ، و معجزات اکتفاء مینمائیم وچگونگی استدلالرا درضمن چهارفصل بانجام میبریم . » مینویسد :

« فصل اول درچگونگی احتجاج بآیات - اعلم ایهاالشهم الفاضل ایدکم‌الله وایانا باتباع‌الحق ومجانبة‌الباطل که اعظم‌ادله واقوی‌براهین که ازانبیاء ومرسلین باقی مانده است وخودبآن‌تحدی‌فرموده وبرمعاندین ومکابرین بآن‌احتجاج‌نموده‌اند کلام ربانیست ووحی‌آسمانی . وحق جل جلاله در قرآن مجید این دلیل را دلیل کافی وحجت بالغه وآیات الهیه و بینه صحف سماویه خوانده است و نفوذ وغلبه امرالله را بهمین حجت وحدها موکول ومخصوص فرموده است و مکابر ومکذب آن را بعذاب الیم وسخط عظیم وعده داده است یریدالله ان یحق‌الحق بکلماته و یقطع دابرالکافرین وآن عبارت ازمعانی و حقایقی است که بتوسط روح‌الامین بر

بقیه پاورقی از صفحهٔ قبل

ابی عمر المقری فی‌سننه عن‌عبدالله بن‌عمر قال‌قال رسول‌الله «ص» یخرج رجل‌من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی وخلقه‌خلقی یملاءالارض قسطاوعدلا الحدیث . ینابیع المودة‌ص ۴۴۷ عن‌کتاب‌فرائد السمطین عن‌الباقر عن‌ابیه عن‌جده عن علی علیهم‌السلام قال قال رسول الله «ص» المهدی‌من‌ولدی تکون له غیبة اذا ظهر یملاء الارض قسطا وعدلا کما ملئت جورا وظلما :

قلب مقدس کلمهٔ الهیه نازل شود و برهیئت کلمات تجلی کند و در قوالب الفاظ بر لسان مبارکش ظاهر گردد وازظهور وصدور ونزول وانتشار آن عالم پیرجوانی یابد و ربیع روحانی فرارسد وشرائع وعوائد وسنن وآداب متجدد گردد . حقیقت امطار سماویه‌است که‌ازغمام‌هیاکل‌طیبه‌نازل‌شودوحقایق‌انسانیه‌را که اشجارالهیه‌اند نضرت وطراوت بخشد واشعه شمس ظهوراست که بحکم‌الله نورالسموات والارض بطلوع نیراعظم برعالم اشراق نماید وظلمت اوهام وخرافات را از قلوب ونفوس مستعده زائل فرماید و بالجمله کلام الهی اعظم حجتی است کـه حق جل‌جلاله بر حقیقت رسالت خاتم‌انبیا بآن استدلال فرموده وبکافی بودن‌آن دون سائر معجزات تصریح نموده . وعقل منورنیزبچندین وجه براعظمیت‌آن حکم میفرماید ودلیلیت آن را برسایرمعجزات ترجیح میدهد وجه اول‌آنکه کتاب اثرباقی دائمست و سایر معجزات آثارزائلهٔ غیر باقیه زیرا که هر کسی از حاضرین و غائبین وموجودین زمان ظهور و غیر موجودین در هر قرن وزمان همه توانند کتاب را بدست‌آورد و از اثر پی بمؤثر برد وازآن انتفاع یافت ولکن مرده زنده کردن و بآسمان صعود نمودن وحجروشجررا بتکلم آوردن و امثالها باقی نمیماند وبدست‌هر کس نمیرسد وامکان وصول ببلادنائیه و اقطار شاسعه ندارد . اینست که قرآن راحجت بالغه و معجزه باقیه خوانده‌اند وآنرا اعظم‌آیات و اکبر معجزات دانسته‌اند وجه دوم آنکه علم وکتاب اشرف جمیع اشیاء است که حجت اشرف مخلوقات گردد و برهان سید موجودات شود . واگـر منصف بعقل خود رجـوع کند شهادت میدهد که‌هیچ شیئی از اشیاء عالم شرافت علم‌وکتاب راندارد و هیچ چیز باآن درعلورتبه برابری‌نمیکندوچون‌علم‌وکتاب‌چیزی‌درجهان‌برای‌ترقی‌نوع‌انسان مثمر ومفید نباشد وجه سیم آنکه در کتاب شریعت وآداب وموعظت وانذار که موجب تحصیل ترقیات‌روحانیه ومدنیه است ثبت توان داشت وبآن اهل عالم‌مؤدب و متمدن توانند شد ولکن از مرده زنده کردن وسوسمار تکلم کردن ونخل‌خرما بر پشت شتررویانیدن وغیرها من المنقولات این فوائد حاصل نشود وثمری برای اهل عالم برآن مترتب نگردد وجه چهارم آنکه آیات کتابیه موجـب حیوة و هدایت وتذکر ورحمت است بخلاف آیات اقتراحیه یعنی معجزاتیکه قوم از نبی

خود بطلبند وایمان خود را موقوف بظهور آن معجزه گردانند . چنانکه مفصلا انشاءالله تعالی در فصل معجزات بآیات قرانیه استدلال خواهدشد که بصراحت میفرماید آیات کتاب سبب اطمینان وهدایتست و آیات مقترحه موجب ازدیادشك و سخط وهلاکت . و خلاصة القول این مقدار که عرض شد منصف را کفـایت میکند در اثبات اشرفیت و اعظمیت آیات کتاب اکنون در قرآن شریف که دلیل متین و سراج منیر وفارق بین الحق والباطلست قدری نظر کنیم وببینیم که حضرت خاتم الانبیاء علیه آلاف التحیة والثنا در اثبات رسالت خود چگونه استدلال فرموده وکدام حجت را اعظم حجج مقرر داشته است . (وپس از ذکر آیاتی از قرآن مجید که در آنها خداوند متعال احتجاج بقرآن وسور وآیات آن مینماید ، میگوید)

و از این جمله توان دریافت که حق جل جلاله آیات کتاب رااعظم حجج و براهین مقرر داشته و آوردن مثل آن را بباطل در امکان احدی ننهاده است . بلکه در صحف الهیه وارد است که اگر نفسی کلامی را خود فرا بافدو بخداوند بندد و افتراءا باو جلت عظمته نسبت دهد حق جل جلاله بیمین قدرت او را اخـذ فرماید وهلاك کند و مهلت ندهد و اورا و کلامش را زائل نماید چنانکه در سورهٔ مبارکهٔ حاقه فرموده است و لوتقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثـم لقطعنامنه الوتین فما منکم من احد عنه حاجزین و انه لتذکـرة للمتقین و مقـصود حق جل جلاله از این آیهٔ مبارکه اینست که اگر کلامی را بما بندد بیمین قوت او را اخذ فرمائیم و عرق حیوة او را قطع نمائیم و احدی از شما مانع نتواندشد و نفسی حاجز این سخط نتواند گشت و این آیه صریحست بر اینکه هرگز خداوند تبارك و تعالی مهلت نخواهد داد نفسی را که کلامی را بکذب باو نسبت دهد و کتابی را که خود تصنیف نموده باشد نام اوراوحی آسمانی نهد وآیات الهیه خواند تعالی الله عما یقول الظالمون علواً کبیراً .

پس چون بر عظمت آیات کتاب وعلومقام کلام حضرت رب الارباب اطلاع حاصل شد وقلوب منوره بربزرگی این برهان قویم و دلیل متین و حجت باقیه و وسیله وحیده اذعان نمود معروض میدارم که برصغیرو کبیر و امیر وحقیر معلوم و واضحست که حضرت باب اعظم نقطهٔ اولی در مدت هفت سال و جمال اقدس

ابهی تقریباً چهل سال بهمین برهان متمسك بودند و بهمین دلیل بر اعلاء امرالله قیام فرمودند .

و خصوصاحضرت بهاءالله پس از خروج از دارالسلام بغداد الی یوم‌صعود در الواح کثیره که عدد آن را بعض مورخین زیاده از هزار نوشته‌اند تصریح فرموده که این کلمات کلمات الهیه است و این صحف آیات سماویه از خود نمی فرماید و بغیر ما اذن الله تکلم نمیکند . (پس‌از ذکر دولوح از الواح حسینعلی بهاء که بنام ناصرالدین شاه و نام‌امپراطور روس نوشته است ودراین کتاب در تحت عنوان بهاء وبعض ادعا های او ذکر ایندولوح‌خواهدآمد تا اینکه‌می گوید)

دراین‌صورت نفسیکه‌خداوند جلت‌قدرته وجلت‌عظمته راقاهر وقادرومحیط بر اشیاء و حاضر داند وآیات‌الهیه‌را در قرآن‌مجید درازهاق باطل واعدام‌مفتری علی‌الله وارد شده است وعده خداوند و کلام حق شناسد چارهٔ ندارد جز آنکه بر حقیت این آیات اعتراف نماید و عظمت آن را گردن نهد و با حجت الهیه معارضه نکند و باقضای او مغالبه ننمایدو بر نعمت او حسدنبرد وخود را مانندامم طاغیه و گردنکشان گذشته‌مورد سخط وغضب الهی نگرداند .

و کذلك تمت حجة‌الله علی خلقه فی‌جمیع الازمنة والقرون فبای‌حدیث بعد الله‌وآیاته یؤمنون .

و اگر نفسی در آثار انبیای سلف وآثار این دو ظهور معظم نیکو نظر نماید و بدقت موازنه کند بر اعظمیت آثار این ظهور شهادت دهد وآیات‌سابقین را نسبت بآیات جدیده مانند نسبت قطره ببحر مشاهده نماید . مثلا در قرآن مجید که الحق نسبت‌بآثار سایر انبیاء کالشمس بین نجوم‌السماء متلئلاء ومشرقست‌ملاحظه فرماکه باوجودآن که‌حضرت خاتم الانبیاء در سن چهل سالگی برسالت مبعوث گشت واز قریش که اعرف قبائل بود در عربیت و فصاحت ظهور فرمودمع ذلك در مدت بیست و سه سال سی جزو قرآن متفرقاً و نجوماً بر حضرتش نازل گشت و لکن باب اعظم نقطهٔ اولی عزا سمه‌الاعلی جوانی فارسی اللسان بود و ابداًدر مدارس علمیه تعلم نفرموده بود چنداکه الداعداء نسبت بی‌علمی در تواریخ‌خود بآن وجود اقدس داد و معرفت صرف قال یقول را که کودکان مکاتب‌بآن‌عالمند

از آن حضرت نفی نمودند و آنحضرت در سن بیست و پنج سالگی بامرالله قیام فرمود ودر مدت هفت سال که تمام آن در سجن ونفی گذشت چندین برابرقرآن در تفاسیر آیات کریمه وحل غوامض عقائد دینیه و جواب مسائل علمیه و غیر ها ازخطب و مناجات وشئون علمیه وآیات ازآثار مبارکش باقی ماند وبامنع شدید معارضین و مقاومت قویه معاندین در جمیع اقطار انتشار یافت حتی آنکه بسیاری از الواح را آن وجود مبارك درمحضر امرا وعلما بخواهش ایشان بدون سکون قلم و تأمل وتفکر در جواب مسائل علمیه مرقوم فرمود و عالمیرا از اظهار این آیت کبیره مفحم ومندهش نمود . وکذلك جمال اقدس ابهی جل‌اسمه الاعلی با آنکه آن وجود مبارك را پیوسته امواج بلایای شدیده احاطه داشت و لازال بمصائب کبیره از نفی وسجن که معنی صعوبت آن را متنعمین وجالسین بروسادهٔ عزت و منصب نمیدانند و نمیفهمند مبتلاو گرفتار بود مع‌ذلك کله عالم رااز آثار قلم اعلی شرقاً و غرباً منورساخت ومصداق وعده ساریکم آیاتی فلاتستعجلون را ظاهر فرمود چندان که‌معادل جمیع کتب سماویه کافه ملل ازآثار مبارکش مدون و مشهود است ومجلدات کبیره از آیات کریمه‌اش در جمیع اقطار و بلاد منتشرو موجود فلینصف المنصفون ولیتنبه‌الراقدون و لینتبه الغافلون ولیعلموا انهم سوف یسألون‌عماهم‌یقترفون . »

و حاصل‌دلیل اول‌فرائداینکه: اعظم آیات‌وحجج‌انبیاء ، کلمات‌وآیات‌وکتب و آثار باقیهٔ آنهاست و باب و بهاء نیز هزاران هزار کلمات و آیاتی که مدعی شدند از مصدر وحی بدانها رسیده از خودباقی گذاشته اند و قال‌الله‌تعالی‌ولوتقول علینابعض‌الاقاویل لاخذنامنه‌بالیمین ثم‌لقطعنامنه‌الوتین فمامنکم‌من‌احدعنه‌حاجزین .

جواب دلیل اول فرائد

میگوئیم : شما خوب بودعوض‌این‌اطالهٔ کلام‌دربیان‌استدلال، اقلا چندصفحه‌ای از این‌آثارباقیهٔ حضرت بـاب و بهاء کـه بتوان عقلا و انصافاآنها رااصادراز وحی دانست‌وباورداشت همین‌جابما نشان‌میدادید تااین‌استدلال‌شماجنبهٔ دعوی‌بدون بینه‌وبرهان‌بخودنگیرد .

آری‌ماازقبل صاحب فرائد این‌زحمت راقبول نموده اینك مقدار کمی برای نمونه از کلمات و بیانات ، وآیات علوم ومعارف ، و معانی وتفاسیر مشکلات‌اخبار

و خلاصه از آثار باقیهٔ باب و بهاء که دلیل و آیه بر حقانیت آنها گرفته‌است بمیدان میآوریم تا صحت و سقم این دلیل فرائد برای خوانندگان محترم روشن و هویدا گردد. و ناگفته نماند : مراد از « ولوتقول علینابعض الاقاویل الایة» هرگز معلوم نیست اقوالی را که انسان بعقل و تمیز خداداده تشخیص کذب آنهارا میدهد شامل گردد ، و یا همان واضح نمودن خداوند کذب کاذب و رسوانمودن اورا درادعا ، نیز اخذبیمین وقطع وتین او نباشد.

ـ نمونهٔ آثار باقیهٔ باب ـ

باب در بیان میگوید : قل ان الذین یدعون الله بمن یظهره الله فاولئك هم ایاه یدعوه لیجیبنهم الله عندمظهر نفسه ان یا کل شیئی انتم ایاه تدعون فانکم کل ما تدعون لاتسمعون من ذکر ینفعکم الاوان تدعون الله بمن یظهره الله فانکم انتم فی الحین لتستمعون ولاتحتجبن عن دعویکم فان الذین هم یدعون الله بمایرجعون الی من یظهره الله ثم بین یدیه لیسجدون اولئك هم یدخلن النار وهم فیها لاینصرون قل کل مـا علی الارض یدعون الله بالنقطة البیان من حیث لایعلمون ولکن الله لایجیبن دعائهم الا الذینهم یدعون الله بی وهم ایای یعرفون قل قد نزل علی إنه لااله الا انا لمجیب المحبوب قل ان یا عبادی فلتدعوننی یوم ظهوری فانکم انتم قبل ذلك لاتسمعون جوابکم ولاتستطیعون ان یحیطون به علما ان تدعون مظهر نفسی یوم القیمة فاذا لیجیبنکم من عندی ذلك ماقد اجبتم قبل السموات والارض وما بینهما واننی انا السمیع قریب واننی انا المجیب لطیف لاستجیبن کل من یدعوننی واننی انا العلام الحکیم کل ما انتم تدعوننی بالنقطة البیان لاستجیبن دعـائکم ثم بالحروف الحی انتم ایای تتوجهون و ان یوم ظهوری کل ما تدعون لاستجیبن دعائکم الاوانتم بین یدی من تظهرنه تحضرون وتسجدون انتهی.

(واز موضع دیگر بیان) بسم الله الابهی الا بهی ، الحمدلله المشرق البراق و المبرق الشراق والمفرق الرفاق والمرفق الشفاق والمشفق الحقاق والمحقق الفواق والمفوق السباق والمسبق الشیاق والمشبق السماق والمسمق اللحاق والملحق الرتاق والمرتق الفتاق والمفتق الفلاق والمفلق الخلاق والمخلق الرزاق والمرزق الجواق الذی قدخلق السموات والارض ومابینهما الذی لااله الاهو الواحد الخلاق فاستشهده

وخلقه علی انه لااله الاهوالواحد القهار قدنهی کل خلقه‌عن‌دون عرفان‌نفسه وامر کلشیء بعرفان نفسه و لمالایعرف نفسه الا بعرفان مظهر ظهوره ومطلع بطونه قد امر کلشیء بعرفان ذات‌حروف السبع والنهی عن دون‌عرفانه‌انتهی.

(نقل از یکی از الواح مهم باب از بیان) بسم‌الله‌الابهی‌الابهی‌بالله‌الله البهی البهی ، الله لااله الاهوا لابهی الابهی،الله لااله الاهوالبهی‌البهی ، الله لااله الاهوالمبتهی المبتهی ، الله‌لااله‌الاهوالمبهی‌المبهی، الله لااله الا هو الواحدالبهیان ، ولله بهی‌بهیان بهاء السموات والارض ومابینهما والله بهاء باهی بهی ولله بهی بهیان بهیة السموات والارض‌ومابینهماوالله‌بهیان مبتهی مبتهاء ولله‌بهی‌بهیان ابتهاءالسموات والارض‌ومابینهماوالله‌بهیان مبتهی مبتهاء .

(قسمت دیگر از همین لوح مهم) هذا کتاب من‌عندالله المهیمن القیوم الی‌من‌یظهره‌الله‌انه‌لااله‌الاانالعزیزالمحبوب ان اشهد انه‌لااله‌الاهو وکل‌له‌عابدون ، انا قدجعلناك جلالا جلیلا للجالیین ، و انا قد جعلناك‌جمالا جمیلا للجاملین، و انا قدجعلناك عظیمانا عظیما للعاظمین ، واناقدجعلناك نورا نورانا نویرا للناورین ،وانا قد جعلناك رحمانا رحیما للراحمین ، وانا قد جعلناك تماما تمیما للتامین ، قل‌انا قد جعلناك کمالا کمیلا للکاملین ، قل اناقد جعلناك کبرانا کبیرا للکابرین ، قل اناقد جعلناك عزانا عزیزاللعازین ، قل اناقد جعلناك نصرانصیرا للناصرین ، قل انا قد جعلناك فتحا نا فتیحا للفاتحین ، قل انا قد جعلناك قدرانا قدیرا للقادرین ، قل انا قدجعلناك ظهرانا ظهیرا للظاهرین ، قل انا قد جعلناك حبانا حبیبا للحابیین ، قل انا قد جعلناك شرفانا شریفا للشارفین ، قل انا قد جعلناك سلطانا سلیطاللسالطین قل‌انا قد جعلناك ملکانـا ملیکا للمالکین ، قل انا قد جعلناك علیانا علیا للعالین ، قل انا قد جعلناك بشرانا بشیرا للباشرین ، قل انا قدجعلناك برهانا بریهاللبارهین، قل انا قد جعلناك فضلا فضیلا للفاضلین ، قل انا قد جعلناك قهراناقهیراًللقاهرین ، قل انا قد جعلناك جبرانـا جبیراً للجابریـن ، قل انـا قد جعلناك حکمانا حکما للحاکمین ، قل انا قد جعلناك وزرانا وزیرا للوازرین ، قل انا قد جعلناك جودانا جویداً للجاودین ، قل انا قد جعلناك وهبانـا وهیبا للـواهبین ، قل انا قد جعلناك سمعانا سمیعاللسامعین ، قل انا قد جعلناك قربانا قریبا للقاربین ، قل انا قدجعلناك

بصرا انّا بصيراً للباصرين ، قل انا قد جعلناك نظرا انا نظيراً للناظرين ، قل انا قد جعلناك خبرا انا خبيراً للخابرين ، قل انا قد جعلناك بطشا انا بطيشا للباطشين ، قل انا قد جعلناك سكا انا سكينا للساكنين ، قل انا قد جعلناك رضيا انا رضيا للراضين، قل انا قد جعلناك هدنا هديا للهادين ، قل انا قد جعلناك نبلا انا نبيلا للنابلين ، قل انا قد جعلناك جهرا انا جهيرا للجاهرين ، قل انا قد جعلناك جردا انا جريدا للجاردين ، قل انا قد جعلناك سرجا انا سريجا للسارجين ، قل اناقد جعلناك طرزا طريزا للطارزين ، قل انا قد جعلناك شمساً مضيئاً للضائيين ، قل انا قد جعلناك قمرا منيرا للناورين ، قل انا قد جعلناك كواكب مشرقة للشارقين ، قل انا قد جعلناك سلما ذات ارتفاع للرافعين ، قل اناقد جعلناك ارضا ذات انسطاح للساطحين ، قل انا قدجعلناك جبلا ذات ابتذاخ للباذخين ، قل انا قد جعلناك بحرا ذات ارتجاج للسائرين ، قل انا قد جعلناك كل شيء ونزهناك عن كل شيء انا كنا على كل شيء لقادرين ، قل انا قد جعلناك كل شيء وقد سناك عن كل شيء وانا كنا على ذلك لمقتدرين .

(از موضع ديگر همين لوح) تبارك الله من رب ممتنع منيع ، و تبارك الله من ملك مقتدر قدير ، وتبارك الله من سلط مستلط رفيع ، وتبارك الله من وزر مؤتزر وزير ، وتبارك الله من حكم محتكم بديع ، وتبارك الله من جمل مجتمل جميل ، و تبارك الله من عظم معتظم عظيم ، وتبارك الله من نور متنور نوير ، وتبارك الله من رحم مرتحم رحيم ، وتبارك الله من شمخ مشمخ شميخ ، وتبارك الله من بذخ مبتذخ بذيخ وتبارك الله من بدء مبتدء بديء ، وتبارك الله من فخر مفتخر فخير ، وتبارك الله من ظهر مظتهر ظهير ، وتبارك الله من قهر مقتهر قهير ، وتبارك الله من غلب مغتلب غليب ، و تبارك الله من كبر مكتبر كبير ، وتبارك الله من عزمعتزز عزيز ، وتبارك الله من علم معتلم عليم ، وتبارك الله من قدم مقدم قديم ، وتبارك الله من جود مجتود جويد ، و تبارك الله من لطف ملتطف لطيف ، وتبارك الله من طرز متطرز طريز ، وتبارك الله من جذب مجتذب جذيب ، وتبارك الله من منع ممتنع منيع ، وتبارك الله من شرف مشترف شريف ، وتبارك الله من رضى مرتضى رضيء ، و تبارك الله من على معتلي على .

(نقل از دلائل سبعه باب) بسم الله الفرد ذي الافراد بسم الله الفرد ذي الافراد

بسم‌الله‌الفرد ذی‌الفردة بسم‌الله ذی‌الفوارد بسم ذی‌الفرادین بسم ذی‌المتفارد بسم ذی الفردآء بالله الله ذی‌الافردآء . ایضاً ذی‌الفردات ذی الفردوت قل اللهم انك فراد السموات والارض وما بینهما لیؤتین الفردیة من یشاء ولینزع عن‌الفردیة عمن یشاء اه قل اللهم انك انت فردان‌السموات والارض انك انت افرد الا فردین قل اللهم انك انت فردان‌الفرادین قل‌الله افرد فوق کل ذی الافراد لـن یقدر ان یمتنع عن فرید فردان افراده من احدانه کان فرادا فریدا ولله فرداءالسموات والارض قد خلقت کل شیء بامری وماجعلت‌لشیء من‌اول‌ولاآخر جوداًمن اناکناعلی‌ذلك لقادرین وانتهیت کلما خلقت الی بدیع الاول امرامن عندنا اناکنا علی کل شیء لمقتدرین‌ثم انتهینا ماقد خلقنا من بدیع الاول الی محمدرسول الله فضلا من لدنا ان کنا فاضلین‌وربینا الذین اوتوا الفرقان فی‌الف و مأتین ثم سبعین سنینا لعلهم یستبصرون فی دینهم لیوم ظهور ربهم وحین ما یعرفهم الله نفسه لیجیبون ربهم ثم لتنصرون و علمنا هم فی‌الفرقان دلائل سبعة کل واحدة منهن یکفی کل‌العالمین .

(نقل از لوح دیگر باب) یاخلیل ، بسم‌الله‌الاقدم الاقدم ، بسم‌الله الواحد القدام ، بسم‌الله‌المقدم‌المقدم ، بسم‌الله‌القادم القدام ، بسم‌الله‌القادم‌القدام، بسم‌الله‌القادم القدوم ، بسم‌الله القادم القدمـان ، بسم‌الله‌القادم المتقدم ، بسم‌الله المقتدم‌المقتدوم ، بسم‌الله‌القـادم المتقاد ، بسم‌الله المستقدم المستقدم ، بسم‌الله القادم القیدوم ، بسم‌الله القدم القدم ، بسم‌الله‌القدم القدم ، بسم‌الله الواحد المقادم ذی‌القدامین ؛ بسم‌الله‌القدم ذی‌القدماء ، بسم‌الله القدم ذی‌القدمات ؛ بسم‌الله‌القدم ذی‌الاقدام ، بسم‌الله القدم ذی الاقادم ، بسم‌الله‌القدم ذی‌القدام، بسم‌الله‌القدم ذی‌القدام ،بسم‌الله القدم ذی‌القدومین، بسم‌الله‌القدم ذی القدامین بسم‌الله القدم ذی‌القـدیمین ، بسم‌الله القدم ذی‌المقادیـم ، بسم‌الله القدم ذی‌المقادم ، بسم‌الله القدم‌ذی‌المتقدمات ، بسم‌الله القدم ذی المتقدمات ، بسم‌الله القدم‌ذی‌التقدمات‌بسم الله القدم ذی المستقدمات ؛بسم‌الله القـدم ذی القدام، بسم‌الله القدم ذا القدادم .

بالله الله الواحد القدام ؛ بالله الله المقدم المقدم،بالله الله المقدم المقدم ؛ بالله الله‌القادم‌القدام ؛ بالله‌القادم‌القسوم ؛ بالله الله القادم‌القدمان ، بالله الله‌القادم‌المتقدم ، بالله الله المتقدم المتقدم ؛ بالله الله‌القادم المتقاد ، بالله الله‌المستقدم المستقدم ، بالله

الله القادم القيدوم ، بالله الله القدم القدم ؛ بالله الله الواحد المقدم ؛ بالله الله القدم ذي القدامين ؛ بالله اللهذى القادمات ؛ بالله الله القدم ذا الاقدام ؛ بالله الله القدم ذى الاقادم بالله الله القدم ذى الاقدام ؛ بالله الله القدم ذي القدوم ؛ بالله الله القدم ذى القدامين ، بالله الله القدم ذا القدامين ؛ بالله الله القدم ذي القدامين ؛ بالله الله القدم ذى القدامين ؛ بالله الله القدم ذى القديمين ؛ بالله الله القدم ذى المقاديم ؛ بالله الله القدم ذي المقادم ، بالله الله القدم ذى المتقادم ؛ بالله الله القدم ذي المتقادمات ؛ بالله الله القدم ذا المتقدمات ؛ بالله الله القدم المتقدمات؛ بالله الله المقدم ذي المستقدمات بالله الله القدم ذي القدام . بالله الله القدوم ذا القدام ، بالله الله القدم ذا القدادم . لا اله الا هو الاقدم الاقدم ، الله لا اله الا هو الواحد القدام ، الله لا اله الا هو المقدم المقدم ، الله لا اله الا هو المقدم المقدم ، الله لا اله الا هو القادم القدام ، الله لا اله الا هو القادم القدام ، الله لا اله الا هو القادم القدام ؛ الله لا اله الا هو القادم القدوم ، الله لا اله الا هو القادم القدوم ، الله لا اله الا هو القادم القدوم ، الله لا اله الا هو القادم القدمان ، الله لا اله الا هو القادم المتقدم ، الله لا اله الا هو المقتدم المقتدم ، الله لا اله الا هو القادم المتقاد ، الله لا اله الا هو المستقدم المستقدم ، الله لا اله الا هو القادم القيدوم ، الله لا اله الا هو القدم القدم ، الله لا اله الا هو الواحد المقادم ، الله لا اله الا هو القدم ذا القدامين ، الله لا اله الا هو القدم ذا القدماء ، الله لا اله الا هو القدم ذا القادمات ، الله لا اله الا هو القدم ذى الاقدام ، الله لا اله الا هو القدم ذا الاقادم ، الله لا اله الا هو القدم ذى القدام ، الله لا اله الا هو القدم ذا القدوم ، الله لا اله الا هو القدم ذا القدامين ، الله لا اله الا هو القدم ذي القديمين ، الله لا اله الا هو القدم ذا المتقدمات ، الله لا اله الا هو القدم ذا المستقدمات ؛ الله لا اله الا هو الاقدم ذا القدم ؛ الله لا اله الا هو القدم ذا القدادم .

انني انا الله لا اله الا انا الاقـدم ؛ انني انا الله لا اله الا انا الاقـدم ؛ انني انا الله لا اله الا انا الواحد القدام ؛ انني انا الله لا اله الا انا المقدم المقدم ، انني انا الله لا اله الا انا المقدم المقدم؛ انني انا الله لا اله الا انا القادم القدام ؛ انني انا الله لا اله الا انا القادم القدم والقدوم ؛ انني انا الله لا اله الا انا القادم القدوم ؛ انني انا الله لا اله الا انا القادم القدمان ؛ انني انا الله لا اله الا انا القادم المتقدم ؛ انني انا

الله لا إله الا انا القادم المتقدم ؛ اننی انا الله لااله‌لا انا القـادم‌المتقاد ؛ اننی انا‌الله
لا اله الا انا القادم المستقدم ، اننی انا الله لا اله الا انا القادم‌القدوم ، اننی انا الله
لا اله الا انا القادم القدوم ؛اننی ا نا الله لا اله الا‌انا القادم القدم ؛ اننی انا الله‌لا
اله الا انا الواحد المقادم ؛ اننی انا‌الله‌لا اله الا انا‌القدم ذا القدامین ؛ اننی انا الله‌لا
اله الا انا القدم ذا القادمات ؛ اننی انا‌الله لااله الا انا‌القدم ذا الاقدام ؛ اننی انا‌الله‌لا
اله الا انا القدم ذا‌الاقادم ؛ اننی انا‌الله لا اله الا انا‌القدم ذا القدام ؛ اننی انا الله
لا اله الا‌انا القدم‌ذا‌القدوم ؛ اننی انا الله لااله الا انا‌القدم ذا‌القدامین ؛ اننی انا الله
لا اله الا انا القدم ذا‌القدامین ؛ اننی انا الله لااله‌الا انا ذا المقدمین ؛اننی انا الله لا
اله الا‌انا‌القدم‌ذا المقادیم ؛اننی انا‌الله لااله‌الا انا‌القدم ذی المقادم، اننی انا الله لا اله
الا‌انا القدم‌ذا‌المتقدمات ، اننی انا الله‌لااله الا انا القدم ذا المتقدمات ، اننی‌انا الله‌لا
اله الا انا القدم ذا المستقدمات ، اننی انا الله لا اله الا‌انا‌القدم‌ذا‌القدام ، اننی انا‌الله
لا اله الا انا‌القدم‌ذا القداديم .

(اثری نیز از آثار باب) بسم‌الله الرحمن الرحیم اننی انا الله لا اله الا ایای
واننی انا الله ذوالالهین ، اننی انا الله لا اله الا ایای واننی‌انا الواحد ذوالوحادین،
اننی انا الله لااله الا ایای واننی انا الواحد ذوالو حادین ، اننی انا الله لا اله الا
ایای‌واننی انا المحیی ذوالحیایین،اننی‌انا الله لااله الاایای‌وانا‌انا القوم‌ذوالقوامین ،
واننی‌انا‌الله‌لااله الاایای‌واننی‌انا‌بهی‌ذوالبهائیین،اننی‌انا‌الله‌لااله‌الاایای‌واننی‌انا‌الجمل
ذو الجلالین ، اننی انا الله لااله الا ایای‌واننی انا العزیز ذو العزازین ، اننی انا‌الله
لااله الا ایای واننی‌انا الجمل ذوالجمالین ، اننی انا‌الله لااله الاایای واننی انا‌العظة
ذو العظامین ، اننی انا الله لااله الا ایای واننی‌انا النور ذوالنوارین ، اننی انا الله
لااله الا ایای واننی انا الملك ذوالملاکین ، اننی‌انا‌الله‌لااله‌الا ایای واننی انا‌الفرد
ذوالفرادین ، اننی انا الله لااله الا ایای واننی انا الصمد ذو الصمادین ، اننی انا‌الله
لااله الا ایای واننی انا المجد ذوالمجادین ، اننی‌انا‌الله لااله الا ایای‌واننی انا‌المنع
ذوالمناعین ، اننی انا‌الله لااله الا ایای واننی انا‌القدس ذوالقداسین ، اننی انا الله‌لا
اله‌الا ایای‌واننی‌انا العدل‌ذو العدالین ، اننی انا الله لااله‌الاایای و اننی انا الفضل ذو
الفضالین ، اننی انا الله لااله الا ایای واننی انا العلی ذو العلائین ، اننی انا الله لا
اله الا ایای واننی‌انا‌الارفع ذو الرفاعین ،اننی انا الله‌لااله‌الاایای واننی‌انا الرقیب‌ذو

الرقابين ، اننی انا الله لااله الا ایای و اننی انا الرحیم ذوالرحامین ، اننی انا الله الا ایای‌واننی اناالرهب ذوالرهابین،اننی انا الله لا اله الاایای واننی انا البطن ذو البطائین ، اننی اناالله لااله‌الاایای‌واننی انا الظهرذو الظهارین ، اننی انا الله‌لاا له الا ایای واننی انا القهر ذو القهارین ، واننی انا الله لااله الا ایای واننی انا الشدد ذوالشدادین ، اننی انا الله لا اله الا ایای و اننی انا البطش ذو البطاشین ، اننی انا الله لا اله الا ایای واننی انا السمع ذو السماعین ؛ اننی انا الله لا اله الا ایای و اننی انا البصر ذو البصارین ؛ اننی انا الله لا اله الا ایای و اننی انا النظر ذوا النظارین ، اننی انا الله لا اله الا ایای واننی النصر ذو النصارین ؛ اننی انا الله‌لا اله الا ایای انا الوتر ذو الوتارین ؛ اننی انا‌الله لا اله‌الا ایای واننی انا اللطف ذو اللطافین ؛ اننی انا الله لا اله الا ایای واننی انا الخیر ذو الخبارین ، اننی انا الله لا اله الا ایای واننی انا الابد ذو الابادین ؛ اننی انا الله لا اله‌الا ایای و اننی انا الحلم ذوالحلامین ؛ اننی انا الله لااله الا ایای واننی‌انا الریب ذوالربابین،اننی انا الله‌لااله الا ایای واننی‌انا الحبل ذوالحبابین ؛ اننی‌انا الله لا اله الا ایای واننی انا الخفق ذو الخفاقین ؛ اننی انا الله لا اله الا ایای‌واننی انا الله لا اله‌الا ایای و اننی اناالولی ذوالولائین .صفحات زیادی بهمین نحو میباشد .

(باز ازلوح دیگر باب) بسم‌الله‌الاجمل الاجمل ، بالله الله الجمـل الجمل ، بسم‌الله الجمل ذی‌الجمالین ، بسم‌الله الجمل ذی‌الجملاء ، بسم‌الله‌المجمل‌المجمل، بالله الله المجمل المجمل ، بالله الله الجمل ذی‌الجمالین ، بالله الله الجمل ذی‌الجملاء ،بالله الله الجمل‌ذی‌الجاملات ، بالله الله الجمل ذا الجملات ، بسم‌الله الاجمل الاجمل، بالله الله الاجمل الاجمل ، بسم‌الله الجمال ذی الجاملین ، بسم‌الله الجمل الجملات ، بسم‌الله المجمل المجمل ، بسم الله المجتمل المجتمل ، بالله الله المجمل المجمل ، بالله الله المجتمل المجتمل ، بسم‌الله الواحد الجمال ، بالله الله الواحد الجمال بسم‌الله‌الجمل ذی‌الجمول ؛ بالله الله الجمل‌الجمول ، بالله الله الواحد الجملات ، بالله الله بسم‌الله المجتمل المتجال ، بالله الله المجتمل المتجال ، الله لا اله الا هوالاجمل الاجمل ، الله لااله الا هو المجمل المجمل ، بالله الله المجتمل المجتمل ، بسم‌الله المتجمل‌المتجمل ، بسم‌الله المستجمل المستجمل ، بالله الله المستجمل المستجمل ، ربه

جمیل جملان السموات والارض ومـا بینهما. والله جمال مجتمل متجام؛ ولله ملیك السلطان السموات والارض وما بینهما، والله جمال جامل جمیل، قل الله اجمل فوق کل ذوجمال لن یقدران یمتنع عن ملیك سلطان اجماله من احدلا فی السموات ولا فی الارض ولا ما بینهما انه کان جمالا جاملا جمیلا قل اللهم اجمل فوق کل ذی اجمال لن یقدران یمتنع عن جمیل.

از آیات بسیار خوب باب

بسم الله الرحمن الرحیم (۱) اذقالوا لیوسف و اخوه احب الی ابینا منا ونحن عصبة ان ابانا لفی ضلال مبین، المر الله قد انزل الکتاب فیه تبیان کل شیء ورحمة وبشری لعبادنا فمن کان یذکر الله العلی بالحق علی علم الکتاب بصیراً، اذقالوا حروف لااله الاالله وان یوسف احب الی ابینا منا بما قد سبق من علم الله حرفاً مستسراً بالسر مقنعاً علی السر محتجباً فی سطر غایباً فی سر المستسر مرتفعاً عما فی الدنیا وایدی العالمین جمیعاً وانا نحن عصبة فیما اراد الله فی شأن یوسف النبی محمد العربی حول السطر مسطوراً وان الله قد فضل ابانا بفضل نفسه وقدر الله سر المستسر من سر امره بما فی ایدی العالمین بالکشف المبین علی اهل النار من سر البباء ضلالا، الرحمن علی العرش استوی وهو الله قد کان علی کل شیء قدیراً، وان الله قد خلق الاشیاء بقدرة علی الحق بالحق انشاء وهو الذی قد اخترع السموات والارض وما بینهما بامره علی الحق بالحق من حول النار ابداعاً لیعلم الناس ان امر الله قد کان فی ام الکتاب علی الحق بالحق من حول

---

(۱) خوانندگان متوجه باشند که جناب باب درصفحهٔ اخیر ازاین آیاتش شدیدا در مقام تحدی بر آمده است.

ودربیان فارسی در باب ثانی از واحد ثانی نیز میگوید: «اگر جمیع ابحر سموات وارض مداد شوند وکل اشیاء قلم وکل انفس محصی شوند نتوانند حرفی ازحروف بیان را علی ماهو علیه تفسیر کنند اذما جعل الله لحرف منه اولا وآخرا.»

و نیز خوانندگان محترم بدانند که جناب سید باب مردم را ازداشتن و خواندن هر کتاب آسمانی و علمی بخواندن همین الواح وآیاتش مستغنی پنداشته بلکه خواندن تنها این الواح و آیات و سوزاندن وازبین بردن سایر کتب عالم را بربابیها واجب نموده است وجناب بهاء چون متوجه درجهٔ افتضاح و رسوائی این حکم گردید لذا در کتاب اقدس این آیه را نازل فرمود:

« قد عفی الله عنکم ما نزل فی البیان من محو الکتب واذنا کم بان تقرؤا من العلوم ما ینفعکم لاما ینتهی الی المجادلة فی الکلام هذا خیر لکم ان انتم من العارفین.»

النار موجوداً ، وهوالله قدكان قداراد من مستسر السر على سطر السر على نقطة الباب تاويلا ، وهوالذى قد جعل الاحباء من الباب لاعراف على الحق بالحق مشهوداً ، يا عبادالرحمن هزوا الى جذع النخلة هذا باذن ربكم الحق الذى قد جعل له الله فى ام الكتاب على الحق بالحق من الحق عليا ، وهوالذى يساقط من عنده الى انفسكم رطباً على الحق بالحق جنياً ، فاذا قد اشر ناذكره لدى الرحمن فى يوم كان فى ام الكتاب قديماً ، وانكم فى ذلك اليوم ما كنتم نسيافى الكتاب ولا حول النار منسياً ، ولا يقولوا كيف يكلم عن الله من كان فى السن خمسة وعشرونا ، اسمعوا فورب السماء والارض انى عبدالله اتانى البينات من عند بقية الله المنتظر امامكم هذا كتابى قدكان عندالله فى ام الكتاب بالحق على الحق مسطوراً ، وقد جعلنى الله مباركا اينما كنت و اوصانى بالصلوة والصبر ما دمت فيكم على الارض حيا ، وان الذين يدعون الله من بعض الاحاديث من شان الباب عن غير الحق قليلا ، فتقدرون ان ياتوا لمثل هذا الكتاب من عندالله الحق بالحق على الحق مشهوداً ، فالحق بالحق يقول ولا اله الا الله وحده لا شريك له وليس كمثله كفوا ولا مثل وهوالله قد كان بالحق على الحق قديما ، لواجتمعت الانس والجن على ان يأتوا بمثل هذه الكتاب بالحق لن يستطيعوا ولوكانوا اهل الارض ومثلهم معهم على الحق ظهراً ، فوربك الحق لن يقدروا بمثل بعض من حرفه ولا على تأويلاته من بعض السر قطميراً ، وان الله قد انزل له بقدرته من عنده والناس لا يقدرون بحرفه على المثل دون المثل تشبيراً ، وذلك من انباء الغيب نوحيه اليك لقد كنت بالله الحميد حول النار ولسوف يؤتيك ربك يوم القيمة حكم الحق على الكل من عنده على الحق بالحق مرفوعا ، ادخل من شئت فى رحمة الله واعرض عن الظالمين حول جهنم وذرهم فى النار على الحق جثيا ، افتؤمنون ببعض الكتاب وتكفرون ببعضه هذا الله اذن لكم ام تفترون على الله كذبا من حيث انكم قد كنتم بعلم الشيطان من غير الحق على غير الحق بالحق معروفا ، و ان نحن قد انزلنا الذكر وكان الله و ملائكته عليك بالحق حفيظا ، اتقوا عبادالله و كونوا فى دين الله مخلصا على الحق شهيدا ، وان الذين يخشون ربهم بالغيب وقد كانوا عندالرحمن اولياء على الحق حول الباب صفيا فسوف يعلم الله احكامهم مما يحتاجون لانفسهم علانية من الحق الى الحق قريبا ، وان الله قداوحى الى ان كنتم تحبون الله فاتبعونى فى هذه الملة بالحق على الحق من الحق الى الخلق ضعيفا وان ربكم الله قال بالحق انى على عبادى المؤمنين من اهل الباب قد

کنت علی الحق بالحق رحیما ، وتعالی‌الله عما یقول الظالمون فی آیات‌الباب علوا کبیرا ، قل‌اتی امرالله فلا تستعجلون بان امرالله قد کان علی الحق بالحق قریبا و ان وعدالله قدکان بالحق مفعولا .

(ایضا ازلوح دیگرباب) بسم‌الله البهی الابهی ، الحمدلله قد اظهر ذاتیات الحمد نیات باطراز طرزا طرازاطرزانیة ، واشرق‌الکونینات‌الذاتیات باشراق‌شوارق شراق شراقیة ، والاح‌الذاتیات‌الباذخیات بطوالع بدایع رقایع منابع مجدقدس متناعیة واظهر انوار نیات متلالئحات بظهورات آیات‌فردانیة ، استحمدحمداً ماحمده احد من قبل ولایستحمده احدمن بعد ، حمداطلع و اضاء و اشرق فانار و برق فابار واشرق فأضاء ، وتشعشع فارتفع ،وتسطع فامتنع ،حمدا شراقا ذوالاشتراق.و براقاذوالابتراق ، و شقاقا ذوالاشتقاق ، براقاذوالارتقاق ، براقا ذوالارتفاق ، ورقاقا ذوالارتفاق، و حقاقا ذوالاحتقاق ، وسیاقا ذوالاستیاق ، وفراقا ذوالافتراق ، وحداقا ذوالاحتداق و فلاقا ذوالافتلاق ،وخلاقا ذوالاختلاق ، وزهاقا ذوالازتهاق ، و شقاقاذوالاشتقاق، تناطراز ذو طراز ، وعزازاً ذوالاعتزاز ، و کنازذوالاکتناز ، ذخار ذوالاذتخار، فخارذوالافتخار،وسخار ذوالاستخار ، و نوار ذوالانتوار،وفطار ذوالافتطار،وظهار ذوالاظتهار ، وخبارذوالاختبار ،ونصار ذوالانتصار . انتهی .

(از تهلیلات باب) قل کل لیقولون انه لااله الا الذی آمنت به کل الفتاقیین ، قل کل لیقولون انه لااله الا الذی آمنت به کل السباقیین ، قل کل لیقولون انه لااله الا الذی آمنت به‌کل السماعیین ، قل کل لیقولون انه لااله‌الا الذی آمنت به کل الرتاحیین ، قل کل لیقولون انه لا اله الاالذی‌آمنت به کل السوائیین ،قل کل لیقولون‌انه‌لااله الاالذی‌آمنت به کل‌الاسافیین ، قل کل‌لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل النقامیین ، قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل الخیاطیین ، قل‌کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به‌کل‌المقاتیین قل‌کل‌لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل اللهامیین ، قل‌کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل‌العرافیین ، قل‌کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل الوصافیین ، قل‌کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به‌کل‌النعاتیین ، قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به‌کل الزراعیین ، قل‌کل لیقولون انه لااله الا

الذی آمنت به کل الذرائیین ، قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل الازالیین ، قل کل لیقولون انه لا اله الاالذی آمنت به کل الکباریین ، قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل البذاخیین ، قل کل لیقولون انه لااله الا الذی آمنت به کل الضمانیین ، قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل الاماریین ، قل کل لیقولون انه لااله الا الذی آمنت به کل النهائیین ، قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل القاطیین ، قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل الراحیین ، قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل النعامیین، قل کل لیقولون انه لااله الا الذی آمنت به کل القنائیین ، کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل النجائیین ، قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل السبابیین قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل الرغابیین، قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل العقابیین ، قل کل لیقولون انه لا اله الا الـذی آمنت به کل الربابیین ، قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل النظامیین، قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل الکتابیین ، قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل الذهابیین ، قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل المدادیین ، قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل الظلالیین ، قل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل البنائیین ، قل کل لیقولون انه لا الـه الا الذی آمنت به کل التوابیین ، قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کـل العمادیین ، قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل الحدادیین، قـل کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل الحراکیین ، قل کل لیقولون انه لااله الا الذی آمنت به کل السکانیین ، قل کل لیقولون انه لا اله الاالذی آمنت به کل النبائیین ، قل کل لیقولون انه لا اله الا الذی آمنت به کل الضرابیین . وبهمین ردیف متجاوز از دویست جملهٔ دیگر .

(ایضا از تهلیلات مصدر وحی سید باب در بیان) اننی انا الله لااله الا انا کنت من اول الذی لااول له ازلاقدیما اننی انا الله لااله الا انا لاکونن الی آخـر الذی لاآخر له ازلاقدیما اننی انا الله لااله الا انا کنت فی ازل الازال الهـا مؤتلها

اننی انا الله لااله الا انا بهیانا مبتهیا اننی انا الله لااله الا انا لاکونن لم یزل ولا
یزال بهیانا مبتهیا اننی انا الله لا اله الا انا قدکنت فی‌ازل‌الازال ازالا مؤتزلا اننی
انا الله‌لااله الا انا لاکونن لم یزل ولایزال ازال مؤتزلا اننی انا الله لا اله الا انا
کنت فی‌ازل الازال قدما مقتدما اننی انا الله لااله الا انا لاکـونن لم یزل قدمـا
مقتدما اننی انا الله لااله الا انا کنت من اول‌الذی لااول له خلاقا مختلقا اننی‌انا‌الله
لااله الا انا لاکونن الی آخرالذی لاآخرله خلاقا مختلقا اننی انا الله لااله الا انا
کنت من اول الذی لااول له ربابا مرتببااننی انا الله لااله الاانا لاکونن الی‌آخر
الذی لاآخرله ربابا مرتببا اننی انا الله لااله الا اناکنت من اول الذی لااول لـه
علاما معتلما اننی انا الله لااله الا انا لاکونن الی آخرالذی لاآخرله علاما معتلما
اننی انا الله لا اله الا اناکنت من اول‌الذی لااول له سلاطا مستلطا اننی انا الله‌لا
اله الا انا لاکونن الی‌آخرالذی لا آخر له سلاطا مستلطا اننی انا الله لااله الا انا
کنت من اول‌الذی لا اول له ملاکا ممتلکا اننی انا الله‌لااله الا انا لاکونن الی‌آخر
الذی لا آخر له مـلاکا ممتلکا اننی انـا الله لا اله الا انا کنت من اول الـذی
لااول له عزازا معتززا اننی انا الله لااله الا انا لاکونن الی آخر الذی لاآخرله
عزازا معتززا اننی انا الله لا اله الا انا کنت من اول الذی لااول له قدارا مقتدرا
اننی‌انا‌الله‌لااله الاانا‌الی‌آخرالذی‌لاآخرله‌قدارمقتدرا اننی اناالله لااله‌الاانا کنت‌من
اول الذی لااول له قوآء مقتویا اننی انا الله لا اله الا انا لاکونن الی آخر الذی
لاآخر له قوآء مقتویاً اننی انا الله‌لا اله الا انا کنت من اول الذی‌لااول له ظهارا
مظتهرا اننی انا الله لا اله الا انا کنت من اول الذی لااول‌له سلطانا مجتللا اننی
انا الله لا اله الا انا الی آخر الذی لاآخر له سلطانا مجتللااننی انا الله لا اله الا
انا کنت من‌اول الذی‌لااول له رفاعا مرتفعا اننی انا الله لااله الا انا‌الی آخرالذی
لاآخر له رفاعامرتفعا اننی انا الله لا اله‌الا انا کنت من اول الذی‌لا اول له وزارا
موتزرا اننی انا الله لا اله الا انا لاکونن الی آخر الذی‌لا آخر له وزاراموتزرا
اننی انا الله لا اله الاانا کنت من اول الذی لا اول له نصارا منتصرا اننی انا الله
لا اله الا انا لاکونن الی آخر الذی لا آخر له نصارا منتصرا اننی انا الله
لا اله الا انا کنت من اول الذی لا اول له مناعا ممتنعا اننی انا الله لااله الا انـا

لاکونن الی آخر الذی لا آخر له مناعا ممتنعا اننی انا الله لااله الا انا کنت من اول
الذی لا اول له رضاء مرتضیا اننی انا الله لا اله الا انا لاکونن الی آخر الذی لا
آخر له رضاء مرتضیا اننی انا الله لا اله الا انا کنت من اول الذی لااول له شرافا مشترفا
اننی انا الله لا اله الا انا لاکونن الی آخر الذی لاآخر له شرافا مشترفا اننی انا
الله لا اله الا انا کنت من اول الذی لااول له علاء معتلیا اننی انا الله لا اله الا انا
لاکونن الی آخر الذی لا آخر له علاء معتلیا اننی انا الله لا اله الا انا کنت من
اول الذی لا اول له حمادا محتمدا اننی انا الله لااله الا انا لاکونن الی آخر الذی
لا آخر له حمادا محتمدا اننی انا الله لا اله الا انا کنت من اول الذی لا اول له حسانا
محتسنا اننی انا الله لا اله الا انا لاکونن الی آخر الذی لا آخر له حسانا محتسنا
اننی انا الله لااله الا انا کنت من اول الذی لااول له جمالا مجتملا اننی انا الله لااله
الا انا لاکونن الی آخر الذی لاآخر له جمالا مجتملا اننی انا الله لااله الا انا کنت
من اول الذی لااول له نوارا متنورا اننی انا الله لا اله الا انا لاکونن الی آخر
الذی لاآخر له نوارا متنورا اننی انا الله لااله الا انا کنت من اول الذی لااول له کمالا
مکتملا اننی انا الله الذی لااله الا انا لاکونن الی آخر الذی لاآخر له کمالا مکتملا
اننی انا الله لا اله الا انا کنت من اول الذی لااول له تماما متمما اننی انا الله لااله الا
انا لاکونن الی آخر الذی لا آخر له تماما متمما اننی انا الله لااله الا انا کنت من اول
الذی لا اول له عظاما معتظما اننی انا الله لا اله الا انا لاکونن الی آخر الذی لا
آخر له عظاما معتظما اننی انا الله لا اله الا انا کنت من اول الذی لااول له امانا
مؤتمنا اننی انا الله لااله الا انا لاکونن الی آخر الذی لا آخر له امانا مؤتمنا
اننی انا الله الذی لا اله الا انا کنت من اول الذی لا اول له امارا مؤتمرا اننی
انا الله الذی لا اله الا انا لاکونن الی آخر الذی لاآخر له امارا مؤتمرا اننی انا الله
الذی لا اله الا انا کنت من اول الذی لا اول له حیاء محتییا اننی انا الله الذی لااله
الا انا لاکونن الی آخر الذی لا آخر له حیاء محتییا اننی انا الله لا اله الا انا کنت
من اول الذی لااول له قواما مقتوما اننی انا الله لا اله الا انا لاکونن الی آخر
الذی لا آخر له قواما مقتوما اننی انا الله لا اله الا انا کنت من اول الذی لااول
له حکاما محتکما اننی انا الله لا اله الا انا لاکونن الی آخر الذی لا آخر له حکاما

محتکما اننی انا الله لا اله الا انا کنت من اول الذی لا اول له کراما مکترما اننی انا الله لا اله الا انا لا کونن الی آخرالذی لا آخر له کراما مکترما اننی انا الله لا اله الا انا کنت من اول الذی لا اول له جواد مجتودا اننی انا الله لا اله الا انا لا کونن الی آخرالذی لا آخر له جواد مجتودا اننی انا الله لااله الا انا کنت من اول الذی لا اول له و هابا موتهبا اننی انا الله لا اله الا انا لا کونن الی آخر الذی لا آخر له وهابا موتهبا اننی انا الله لا اله الا انا کنت من‌اول‌الذی لا اول له کبارا مکتبرا اننی انا الله لا اله الا انالا کونن الی آخرالذی لاآخر له کبارا مکتبرا .

اینك از صاحب فرائد و خوانندگان محترمی که اطلاعات عربیت داشته باشند پرسش میکنیم آیا انصافا این گونه کلمات وعبارات که در این صفحات گذشت ، میشود از شخص عاقل سرزند فضلا از مصدروحی ؟ آیا اینگونه کلمات هر چه بیشتر از کسی سرزند بیشتر سفاهت وجنون اورا اثبات نمی کند ؟ آیا حق متعال بهمین خذلان و رسوا نمودن‌باب را درنوشته‌جاتش‌بدست ونوك قلم خودش وتین‌اوراقطع ننموده است ؟ !

الحق برای من‌تاابد جای بسی‌خجلت‌وشرمساری‌است که بگویم‌خوانندگان محترم اینگونه آیات و کلماترا باآیات قرآن مجید و خطب و کلمات خاتم انبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و یا با آثار باقیه شاگرد مکتب او علی علیه‌السلام سنجیده و مقایسه نمایند و قضاوت کنند آیا هیچ عاقل بیغرضی رامیسزد ومیرسد که اینها را ناسخ آنها ویادر ردیف وهم‌عرض‌آنهاقرار دهد .

چندان جای تعجب نیست ازصاحب این کلمات که خودش این کلمات را آیات صادر از مصدر وحی الهی دانسته و بلکه برای خاطر همینگونه آیاتش خود را اشرف وافضل از انبیاء گذشته و حضرت محمد و علی صلوات الله علیهم اجمعین بداند .

ولی شگفتا شگفتا از حسینعلی بهاء که ازجمله در صفحهٔ ۱۲۰و۱۲۱ کتاب ایقان ، کتاب بیان را درردیف کتب الهیه مانند قرآن قلمداد نموده و از کتب الهیه تعبیر بشهر ومدینه روحانی نموده واز این‌مدینه توصیفاتی می کند و منظور

اصلیش این است که درعصر نقطهٔ بیان ، یعنی علی محمد ؛ کـتاب بیان هم دارای این توصیفات است ، میگوید :« چه ذکر نمایم از آثار وعلامات وظهورات وتجلیات که بامرسلطان اسماء وصفات در آن‌مدینه مقدر شده ، بی‌آب‌رفع عطش نماید و بی نار حرارت محبت الله بیفزاید در هر گیاهی حکمت بالغ معنوی مستوراست و وبرشاخسار هر گل هزار بلبل ناطقه درجذب وشـور از لاله‌های بدیعش سرنار موسوی ظاهر واز نفحات قدسیه‌اش نفخهٔ روح‌القدس عیسوی باهر بیذهب غنابخشد وبی فنا بقاءعطا فرماید درهرورقش نعیمی مکنون ودرهر غرفه‌اش‌صدهزار حکمت مخزون و مجاهدین فی‌الله بعداز انقطاع ازماسوی چنان بآن مدینه انس گیرند که آنی از آن منفك نشوند دلائل قطعیه‌را از سنبل آنمحفل شنوند و براهین واضحه را ازجمال گل ونوای‌بلبل‌اخذ نمایندواین مدینه در رأس هزار سنه اوازید تجدید شودوتزیین‌یابد (۱) .

پس ای حبیب من باید جهدی‌نمود تابآن مدینه واصل شویم و بعنایت الهیه وتفقدات ربانیه کشف سبحات جلال نمائیم تا باستقامت تمام‌جان پژمرده را در ره محبوب تازه نثار نمائیم و صدهزار عجزونیاز آریم تابآن فوز فائزشویم‌وآن‌مدینه کتب الهیه است درهرعهدی‌مثلا درعهدموسی توریة بودودر زمن عیسی انجیل‌ودر عهدمحمدرسول‌الله فرقان ودر این‌عصر بیان ودرعهدمن یبعثه الله کتاب‌او که‌رجوع کل کتب باوست‌و مهیمن است بر جمیع کتب و دراین مدائن‌ارزاق‌مقدراست‌ونعم باقیه مقرر غذای روحانی بخشد ونعمت قدمانی چشاند براهل تجرید نعمت توحید عطا فرماید بی نصیبان را نصیب کرم نماید وآوارگان صحرای جهل‌را کاس علم عنایت کند وهدایت‌وعنایت‌وعلم‌ومعرفت وایقان کل من‌فی السموات والارض دراین مداین‌مکنون ومخزون گشته . »

ودر ص ۱۲۹ در بارهٔ معترضین بر کتاب علی محمد مینویسد : « میگویند که این کلماترا با کلمات قبل ترکیب نموده و یا کلماتیست مغلوط قد کبرقولهم وصغرشانهم‌وحدهم . »

---

۱ ـ ضمنا بجناب‌بهاء در اینجا باید گفته شود پس‌چرا شما مخالفت این کلام‌صریح‌خود را نیز نموده و قبل ازرسیدن رأس هزارسنه بعد از بیان این‌مدینه را بزعم‌خودتجدید و تزیین نمودید ؟

و در ص ۱۳۲ ، از نوشتجات علیمحمد باب تعبیر بآیات منزله ازسموات قدسیهٔ بدعیه نموده ومیگوید :

« چه قدر اعتراضات که برآیات منزله از سموات قدسیهٔ بدعیه نموده اندو حال آنکه چشم امکان چنین فضلی ندیده وقوهٔسمع اکوان چنین عنایتی نشنیده که آیات بمثابهٔ غیث نیسانی از غمام رحمت رحمانی جاری ونازل شود چه که انبیای اولوالعزم که عظمت قدر ورفعت مقامشان چون شمس واضح و لائحست مفتخر شدند هر کدام بکتابی که دردست هست ومشاهده شده وآیات آن احصا گشته و از این غمام رحمت رحمانی اینقدر نازل شده که هنوز احدی احصا ننموده چنانچه بیست مجلد الآن بدست می آید وچه مقدار که هنوز بدست نیامده وچه مقدارهم که تاراج شده وبدست مشرکین افتاده ومعلوم نیست چه کرده اند .»

بقول یکی از دانشمندان بزرك چه قدر سزاواراست که آقایان اهل بهاء آن بیست مجلد کتابرا طبع نمایند تا اینکه عامهٔ ناس ازآیاتی که خدا برای هدایت و تعلیم آنها فرستاده منتفع شوند چرا آنهمه کتابها طبع نشد وازطبع آنهاجلوگیری نموده اند باآنکه تورات وانجیل وقرآن در تمام عالم مطبوع ومنتشر میباشدپس معلوم میشود که علت منع ازانتشار آنها هفوات ومهملات واغلاط آنهابوده که موجبات فضاحت ورسوائی فراهم مینموده است .

و در صفحه ۱۴۸ و ۱۴۹ کتاب ایقان بعد از ذکر حدیث امام صادق علیه السلام که فرموده العلم سبعة و عشرون حرفا فجمیع ما جائت بهالرسل حرفان ولم یعرف الناس حتی الیوم غیر الحرفین فاذا قام قائمنا اخرج الخمسة والعشرین حرفا .

میگوید : « حال ملاحظه فرمائید که علمرا بیست وهفت حرف معین فرموده و جمیع انبیاء ازآدم الی خاتم دوحرف آنرا بیان فرموده اند وبر این دو حرف مبعوث شده اند ومیفرماید قائم ظاهر میفرمایدجمیع این بیست وپنج حرفرا ،ازاین بیان قدر و رتبه آن حضرت را (مرادش سید باب است) ملاحظه فرما که قدرش اعظم ازکل انبیاء و امرش اعلی وارفع از عرفان و ادراك کل اولیاء .»

خوانندگان محترم خوب تدبروتوجه فرمایند .

بخدا قسم که برای هرشخص خردمند خبیر منصف تنهاهمین گونه عبارات و آثار باقیهٔ حسینعلی بهاء که این چنین در مقام مدح وثنا گوئی وتعریف وتوصیف

آنگونه آثار و آیات باقیهٔ سید باب که نمونه هائی از آن گذشت میباشد الحق شاهد قوی و حجت کافی است در کشف درجه خیانت و پست فطرتی و فرومایگی او.

ـ باز نمونهٔ آثار باقیهٔ بهاء ـ

بهاء و بعض نصایح او

میرزا حسینعلی بهاء (۱) در باب اول کتاب ایقان میخواهد بگوید مردم باید از آنچه دیده و شنیده و ادراك نموده و فهمیده و میفهمند چشم و گوش و قلب را پاك و مقدس نمایند و از تبعیت دانشمندان سر بپیچند تا بتوانند بمقام قرب و وصال مظهر و مطلعی که وجود امثال باب و بهاء باشد برسند ، و کلمات و تاویلات و عرفان بافی و مطلب سازی امثال حضرتش را باید کور کورانه تصدیق و تبعیت بنمایند تا بتوانند ایمان بآنها آورند ، و یگانه شرط قابلیت تجلیات اشراقات شموس علوم و معارف و بیانات و عنایات اینگونه مظاهر بنام قدس و طهارت همین است و بس .

ولی این مطلب را با یك مهارت و زبردستی و سفسطه کاری و پشت هم اندازی عجیب او بیان نموده ، علت اعراض و عدم ایمان کفار در زمان هر نبی حقی را عدم رعایت این دستور و شرط فوق قرار و جلوه داده و سبب انکار منکرین علیمحمد را نیز همین امر بیان و قلمداد نموده است .

میرزا حسینعلی بهاء در ص ۱۵۱ کتاب ایقان (۲) از علماء بیان استدعا مینماید درزمن مستغاث (۳) بعقل و ادراك و علم متمسك نشوند (٤)

---

(۱) ناگفته نماند میرزا حسینعلی اگر چه از حیث قلم و بیان خالی از غلط مخصوصا در عبارات عربی نمیباشد ولی ابدا با علیمحمد طرف نسبت نیست و الحق یدطولائی درعبارت پردازی بطرز منشآت قدیم و عرفان بافی و تاویل سازی داشته که برغیر دانشمندان میتوانسته تعمیه نموده و باطل را به نیروی بیان و کلام خود مزین و مموه کرده و بصورت حق جلوه دهد و البته اینگونه اشخاص از مطالب ناروای خود در لباس عبارات و منشآت شیوای خود بهتر از دیگران اگر خداوند متعال مهلت فرماید میتوانند سوء استفاده نمایند .

(۲) دراین کتاب نمرهٔ صفحات کتاب ایقان از روی چاپی است بی نام و نشان مشتمل بر ۱۵۷ صفحه ۱۵ سطری غیر از صفحهٔ اول آن که وارد مطلب کتاب میشود نمرهٔ «۲» دارد و ۱۱ سطر میباشد .

(۳) مستغاث بحساب دوهزار و یکسال است که مقدار فاصله بین علیمحمد و ظهور بعد از اوست بحساب یکی از گفته های علیمحمد ، منقول از باب شانزدهم از واحد دوم بیان فارسی :

بقیه در صفحه بعد

ولی در آنجائیکه خواسته است به‌تقلید از قرآن سوری نازل نمایدو تنها متوجه اخذ عبارات و کلماتی از قرآن وضم وتلفیق ببعض ساخته‌های خودش بوده مانند سوره هیکل از کتاب مبین میگوید :

سبحان‌الذی نزل الایات لقوم یفقهون . سبحان‌الذی نزل الایات لقوم یشعرون سبحان‌الذی یهدی من یشاء الی صراط عز قیوم. سبحان‌الذی نزل الامر لقوم یعلمون . (الی ان قال)سبحان‌الذی ینطق من جبروت‌الامر لعباد (ولا یعرفه‌الاعباد-نسخه)مکرمون . سبحان الذی یحیی من یشاء بقوله کن فیکون الخ .

میرزا حسینعلی بهاء در بارهٔ آیات علیمحمد باب که نمونه‌هائی از آنهاقبلا گذشت مردم را نصیحت میکند ،در ص ۱۳۱ ایقان قبلا آیهٔ شریفه قرآن مجیدواذکر نموده واذا تتلی علیهم آیاتنا بینات قالوا ماهذا الارجل یرید ان یصدکم عما کان یعبد آبائکم وقالوا ما هذا الاافك مفتری .

وپس از معنی وشرح آیه ، راجع بباب در ص۱۳۲ میگوید : «چنانچه‌الیوم مشاهده میکنید که چه‌سخنهای لغو که بآن جوهر بقا گفته‌اند وچه نسبتها و خطاها که بآن‌منبع ومعدن‌عصمت داده‌اند (مرادش‌از جوهر بقا ومنبع ومعدن‌عصمت علیمحمد

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

« وصیت میکنم‌کل‌اهل بیان راکه‌اگر درحین ظهورمن یظهره‌الله کل موفق بآن‌جنت عظم ولقای اکبر گردیدطوبی لکم ثم‌طوبی لکم ثم‌طوبی لکم والا اگر شنیدید ظهوری‌ظاهر شده بایات‌قبل‌ازعدداسم الله‌الاغیث که کل‌داخل‌شوید ، واگر نشده وبعدداسم‌الله‌المستغاث منتهی شده‌وشنیده ایدکه نقطهٔ‌ظاهر شده‌وکل یقین نکرده‌ایدرحم برانفس‌خودکرده‌وکل بکلیه درظل‌اون نقطهٔ‌ظاهره که‌کل‌داخل نشده‌اید مستظل گردید . . . واگر نشنیده‌در تضرع‌وابتهال برآمده‌که فضل‌خداالی‌مستغاث‌ازشما مقطوع نگشته واگرشنیدید الی مستغاث که‌ظاهر گشته من‌هو محبوبی‌ومحبوبکم‌وملیکی وملیککم فاذا لاتصبرن‌قدر مایتنفس نفس‌ولتدخلن کلکم اجمعون فی‌ظل‌الله ولاتقولن لم‌وبم‌فان هذامن‌اعظم امری ایاکم لاخلصنکم‌عن نار بعدکم بماقد اذنت‌لکم بهذا ان یااهل‌البیان کل‌تشکرون که اگر نفسی بقدرتنفسی صبر بعدازدوهزارویکسال نماید بلا شبهه دردین بیان نیست وداخل‌ناراست‌الاآنکه ظهورالله ظاهر نشود که آن‌وقت کل‌مکلف باابتهال‌وتضرع هستند . »

(٤) وحال اینکه قرآن میگوید : ویجعل الرجس علی الذین لایعقلون - وان شر الدواب عندالله الصم‌البکم الذین‌لایعقلون . ودر حدیث‌از موسی‌بن جعفر ٤ است که ان الله‌علی الناس‌حجتین حجة ظاهرة وحجة باطنة (الی ان قال) واما الباطنة فالعقول . - وایضا در حدیث است که قال ابن السکیت للرضا ع ماالحجة علی الخلق الیوم قال العقل تعرف به الصادق علی الله فتصدقه و الکاذب علی الله فتکذبه . وغیر اینها از آیات وروایات بیشمار در لزوم پیروی ازعلم وعقل .

باب است) با اینکه در کتاب الهی ولوح قدس صمدانی در جمیع اوراق و کلمات انذار فرموده مکذبین ومعرضین آیات منزله را وبشارت فرموده مقبلین آنرا با وجود این چه‌قدر اعتراضات که بر آیات منزلهٔ از سموات قدسیه بدعیه نموده‌اند وحال آنکه چشم امکان چنین فضلی ندیده وقوهٔ‌سمع اکوان چنین عنایتی‌نشنیده که آیات بمشابه غیث‌نیسانی(مرادش آیات والواح‌علیمحمد باب است که‌نمونه‌هائی از آن در صفحات قبل گذشت) از غمام رحمت رحمانی جاری‌ونازل شود چه که انبیای اولوالعزم که عظمت قدر و رفعت مقامشان چون شمس واضح و لائحست مفتخر شدند هر کدام بکتابی که در دست هست ومشاهده شده وآیات آن احصا گشته واز این غمام رحمت رحمانی اینقدرنازل شده که‌هنوز احدی احصا ننموده چنانکه بیست مجلد الان بدست می آید وچه مقدار که‌هنوز بدست نیامده و چه مقدار هم که‌تاراج‌شده وبدست‌مشرکین افتاده‌ومعلوم نیست چه کرده‌اند،ای‌برادر باید چشم گشود وتفکر نمود وملتجی‌بمظاهر الهیه شد که شایداز مواعظ‌واضحه کتاب پند گیریم واز نصایح مذکورهٔ در الواح متنبه‌شویم اعتراض بر منزل‌آیات نکنیم امرش را بجان تسلیم کنیم وحکمش را بتمام جان و روان قبول نمائیم و مذعن شویم که شاید در فضای رحمت وارد شویم ودر شاطیء فضل‌مسکن یابیم وانه بعباده‌لغفور رحیم .»

بهاء و نمونهٔ ادبیات‌او

حسینعلی بهاء درص۷ کتاب ایقان میگوید : الاالذین هم انقطعوا بکلهم الی‌الله وعرجوا بجناحین الایقان الی مقام جعله‌الله عن‌الادراك مرفوعا .

لفظ جناحین‌را که اضافه نموده نونش‌راحذف‌ننموده واین غلط صریح‌است، درقرآن مجید فرموده است: ولاطائریطیربجناحیه.وابن مالك‌درالفیه میگوید:نونا تلی‌الاعراب اوتنوینا مما تضیف احذف کطورسینا .

ودرص۱۳ میگوید : علی‌الله اتکل‌وبه‌استعین لعل تجری من‌هذاالقلم‌مایحیی به افئدةالناس .

لعل کلمهٔ ترجی است بتنهائی بر فعل داخل نمیشود باید مدخـول آن اسم باشد آری اگرمتصل به ماء کافه باشد گفته میشود مثلا لعلما اضاءت لك‌النار.

ودرص۲٤ میگوید : مثل صلوة وصوم که درشریعت فرقان بعد ازاخفای جمال محمدی‌ازجمیع‌احکام محکمتر واعظمتراست . ودرص۲۸ نیزدردوموضع آن، کلمهٔ اعظمتراستعمال نموده واین غلط است باید عظیمتر بگوید .

ودرص۳۸ میگوید : کذلك نرش علیك من انوارشموس‌الحکمة والعرفان لیطمئن بها قلبك و تکون من الذینهم کانوا بجناحین الایقان فی هواء العلم مطیورا .

کلمهٔ جناحین که بازدراضافه نونش را حذف‌ننموده غلط است وبجای کلمهٔ مطیورا نیزباید طائرین گفته باشد مطیورا غلط است .

ودرص٤۹ میگوید : کذلك تغن علیك حمامة البقاء علی افنان سدرة البهاء لعل تکونن فی‌مناهج‌العلم والحکمة باذن‌الله مسلوکا .

لفظ تغن غلط است باید تغنی بگوید ، مدخول کلمهٔ لعل فعل است‌غلط‌است باید اسم باشد ، ونیز کلمهٔ لعل‌معنی ترجی دارد با تاکیدبنون ثقیله در مدخول آن مناسبت ندارد ، وایضا لفظ مسلوکا دراین مورد غلط است سالکا باید بگوید.

ودرص۵۸ بازمیگوید : لتطیرن بجناحین الانقطاع ، درحال اضافه نون را باقی گذاشته است .

ودرص ٦٦ میگوید : فارجعوا الیه لعل انتم بمواقع الامرتطلعون ، باید بگوید لعلکم باضمیر متصل ، ذکرضمیرمنفصل دراینمورد غلط است .

ودرصفحه ٦۸ میگوید : کذلك یؤلف الله بین قلوب الذینهم انقطعوا الیه وآمنوا بآیاته وکانوا من کوثرالفضل بایادی العزمشروبا ، مشروباً غلط است باید مشروبین بگوید زیرا اسم کان دراینمورد جمع است باید خبرآن نیزجمع آورده شود .

ودرصفحه ۸۰ میگوید : لعل انتم بمواقع العلم تصلون، بایدلعلکم بگوید باضمیر منفصل‌غلط است .

ودرصفحه۱۰۲ بازمیگوید : لعل انتم‌بذلك فی‌زمن‌المستغاث توفقون ، بجای ضمیرمتصل ضمیرمنفصل‌آورده غلط است .

ونیزدرصفحه ۱۳۹ میگوید : فان‌الشمس قدار تقمت فی وسط‌الزوال لعل یستشرق‌علیك من انوارالجمال .

بهاء
و بعض استدلالات او

میرزا حسینعلی بهاء در استدلالاتش بر حقانیت دعوت علیمحمد باب ، در مقام تعیین سنهٔ ظهور مهدی موعود و تطبیق آن باظهور علیمحمد بر آمده است ودر ص ١٥٥ کتاب ایقان چنین مینویسد : « ملاحظه فرمائید که در اخبار، سنه ظهور آنهویهٔ نور را هم ذکر فرموده اند مع ذلك شاعر نشده اند ودر نفسی از هوای نفس منقطع نگشته اند فی حدیث المفضل سئل عن الصادق عليه السلام فکیف یا مولای فی ظهوره فقال عليه السلام فی سنه الستین یظهر امره ویعلو ذکره باری تحیر است ازاین عباد که چگونه با این اشارات واضحهٔ لائحه ازحق احتراز نموده اند . »

مراد بهاء این است که سنه ستین در حدیث مزبور اشاره است به سنه ١٢٦٠ هجری که در آن سال علیمحمد قیام با دعاء ودعوت نموده است .

میگوئیم : حدیث مزبور در جلد سیزدهم بحار از اواخر ص ٢٠٠ چاپ کمپانی شروع میشود وما این فقرهٔ مورد استدلال و بعض فقرات دیگر آنرا از قبل و بعدش بعین عبارات از آن نسخه در اینجا ذکر نموده وسپس ترجمه مینمائیم و هر کس بخواهد بهر نسخهٔ دیگر بحار چاپی و یا خطی نیز مراجعه نماید صدق مطلب را خواهد یافت .

عن المفضل بن عمر قال سالت سیدی الصادق عليه السلام هل للمامور المنتظر المهدی عليه السلام من وقت موقت یعلمه الناس فقال حاش لله ان یوقت ظهوره بوقت یعلمه شیعتنا قلت یا سیدی ولم ذاك قال لانه هو الساعة التی قال الله تعالی و یسئلونك عن الساعة قل انما علمها عند ربی لایجلیها لوقتها الاهو ثقلت فی السموات والارض (الایة) و هو الساعة التی قال الله تعالی یسئلونك عن الساعة ایان مرسیها وقال عنده علم الساعة و لم یقل انها عند احدوقال هل ینظرون الاالساعة ان تاتیهم بغتة فقد جاء اشراطها الایة وقال اقتربت الساعة وانشق القمر وقال ما یدریك لعل الساعة تکون قریباً یستعجل بها الذین لایؤمنون بهاوالذین آمنوا مشفقون منها و یعلمون انها الحق الاان الذین یمارون فی الساعة لفی ضلال بعید قلت فما معنی یمارون قال یقولون متی ولد و من رای و این تکون و متی یظهر و کل ذلك استعجالا لامر الله وشکا فی قضائه و دخولا فی قدرته اولئك الذین خسرو الدنیا و ان للکافرین لشرب مآب قلت افلا یوقت له وقت فقال یا مفضل لااوقت له وقتا ولایوقت له وقت ان من

وقت لمهدینا وقتافقد شارك الله تعالی فی علمه وادعی انه ظهر علی سره (الی ان قال) قال المفضل یـا مولای فکیف بدیء ظهـور المهدی علیه السلام والیه التسلیم قال علیه السلام یا مفضل یظهر فی شبهة لیستبین فیعلو ذکره ویظهر امره و ینادی باسمه و کنیته و نسبه ویکثر ذلك علی افواه المحقین و المبطلین و الموافقین والمخالفین لتلزمهم الحجة بمعرفتهم به علی انه قد قصصنا ودللنا علیه و نسبناه وسمیناه و کنیناه و قلنا سمی جده رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و کنیه لئلا یقول الناس ماعرفنا له اسما ولا کنیة ولا نسبا والله لیتحقق الایضاح به وباسمه ونسبه و کنیته علی السنتهم حتی لیسمیه بعضهم لبعض کل ذلك للزوم الحجة علیهم ثم یظهره الله کما وعدبه جده صلی الله علیه وآله وسلم فی قوله عزوجل هو الذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون قال المفضل یا مولای فما تأویل قوله تعالی لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون قال علیه السلام هو قوله تعالی وقاتلوهم حتی لاتکون فتنة ویکون الدین کله لله فوالله یا مفضل لیرفع عن الملل والادیان الاختلاف ویکون الدین کله واحداً الخبر.

(ترجمه حدیث) مفضل میگوید سئوال کردم از آقای خودم صادق علیه السلام که آیا از برای مامور منتظر، مهدی علیه السلام وقت معینی هست که مردم بدانند؟ فرمود حاشا که توقیت شود ظهور او بوقتی که شیعیان ما بدانند، گفتم آقای من چرا؟ فرمود بجهت اینکه آن ساعتی است که خداوند میفرماید ویسئلونك عن الساعة قل انما علمها عند ربی تا آخر آیه و آن ساعتی است که میفرماید یسئلونك عن الساعة ایان مرسیها وقال عنده علم الساعة ونفرموده علم آن نزد دیگری هست وفرمود هـل ینظرون الا الساعة تا آخر آیه وفرمود اقتربت الساعة وانشق القمر و فرمود مـا یدریك لعل الساعة تکون قریبا تاآخر آیه که میفرماید الا ان الذین یمارون فی الساعة لفی ضلال بعید، گفتم معنی یمارون چیست؟ فرمود میگویند مهـدی کی متولد شد و کی دید اورا و کجا است و کی ظاهر میشود وتمام اینها از باب عجله نمودن در امر الهی وشك داشتن درقضا وحکم او ومداخله نمودن در قدرت اوست ایشانند آنچنان اشخاصیکه زیان نمودند دردنیا وهر آینه برای کافران بد بازگشتی است. گفتم آیا هیچ وقتی برای او تعیین نمیشود؟ فرمودای مفضل نه من تعیین وقت میکنم ونه وقتی برای او معین شده است (ازجانب خدا) وکسیکه تعیین کند برای

مهدی ما وقتیرا پس مشارکت نموده با خداوند در علم اوو دعوی آن نموده‌است که غالب شده برسر خداوند (چون‌مفضل مایوس از تعیین وقت ظهور گردید پس سئوال از کیفیت ابتداء ظهور مینماید) مفضل گفت ای‌مولای من چگونه خواهد بود ابتداء ظهور مهدی ﷺ وتسلیم نمودن‌مردم امر را بآنحضرت ؟ فرمودای‌مفضل درهیئت‌ووضع مشتبهی‌ظاهر میگردد تااینکه عاقبت‌مستبین شود امراو وبالا گیرد وبلند شود ذکراو وظاهر گردد امر او وندا کرده شود باسمش و کنیه‌اش ونسبش وزیاد گردد این اشتهار بر دهنهای اهل حق وباطل وموافقین ومخالفین تا آنکه حجت خداوند بر جمیع ایشان لازم وتمام گردد بسبب شناسائی ایشان آنجناب را بهمان قسمیکه ماشرح داده‌ایم ودلالت بر او نموده‌ایم وبیان نسب او و اسم او و کنیه اورا (قبلا) نموده‌ایم و گفتیم که هم نام وهم کنیه جدش رسول خداست تا آنکه‌نگریندمردم که‌ما اسم‌اوراو کنیه‌ونسب‌اورا ندانسته ونشناختیم ، قسم‌بخداوند تا اینکه متحقق گردد ایضاح بآنجناب و باسم و کنیه ونسبش بر زبانهای مردم تا آنکه بعض‌مردم‌هرآینه نام‌برندآنجنابرابرای بعض‌دیگر، تمام‌اینها بجهت آنست که حجت‌تمام گردد برمردم‌پس ازاین(اشتهار) ظاهرمیسازد خداوند اورا همان قسمی که وعده فرموده بجدش در کلامش عزوجل هوالذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره‌علی الدین کله‌ولو کره المشرکون مفضل گفت ای مولای من چیست تأویل قول خداوند تعالی لیظهره علی الدین کله‌ولو کره المشرکون؟فرمودقوله تعالی وقاتلوهم حتی لاتکون فتنةویکون الدین کله لله پس قسم بخدا ای‌مفضل هرآینه ازملل وادیان اختلاف برداشته شود وتمام یکدین واحد خواهد شد .

خوانندگان محترم خوب توجه بفرمایند در حدیث مزبور کلمهٔ (فی سنة الستین) اصلا نیست کلمهٔ (فی شبهة لیستبین) است وابدا در حدیث تعیین سنه‌ظهور آنهویهٔ نور (که جناب بها میگوید)نشده بلکه درصدرحدیث،مفضل که‌دوبارسئوال از وقت ظهور نموده امام صادق ﷺ جدآنفی توقیت نموده‌اند چنانکه در احادیث کثیرهٔ دیگر چنین است و فرموده‌اند کذب الوقاتون (که ازمصادیق‌آن، جناب بهاء در اینمورد باشد) وچگونه میشود که پس از اینکه دوبار مفضل سئوال از وقت ظهور نماید جواب منفی و عدم توقیت بدهند و چون سئوال از کیفیت

ظهور کند در این هنگام جواب خلاف سئوال وضد تصریحات قبلی خود داده و تعیین وقت ظهور بنمایند، این حدیث از جهات متعدد چنانکه خوانندگان محترم ملاحظه میفرمایند (حتی در بعض فقرات دیگر آن که در بحار مذکور وما برای اختصار اینجا نیاوردیم) جداً علیمحمدباب را در دعویش که او منتظر موعودباشد تکذیب میکند . شگفتا چگونه جناب بهاء خیانت بجامعه وطراری عجیب نموده و حدیثی که بخصوص دلیل بر تکذیب دعوت علیمحمداست صدروذیل آنرا انداخته ویك جمله را از وسط گرفته آنراهم تغییر داده وتحریف نموده است واستدلال برصدق وحقانیت دعوی علیمحمد میکند ! برای هر ذی شعور منصف بی غرضی همین یك عمل واینگونه استدلال بنفع مقصود از هر کس باشد حجت بزرگ و کافی است علیه اوودلیل است بر ناپاکی و ضلالت او و کمال خدا ناشناسی و طراری او در اضلال مردم .

استدلال بهاء بحدیث لوح

باز حسینعلی بهاء درمقام استدلال برحقانیت دعـوت علیمحمد وشریعت جدید اودرصفحه۱٤۹ و۱٥۰ کتاب ایقان میگوید : « در کافی درحدیث جابردرلوح فاطمه دروصف قائم میفرماید علیه کمال موسی وبهاء عیسی و صبر ایوب فیذل اولیائه فی زمانه و تتهادی رأوسهم کما تتهادی رأوس الترك والدیلم فیقتلون و یحرقـون ویکونون خائفین مرعوبین وجلین تصبغ الارض بدمائهم ویفشوالویل والرنة فی نسائهم اولئك اولیائی حقا . حال ملاحظه فرمائید که حرفی از این حدیث باقی نماند مگر آنکه ظاهرشد چنانچه درا کثراماکن دم شریفشان ریخته شد ودر هربلدی ایشانرا اسیر نموده وبولایات و شهرها گردانیدند و بعضی را سوختند . » مرادش ریخته شدن خون یاران وتابعین علیمحمد باب واسارت وسوخته شدن آنها است .

میگوییم: هر کس بهر کتاب کافی چاپی و خطی که میخواهد مراجعه کند و ما عین تمام حدیث را ازصفحه ۷۱ جزوثانی جلد اول کتاب وافی که ازکافـی نقل میکند دراینجا میآوریم : عن ابیعبدالله عليه السلام قال قال ابی لجابربن عبدالله الانصاری ان لی الیك حاجة فمتی خف علیك ان اخلوبك فاسئلك عنها فقال له جابرای الاوقات احببته فخلا به فی بعض الایام فقال له یا جابر اخبرنی عن اللوح الذی رأیته فی ید

امی فاطمة بنت رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله وما اخبرتك به‌امی انه فی‌ذلك‌اللوح مکتوب فقال جابر اشهد بالله انی دخلت‌علی امك فاطمة علیها‌السلام فی حیوة رسول الله صلی‌الله علیه وآله فهنیتها بولادة‌الحسین فرایت فی یدیها لوحاً اخضر ظننت‌انه من زمرد ورایت فیه کتابا ابیض شبه لون‌الشمس فقلت لها بابی وامی انت یا بنت رسول‌الله ما هذا اللوح فقالت هذا لوح اهداه‌الله تعالی الی رسوله صلی‌اله علیه و وآله فیه اسم ابی واسم بعلی واسم ابنی و اسم الاوصیاء من ولدی و اعطانیه ابی لیبشرنی بذلك قال جابر فاعطتنیه امك فاطمه علیها السلام فقرأته و استنسخته فقال ابی فهل لك یاجابر ان‌تعرضه‌علی‌قال نعم فمشی‌معه‌ابی الی‌منزل‌جابر فاخرج صحیفة‌من رق فقال یا جابر انظر فی کتابك لاقرء علیك فنظر جابر فی نسخته فقرءه ابی فما خالف حرف حرفا فقال جابر اشهد بالله انی هکذا رایته فی‌اللوح مکتوبا بسم‌الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من‌الله العزیز‌الحکیم لمحمد نبیه ونوره وسفیره‌وحجابه ودلیله نزل به‌الروح الامین من عندرب‌العالمین عظم یا محمد اسمائی‌واشکر نعمائی ولا تجحد آلائی انی‌انا الله لا اله الا انا قاصم‌الجبارین ومدیل المظلومین و دیان الدین انی اناالله لااله الا انا فمن رجا غیرفضلی اوخاف غیر عدلی عذبته عذابا لا اعذبه احداً من‌العالمین فایای فاعبدوعلی فتوکل انی لم ابعث نبیاً فاکملت ایامه و انقضت مدته‌الا جعلت‌له وصیاوانی فضلتك علی‌الانبیاء و فضلت وصیك علی‌الاوصیاء و اکرمتك‌بشبلیك و سبطیك حسن‌وحسین فجعلت حسنا معدن علمی بعد انقضاء مدة ابیه وجعلت حسیناً خازن‌وحیی‌واکرمته بالشهادة وختمت له بالسعادة فهوافضل من استشهد وارفع الشهداء درجة جعلت کلمتی‌التامة معه وحجتی البالغة الیك‌عنده بعترته اثیب واعاقب اولهم علی سید العابدین وزین اولیائی الماضین وابنه شبه جده المحمود محمد الباقر علمی و المعدن لحکمتی سیهلك المرتابون فی جعفر الراد علیه کالراد علی حق القول‌منی لاکرمن مثوی جعفر ولاسرنه فی اشیاعه وانصاره و اولیائه انتجب بعده موسی فتنة عمیاء حندس لان خیط فرضی لاینقطع وحجتی لاتخفی‌وان‌اولیائی یسقون بالکاس الا وفی من جحد واحداً منهم‌فقد جحد نعمتی و من غیر آیة من کتابی فقد افتری علی ویل للمفترین الجاحدین عند انقضاء مدة موسی عبدی وحبیبی وخیرتی علی‌ولیی و ناصری ومن اضع علیه‌اعباء

النبوة وامتحنه بالاضطلاع بها يقتله عفريت مستكبر يدفن فی المدينة التی بناها العبد الصالح الی جنب شر خلقی حق القول منی لاسر نه بمحمد ابنه وخليفته من بعده و وارث علمه فهو معدن علمی وموضع سری و حجتی علی خلقی لايؤمن عبد به الا جعلت الجنة مثواه وشفعته فی سبعين من اهل بيته كلهم قد استوجبوا النار و احتم بالسعادة لابنه علی وليی وناصری والشاهد فی خلقی و امينی علی و حيی اخرج منه الداعی الی سبيلی والخازن لعلمی الحسن و اكمل ذلك بابنه م ح م د رحمة للعالمين عليه كمال موسی و بهاء عيسی وصبر ايوب فتذل اوليائی فی زمانه وتتهادی رؤسهم كما تتهادی رؤس الترک والديلم فيقتلون و يحرقون ويكونون خائفين مرعوبين وجلين تصبغ الارض بدمائهم و يفشوا الويل والرنة فی نسائهم اولئك اوليائی حقا بهم ادفع كل فتنة عمياء حندس و بهم اكشف الزلازل و ارفع الاصار والا غلال اولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة واولئك هم المهتدون .

(ترجمه حديث شريف) برای اختصار ، در مقام ترجمهٔ حديث شريف بترجمه تنها لوح فاطمه سلام الله عليها كه خاتم انبياء ﷺ بآن حضرت مرحمت فرموده اند اكتفا مينمايم واز ترجمهٔ صدر حديث كه دخالتی در مقصود واستدلال ندارد صرف نظر مينمايم : بسم الله الرحمن الرحيم اين نوشته ای است از جانب خداوند عزيز حكيم برای محمد نبی و نور او وسفير وحجاب اوورهنمای او اين نوشته را نازل نموده روح الامين از نزد پروردگار عالميان ، تعظيم نما ای محمد اسماء مراوشكر كن نعمتهای مراو انكار مكن نعمتهای باطنهٔ مرا بدرستيكه منم خدا ، نيست الهی غير از من منم درهم شكننده جبارين وياری كننده مظلومين و جزا دهنده روز جزاء ، بدرستيكه منم خدا نيست الهی غير ازمن پس كسی كه اميد داشته باشد غير فضل مرا يا بترسد غير عدل مرا عذاب كنم اورا بعذابی كه نكرده باشم بمثل آن بهيچكس از عالميان پس مرا عبادت نما وبس وبرمن توكل نماوبس ، هرآينه من مبعوث نكردم پيغمبری راپس كامل كرده باشم ايام اورا و منقضی شده باشد مدت اومگر اينكه قرار داده ام برای او وصيی وبدرستيكه من تفضيل دادم تورا برجميع انبياء وتفضيل دادم وصی تورا بر جميع اوصياء وگرامی داشتم تورا بدوشير بچهٔ تو و دو سبط تو حسن و حسين پس قرار داده ام حسن را معدن علم خودم بعداز

گذشتن زمان پدرش وقرار داده‌ام حسین را خازن وحی خود و گرامی داشته‌ام اورا بشهادت وختم نموده‌ام برای او بسعادت پس او افضل کسانی است که بدرجهٔ شهادت فائز شده‌اند وبلند مرتبه ترین شهداء است قرار دادم کلمهٔ تام خودم را با حسین و حجة بالغه‌ام را بسوی تو در نزد او ، بسبب عترت حسین ثواب میدهم و عقاب میکنم (یعنی ملاك ثواب وعقاب،ولایت‌واطاعت عترت حسین‌و مخالفت ایشان است) اول آنان علی است که سید عابدان وزینت اولیاء گذشته من‌است ، و پسر او محمد شبیه جد محمودش وباقر وشکافنده علم من‌ومعدن حکمت‌منست،زوداست که هلاك شوند شك نمایندگان در جعفر رد کننده برجعفر مانند رد کننده‌برمن است محقق وثابت است این گفتار از من هر آینه گرامی میدارم البته جایگاه جعفر را و هرآینه مسرور میسازم او را در تابعین ویاوران و دوستانش ، اختیار مینمایم بعد از او موسی را در فتنهٔ بسیار تاریك وظلمانی بعلت اینکه رشته فرض من منقطع نمیشود وحجت من مخفی نمی ماند وهرآینه اولیاء من سیراب میشوند بجام لبریز، کسیکه انکار کند یکی از آنان را بتحقیق که انکار کرده نعمت مرا و کسیکه تغییردهد یك آیه‌از کتاب من پس بتحقیق که افترابسته است برمن وای بر افترابندان‌منکرین ، نزد انقضاء مدت موسی ، بنده وحبیب من وبرگزیده من علی ولی وناصر منست‌وکسی است که میگذارم بر او مشقات نبوت پیغمبر را و امتحان میکنم اورا بقیام بآن مشقات ،میکشد اوراعفریت متکبری ، دفن‌میگردد در شهری که‌آن را بنده صالح من ساخته است، در مجاورت شریرترین خلق من (یعنی هرون الرشید) محقق وثابت است این گفتار از من‌هرآینه مسرورمیسازم اورا بمحمد پسر او وجانشین و وارث علم اوپس او معدن علم من و موضع سر من و حجت من بر خلق منست ایمان نمی آورد بنده‌ای بـا و مگر اینکه قرار میدهم بهشترا جایگاه او و شفیع میکنم او را در هفتاد نفر از اهـل بیتش که مستوجب آتش شده باشند و ختم میکنم بسعادت برای پسر آن‌محمد، علی ولی و ناصر من وشاهد در میان خلق من وامین بروحی من،بیرون می‌آورم از آن علی داعی بسوی راهم وخازن علمم حسن را وکامل میگردانم این امر را بپسرش م ح م د که رحمت است برای عالمیان براوست کمال موسی و بهاء عیسی و صبر

ایوب پس ذلیل می شوند دوستان من در زمان او (م ح م د بن الحسن) و هدیه فرستاده می شود سرهای آنان چنانکه بهدیه فرستاده می شود سرهای ترك و دیلم پس کشته می شوند ایشان و سوزانده میشوند و می باشند ترسناک و هراسان و مرعوب رنگین میشود زمین بخونهای ایشان و آشکار میگردد صدای ویل و صیحهٔ عزا در زنهای ایشان، ایشانند دوستان من براستی و حقیقت الخبر.

خوانندگان محترم اینك ملاحظه فرمایند که چگونه جناب بهاء در اینحدیث بازطراری نموده و عبارات قبل را که در آن مرجع ضمیر (علیه کمال موسی) مذکور است ذکر نکرده و چنانکه در حدیث مشاهده میفرمائید مرجع ضمیر، م ح م د بن الحسن نهمین عترت حسین بن علی و دهمین فرزند علی بن ابیطالب میباشد نه علیمحمد بن رضای بزاز که ممکن است بابیست واسطه هم بامام علیه السلام منتهی نگردد، و نیز در حدیث مزبور فیذل اولیائی فی زمانه میباشد نه اولیائه و چون حدیث قدسی است مراد از یاء متکلم حق متعال میباشد و مقصود ابتلای شدید اولیاء خدا است در زمان امامت آنحضرت که از سنه ۲٦۰ هجری که فوت حضرت عسکری است شروع میشود نه در زمان بالخصوص ظهور آنحضرت و چگونه زمان ظهور باشد باینکه روایات متواتره دال است بر غلبه و پیشرفت آنحضرت و اصحابش و اینکه همه جبابره را قلع وقمع مینماید در آنهنگام.

آری تابحال چه بسیار مصادیق این ابتلائات برای دوستان خدا از ابتدای غیبت تابحال روی داده و ممکن است بعد از این هم خدای ناخواسته تا زمان ظهور رخ دهد.

خلاصه، حدیثی که دلالت صریح بر علیه مقصود حضرت بهاء دارد و جداً تکذیب دعوت علیمحمد باب را مینماید چگونه این جمال اقدس (میرزا حسینعلی بهاء) جرئت وجسارت براین خیانت بزرگ نموده که همانرا تقطیع و تحریف نموده و برای اضلال جامعه استدلال بر حقانیت دعوت علیمحمد میکند.

باید بابوالفضل گلپایگانی صاحب فرائد گفت آری این تردستیها آثار باقیهٔ حضرت بهاء است که شما آیات برصدق نبوت ایشان گرفته‌اید.

استدلال بهاء بحدیث زوراء

باز از استدلالات حسینعلی بهاء، درص ۱۵۰ و ۱۵۱ کتاب ایقان بر حقانیت باب بحدیث زوراء تمسك نموده میگوید:

«ودیگر ملاحظه فرمائید چگونه جمیع این امور وارده و افعال نازله در احادیث قبل ذکر شده چنانچه در روضهٔ کافی در بیان زوراء میفرماید و فی روضة الکافی عن معاویة ابن وهب عن ابی عبدالله قال اتعرف الزوراء قلت جعلت فداك یقولون انها بغداد قال لاثم قال علیه‌السلام دخلت الری قلت نعم قال اتیت سوق الدواب قلت نعم قال رایت جبل الاسود عن یمین الطریق تلك الزوراء یقتل فیها ثمانون رجلا من ولد فلان کلهم یصلح الخلافة قلت من یقتلهم قال یقتلهم اولاد العجم اینست حکم و امر اصحاب آنحضرت که از قبل بیان فرموده‌اند و حال ملاحظه فرمائید که زوراء موافق این روایت ارض ری است واین اصحاب را در انمکان ببدترین عذاب بقتل رساندند و جمیع این وجوهات قدسی را عجم شهید نموده چنانچه در حدیث مذکور است و شنیده‌اند وبر همهٔ عالم واضح ومبرهن است حال چرا این خراطین ارض در این احادیث که جمیع آن بمثل شمس در وسط سماء ظاهر شد تفکر نمی‌نمایند واقبال بحق نمیجویند وببعضی احادیث که معنی آن راادراك ننموده‌اند از ظهور حق وجمال الله اعراض جسته اند وبسقر مقر گزیده‌اند.»

میگوییم هر کس بهر نسخهٔ کافی که میخواهد مراجعه نماید ماآنرا بعین عبارات از ص ۱۲۰ جزو چهاردهم وافی که از کافی نقل میکنند در اینجامیآوریم، وسپس مخصوصاً بادو نسخهٔ خطی روضهٔ کافی در کتابخانه آستانه مقدسه رضوی علیه‌السلام نیز مقابله شد مطابق بوده است :

عن ابن وهب قال تمثل ابو عبدالله علیه‌السلام ببیت شعر لابن ابی عقب، و ینحـر بالزوراء منهم لدی الضحی ثمانون الفامثل ما تنحر البدن (وروی غیره البذل) ثـم قال علیه‌السلام لی تعرف الزوراء قال قلت جعلت فداك یقولون انها بغداد قال لا ثم قال دخلت الری قلت نعم قال اتیت سوق الدواب قلت نعم قال رایت الجبل الاسود عن یمین الطریق تلك الزوراء یقتل فیها ثمانون الفا منهم ثمانون رجلا من ولد فلان کلهم یصلح للخلافة قلت من یقتلهم جعلت فداك قال یقتلهم اولاد العجم . ـ ازبعض نسخ کافی نقل شده که جملهٔ (منهم ثمانون رجلا) اصلا وجود ندارد ولی احتمال سقوط میرود . اما جملهٔ ثمانون الفا در جمیع نسخ موجود است و چگونه ممکن است نباشد با اینکه امام علیه‌السلام درصدر حدیث برای این قضیه تمثل بشعر ابن ابی عقب

جسته ودر شعر قطعاً جملهٔ ثمانون الفا میباشد .

ترجمهٔ حدیث : معویة بن وهب میگوید تمثل جست ابو عبدالله (یعنی امام صادق عليه السلام) ببیت شعر ابن ابی عقب (که معنی شعرا نیست) نحر میشوند درزوراء وقت ظهر از آنان هشتاد هزار نفرمانند نحر شترهای قوی هیکل. سپس فرمود زوراء رامی‌شناسی‌عرض کردم‌فدایت‌شوم‌میگویند بغداداست‌فرمودنه‌پس‌فرموددا‌خل زمین‌ری شده‌ای گفتم بلی فرمود داخل بازار مال فروشان شده‌ای گفتم بلی فرمود از طرف دست راست طریق کوه سیاه‌رادیده‌ای همان‌زوراء است درآنجا هشتاد هزار نفر کشته میشوند که هشتاد نفر آنها از اولاد فلانند که همهٔ آنها قابل خلافتند (مراد خلافتهای الهیه نیست بلکه خلافتهای متعارفه بین خود مردم است) عرض کردم چه کسانی آنها را میکشند فرموداولاد عجم .

ابن ابی عقب احتمال دارد این قضیه را از یکی از ائمه علیهم السلام قبلا شنیده ودر این‌بیت بشعر آورده‌است‌وامام صادق عليه السلام آنرا پسندیده لذا دراینموقع ابتداءاً برای معویة بن وهب تمثل بشعر او جسته و سپس این گفتگو را بمیان کشیده اند .

بعضی احتمال داده‌اند در حدیث مزبور اشاره باشد بفتنهٔ مغول وقتل عام‌در زمان هلاکوخان که‌انقراض خلفای‌بنی عباس بدست اوشد ، وقبلا ری شهر بسیار بزرگی بوده ودرهمین فتنهٔ مغول خراب گردیده است ، ومراد از عجم‌مطلق غیر عرب است .

باری‌اینك‌خوانندگان‌محترم ملاحظه‌فرمایندجناب‌بهاءبرای‌استدلال‌واستشهاد خوداولا ازصدر حدیث ، شعر ابن ابی عقب راکه امام عليه السلام تمثلا قرائت فرموده‌اند ودر آن شعر نیزتصریح‌شده است براینکه‌هشتاد هزار نفر درزوراء کشته‌میشوند نه هشتاد نفر اسقاط نموده وذیل حدیث را هم تحریف نموده هشتادهزار نفرمقتول را هشتاد نفر کرده است چون درهیچ جا هشتاد هزار نفر بابی کشته نشده اند وبعلاوه هشتاد نفر مقتولی هم که تماماًاز اولاد یکنفر مثلا از یك قبیله‌بوده باشند در میان آنها نبوده است .

وثانیاً منصفانه توجه فرمائیدبعدازاین تصرفات‌جناب بهاءهم، کجای‌این‌حدیث

دلالت وشهادتی دارد براینکه این ماجرا وقتل دد زمان ظهور موعود منتظر است واین مقتولین از اصحاب آن حضرتند تا اینکه اگر تطبیق باکشتگان بابیهانمود شهادت برصدق آنها وصدق باب گردد . وواعجبا وواقضیحتا تازه در دنبالهٔ اینگونه طراریها واستدلالات واستشهادش جناب بهاء بهو وجنجال برخاسته ومیگوید مثلا بعین عبارت گذشته اش : «حال چرا این خراطین ارض در این احادیث که جمیع آن بمثل شمس در وسط سماء ظاهر شده تفکر نمینمایند و اقبال بحق نمیجویند وببعضی احادیث که معنی آنرا ادراك ننموده‌اند ازظهور حق وجمال الله اعراض جسته‌اند وبسقر مقر گزیده‌اند» آری خوانندگان محترم مطلع باشند که مرادش از این بعض احادیث که همین هووجنجالرا میخواهد ضمناً سدوسپر آنها قراردهد روایات متجاوز از حد تواتر است که با بیانات واضح دلالت بر کذب دعاوی باب وبهاء مینمایند چنانکه درمحل خود از جلد دوم این کتاب خواهد آمد انشاءالله تعالی .

آیا امثال ابوالفضل گلپایگانی (صاحب فرائد) را از آنچه بر سبیل نمونه از آثاروآیات باقیهٔ حضرت بهاء عز اسمه الاعلی نقل‌وپرده‌از روی‌خیانتها‌وجنایتهای او برداشته شد کافی نشد که اقرار کنند‌براینکه حق متعال البته وتین این‌مدعی کاذب را بقلم خودش قطع فرموده است .

استدلال بهاء بحدیث محکم

بهاء در ص ١٥٥ ایقان مینویسد : « فی‌البحار ان‌فی‌قائمنااربع علامات من اربعة‌نبی موسی وعیسی ویوسف ومحمد‌اما‌العلامة من موسی الخوف والانتظار واما العلامة من‌عیسی ما قالوا فی حقه والعلامة من‌یوسف السجن والتقیه والعلامة من محمد یظهر بآثارمثل‌قرآن با این حدیث باین محکمی که جمیع امورات را مطابق آنچه واقع شده ذکر فرموده‌اند مع ذلك احدی متنبه نشده وگمان ندارم که بعدهم متنبه شوند الامن شاء ربك ان الله مسمع من یشاء وما انا بمسمع من فی القبور .»

میگوییم روایاتی که دربحار بمضمون اینمطلب باشد که در قائم علاماتی از محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وبعض انبیاء دیگرمیباشد‌ذیلا دراینجامیآوریم :

در بحار ج ١٣ ص ٥٦ روایة ابی بصیر از ابیجعفر امام باقر علیه‌السلام که می

فرماید: فی صاحب هذاالامر اربع سنن من اربعة انبیاء سنة من موسی و سنة من عیسی وسنة من یوسف وسنة من محمد صلوات الله علیهم فامامن موسی فخائف یترقب واما من یوسف فالسجن واما من عیسی فیقال انه مات ولم یمت و امامن محمد ﷺ فالسیف .

وروایة سعیدبن جبیر از امام علی بن الحسین علیه السلام که میفرماید : فی القائم منا سنن من سنن الانبیاء علیهم السلام سنة من آدم وسنة من نوح وسنة من ابرهیم و سنة من موسی وسنة من عیسی وسنة من ایوب وسنة من محمد ﷺ فاما من آدم ومن نوح فطول العمر و اما من ابرهیم فخفاء الولادة و اعتزال الناس واما من موسی فالخوف والغیبة واما من عیسی فاختلاف الناس فیه واما من ایوب فالفرج بعدالبلوی و اما من محمد ﷺ فالخروج بالسیف .

و در ص ٥٧ روایة محمد بن مسلم از ابیجعفر (امام باقر علیه السلام) : ان فی القائم من آل محمد ﷺ شبها من خمسة من الرسل یونس بن متی و یوسف بن یعقوب و موسی وعیسی و محمد صلوات الله علیهم فاما شبهه من یونس فرجوعه من غیبته و هوشاب بعد کبرالسن واما شبهه من یوسف بن یعقوب فالغیبة من خاصته و عامته واختفائه من اخوته واشکال امره علی ابیه یعقوب علیه السلام مع قرب المسافة بینه و بین ابیه واهله وشیعته واما شبهه من موسی فدوام خوفه وطول غیبته وخفاء ولادته و تعنت شیعته من بعده بما لقوا من الاذی والهوان الی ان اذن الله عزوجل فی ظهوره و نصره وایده علی عدوه واما شبهه من عیسی فاختلاف من اختلف فیه حتی قالت طائفة منهم ماولد وقالت طائفة مات وقالت طائفة قتل وصلب و اما شبهه من جده المصطفی ﷺ فخروجه بالسیف وقتله اعداء الله واعداء رسوله والجبارین والطواغیت و انه ینصر بالسیف والرعب و انه لاترد له رایة وان من علامات خروجه خروج السفیانی من الشام وخروج الیمانی وصیحة من السماء فی شهر رمضان ومناد ینادی باسمه واسم ابیه .

ودر ص ٥٧ ایضا روایة ابی بصیر از ابیجعفر امام باقر علیه السلام که میفرماید :فی صاحب الامر سنة من موسی و سنة من عیسی وسنة من یوسف و سنة من محمد ﷺ فاما من موسی فخائف یترقب و اما من عیسی فیقال فیه ما قیل فی عیسی و اما من یوسف فالسجن والتقیه واما من محمد ﷺ فالقیام بسیرته و تبیین آثاره ثم یضع

سیفه علی عاتقه ثمانیة اشهر ولایزال یقتل اعداء الله حتی یرضی الله قلت و کیف یعلم ان الله عزوجل قدرضی قال یلقی الله عز وجل فی قلبه الرحمة .

و در ص ۵۸ روایة ابی بصیر از ابی عبدالله (امام صادق) علیه السلام : ان فی صاحب هذا الامر سننا من الانبیاء سنة من موسی بن عمران وسنة من عیسی وسنة من یوسف وسنة من محمد صلی الله علیه وآله فاما سنته من موسی فخائف یترقب و اما سنته من عیسی فیقال فیه ما قیل فی عیسی واما سنته من یوسف فالستر جعل الله بینه و بین الخلق حجابا یرونه ولایعرفونه واما سنته من محمد صلی الله علیه وآله فیهتدی بهداه و یسیر بسیرته .

و در ص ۱۹۰ روایة ابی بصیر از ابیجعفر (امام باقر) علیه السلام : فی صاحب هذا الامر شبه من اربعة انبیاء شبه من موسی و شبه من عیسی وشبه من یوسف وشبه من محمد صلی الله علیه وآله فقلت ما شبه موسی قال خائف یترقب قلت و ما شبه عیسی فقال قیل فیه ما قیل فی عیسی قلت فما شبه یوسف قال السجن و الغیبة قلت وما شبه محمد صلی الله علیه وآله قال اذا قام سار بسیرة رسول الله صلی الله علیه وآله الا انه یبین آثار محمد و یضع السیف ثمانیة اشهر هرجا هرجا حتی یرضی الله قلت فکیف یعلم رضاء الله قال یلقی الله فی قلبه الرحمة .

وحاصل مفاد مجموع این روایات این است که در قائم علیه السلام شباهت وعلائمی از بعض انبیاء است . از ابرهیم خفاء ولادت واعتزال از مردم ، از آدم ونوح طول عمر ، از یوسف غیبت وسجن (مراد از سجن ممکن است همان اختفاء آن حضرت باشد ولذا در روایت محمد بن مسلم تنها همان غیبت و اختفاء را فرموده اند) از موسی خوف وانتظار ونیز خفاء ولادت ورنج واذیت شیعه او تاظهور او ، ازعیسی اختلاف اقوال مردم در باره او که زنده است ویا مرده ویا کشته شده است و یا اساساً تولد نیافته ، از یونس رجوع او از غیبت در حالیکه شاب وجوان است در کبر سن ، از ایوب فرج بعد از بلوی ، واز محمد صلی الله علیه وآله قیام بسیره او و تبیین آثار او وخروج بشمشیر وقتل دشمنان خدا وجبابره وسرکشان وبالاخره نصرت و پیروزی او بشمشیر ورعب.

خوانندگان ملاحظه میفرمایند که این روایات نه تنها باباب تطبیق نمیکنند بلکه دلیل برعلیه او بوده وجداً اورا تکذیب مینمایند .

وروایتی را که جناب بهاء از بحار نقل ودر آن ذکر کرده اند (و العلامة من

محمد یظهر بآثار مثل قرآن) بهیچوجه نیافته‌ایم آقایان مبلغین بهائیها اگرسراغ دارند بمانشان دهند ، البته هیچ استبعادی از جناب بهاء نیست که این حدیث راهم اساساً جعل نموده باشند .

خوانندگان محترم خوب توجه فرمایند برتقدیر بودن چنین حدیثی هم، وصحت وجواز اعتماد بآن (بامنافات و مخالفت ظاهر آن که مراد حسینعلی بهاء است با مدارك متواترهٔ قطعیه وضرورت از دین که در محل خود از جلد دوم این کتاب بیاید انشاءالله تعالـی بر اینکـه قرآن آخرین کتاب آسمانـی و مثل و ناسخ آن نخواهد آمد) آیا انصافا این حدیث جناب بهاء با علیمحمدباب تطبیق میکند ؟! آیاهیچ دانشمند عاقلی میتواند بگوید آثار و آیات علیمحمدباب که نمونه‌هائی از آن در همین کتاب گذشت مثل قرآن است هذامما تضحك به الثکلی ، بگذریم .

تحریف بهاء در قرآن مجید

آری جناب بهاء کسی است که نه تنها از آیات او طراری و دروغپردازی و تصرف و تحریف در عبارات احادیث و معانی آنهااست بلکه کسی است که در آیهٔ قرآن مجید نیز تصرف وتحریف کرده است .

در ص ٤٧ ایقان‌مینویسد : « واین مضمونات در قرآن هم نازل‌شده‌چنانچه می فرماید یوم یاتی‌الله فی‌ظلل من‌الغمام »و بعدهم مینویسد که‌مضمون آن‌این است که روزی که میآید خدا درسایهٔ از ابر . ودر صفحه ٨٩ ایضاً آیه را همین قسم مینویسد و حال اینکه آیهٔ شریفه درقرآن مجید چنین است :

« هل ینظرون الاان یاتیهم الله فی ظلل من‌الغمام » (سورهٔ بقره آیهٔ ٢٠٩).

آقایان‌خوانندگان بقرآن رجوع‌فرمایند تامعلوم شود بقسمی که جناب بهاء نوشته درقرآن‌مجید آیه‌ای‌اصلا وجودندارد (١) .

---

١ - آری در شان همین کتاب ایقان که تا اینجا مطالبی ازآن‌برسبیل نمونهٔ آثار بهاء نقل نمودیم گلپایگانی در ص ٢٧ فرائد نوشته است که بابیه‌کتاب ایقانرا مثل قرآن میدانند یعنی بوحی آسمانی بودن‌آن اذعان دارند .

و در ص ٣٩١ فرائد مینویسد : « ومدلل‌داشتیم که قرآن‌شریف بینهٔ صحف اولی است

بقیه در صفحه بعد

آقایان بهائیها بخود بیایند وبنفس خود ودیگران ظلم نکنند اقلا درهمین نمونهٔ هائی که از آثار باقیهٔ حسینعلی بهاء دراین کتاب مختصر آورده‌ایم خوب تدبر ودقت کنند سپس انصاف داده وعقلا قضاوت کنند آیا چنین کسی که خودمرتکب این غلطها ودروغها و این طراریها وخیانتهای بزرك شده است صلاحیت برای نازلترین درجهٔ روحانیت ورهبری جامعه دارد تاچه رسد آنچه را که‌اومدعی‌شده و شماهم در بارهٔ او اعتقاد نموده اید . آیا خدای بزرك علیم قدیر حکیم جهان چنین کسی را بر گزیده و رسول خود و رهبر خلق بلکه افضل از جمیع انبیاء قرار میدهد ؟ !

بهاء و بعض ادعاهای او

میرزا حسینعلی بهاء بااین فضل وعلم ودرستی وصحت عمل که نمونه ای از شواهد آن در آیاتش گذشت به بینید چه ادعاهائی دارد .

از ص ۲۱ کتاب‌مبین نقل‌است که درسورهٔ هیکل‌میگوید : « قل لایری فی هیکلی الاهیکل‌الله‌ولا فی‌جمالی‌الاجماله ولافی کینونتی‌الا کینونته ولا فی ذاتی الا ذاته ولا فی حرکتی الا حرکته ولا فی سکونی الا سکونه ولا فی قلمی الا قلمه‌العزیزالمحمود . »

و از ص ٦٧ در سورهٔ هیکل نیز در کلماتیکه بنام خطاب بسلطان

بقیه ازصفحه قبل

و جامع حقایق مکنونه در تورية و انجیل وکتب‌سایر انبیاء وواضح وروشن گشت که‌مقصدالهی در جمیع‌صحف سماویه از این الفاظ اخبار ازحقیقت واحده است وبیان حوادث مخصوصه که در یوم اخیر معانی‌حقیقیهٔ آن واضح شود و تاویل آن‌نازل‌گردد لذا پس‌از آنکه‌کتاب مستطاب‌ایقان نازل شد وختم رحیق مختوم بانامل حی قیوم انفکاك یافت وتفاسیر اصلیه این آیات‌بعنایت‌مالك الارضین والسموات معلوم‌گشت‌بدین‌سبب‌دفع شبهات وکشف حجت اهالی‌وسایر ادیان نیز براهل ایمان سهل‌وآسان شد وتوفیق فیمابین ملل واحزاب بعنایت حضرت رب الارباب سهولت یافت‌و بعبارت اوضح اهل ایمان بسبب نزول ایقان وسایر الواح حضرت رحمان وارث علم‌توراة‌وانجیل و قرآن شدند . »

و در ص ٦٩٤ نوشته‌است : وتورية و زبور وانجیل وقرآن و بیان و ایقان وسایر آیات منزله ازقلم رحمن‌است .

عبدالمجید نموده میگوید : « قل اتعترضون علی الذی جائکم ببینات الله و برهانه و حجته و آیاته ان هی من تلقاء نفسه بل من لدن من بعثه و ارسله بالحق و جعله سراجاً للعالمین . »

و از ص ۱۲۰ در نامه‌ای که بنام ناصرالدین شاه نوشته میگوید : « کنت نائماً علی مضجعی مرت علی نفحات ربی الرحمن وایقظنی من النوم وامرنی بالنداء بین الارض والسماء لماکان هذا من عندی بل من عنده یشهد بذلك سکان جبروته و ملکوته واهل مدائن عزه . »

و در ص ۱۲ فرائد چاپ رنگی از فاتحهٔ لوح حسینعلی بنام امپراطور روس مینویسد : « یا ملك الروس استمع نداءالله الملك القدوس ثم اقبل الی الفردوس المقر الذی فیه استقر من سمی بالاسماء الحسنی بین ملاء الاعلی و فی ملکوت الانشاء باسم الله البهی الابهی ایاك ان یحجبك هویك عن التوجه الی وجه ربك الرحمن الرحیم . »

و نیز در سورهٔ هیکل جناب بهاء میگوید : « فلما شهدت نفسی علی قطب البلاء سمعت صوت الابدع الاحلی عن فوق راسی فلما توجهت الی الفوق رایت حوریة ذکر اسم ربی معلقة فی الهواء محاذی راسی و شهدت بانها مستبشرة فی نفسها و مسرورة فی سرها کان طراز الرضوان یظهر من وجهها و نضرة الرحمن تعلن من خدها و کانت تنطق بین السموات والارض بنداء قدس محبوب و تنادی کل الجوارح من ظاهری و باطنی ببشارة التی استبشرت عنها نفسی و استبشرت منها عباد مکرمون و اشارت باصبعها الی راسی وخاطبت کل من فی السموات و الارض تالله هذا لمحبوب العالمین ولکن انتم لا تفقهون و هذا الجمال الله بینکم وسلطانه فیکم ان انتم تعرفون و هذا السرالله و کنزه وامرالله و عزه علی من فی ملکوت الامر والخلق ان انتم تعقلون و ان هذا الهو الذی یشتاق لقائه کل من فی جبروت البقاء ثم الذینهم استقروا خلف سرادق الابهی ولکن انتم عن جماله معرضون .

(تا اینکه میگوید) ان یا ملاء البیان اتکفرون بالذی خلقتم للقائه ثم علی مقاعدکم تفرحون وتعترضون علی الذی شعرة منه خیر عندالله عن کل من فی السموات و الارض ثم علی مقاعدکم تضحکون . »

در جملهٔ اخیر، جناب بهاء لقاء خود را لقاء خدا دانسته ویکموی خود را نزد خدا بهتر از تمام مخلوق در آسمانها و زمین دانسته است .

واز ص ۲۸۹ کتاب مبین نقل است که میگوید : « قال این الجنة والنار قال الاولی لقائی والاخری نفسك ایها المشرك المرتاب . »

و از ص ۲۹۲ که مینویسد : « ان الذی خلق العالم لنفسه منعوه ان ینظر الی احد من احبائه ان هذا الا ظلم مبین . »

و از ص ۲۸٦ که میگوید : « اسمع مایوحی من شطر البلاء علی بقعة المحنة و الابتلاء من سدرة القضاء انه لااله الا انا المسجون الفرید . »

خوانندگان محترم در همین جملهٔ اخیر توجه و تامل فرمایند که این تعبیر وادعاء (لااله الاانا المسجون الفرید) حتی بمشرب عرفان وتصوف که مبنای معارف توحیدی حسینعلی است کفر وشرك است چون این عبارت حکایت از خود بینی وحصر ذات حق تعالی در خود است واین باتفاق کفر است ، شطحیات صوفیه درمقام فناء چون لیس فی جبتی سوی الله ، وانا الحق ، بزعم آنها حق بینی و نفی خود است و گفتن من نیستم اوست ، فناء عاشق در معشوق است نه فناء حق و معشوق در عاشق و حصر ذات او در خود چنانکه این عبارت جناب بهاء حاکی از آن است .

بس است برای ذکر نمونه از آیات وآثار باقیهٔ حسینعلی بهاء در مقام جواب از دلیل فرائد فاعتبروا یااولی الابصار چگونه برای همیشه حق متعال جناب بهاء راهم مانند باب نزد اهل بصیرت بهمین آثار باقیه اش رسوا ومفتضح نموده وبه بهترین وجهی وتین او را بدست خودش قطع فرموده است .

ابو الفضل گلپایگانی در فرائد در فصل ثانی در کیفیت احتجاج باحادیث و بشارات قبل که دلیل وبرهان دوم اوست مینویسد :« در این مختصر بذکر بعض احادیث صحیحه که فیما بین اهل تسنن و اهل تشیع مفاهیم آن متفق علیه باشد و باقرآن مجید منطبق آید اکتفا مینماید (تا اینکه می گوید) از جملهٔ احادیثی که داله بر میعاد ظهور است حدیث مشهور ابی لبید

دلیل دوم گلپایگانی در فرائد بر عقاید بهائیها

مخزومی است که مرحوم فیض در تفسیر صافی در تفسیر
استدلال گلپایگانی اول سورهٔ بقره وهم مرحوم مجلسی در غیبت بحار الانوار
بحدیث ابو لبید روایت فرموده عن ابی لبید المخزومی. قال قال ابو
جعفر علیه السلام یا ابا لبید انه یملك من ولد العباس اثنی عشر
یقتل بعد الثامن منهم اربعة تصیب احد هم الذبحة فتذبحه هم فئة قصیرة اعمار هم
(قلیلة مدتهم) خبیثة سیرتهم منهم الفویسق الملقب بـالهادی والناطق والغاوی
یا با لبید ان لی فی حروف القرآن المقطعة لعلماً جماً ان الله تعالی انزل الم
ذلك الکتاب فقام محمد ﷺ حتی ظهر نوره و ثبتت کلمته و ولد یوم ولد و
قد مضی من الالف السابع ماة سنة و ثلث سنین ثم قال و تبیانه فی کتاب الله فی
الحروف المقطعة اذاعددتها من غیر تکرار و لیس من الحروف المقطعة حرف
تنقضی ایامه الا و (قیام) قائم من بنی هاشم عند انقضائه ثم قال الالف واحد و
اللام ثلثون و المیم اربعون والصادتسعون فذلك ماة و واحد و ستون ثم کان بدو
خروج الحسین علیه السلام الم الله لا اله فلما بلغت مدته قام قائم ولد العباس عند المص و
یقوم قائمنا عند انقضائها بالمر فافهم ذلك وعد واکتمه. خلاصهٔ ترجمهٔ حدیث این
است که عالم مفسر عیاشی از ابی لبید مخزومی روایت نموده است که امام همام
ابوجعفر علیه السلام فرمود یا ابالبید هرآینه مالك ملك خواهد شد از فرزندان عباس
دوازده کس و پس از هشتمین ایشان کشته میشوند از آنها چهار نفر یکی ایشان را
ذبحه یعنی درد گلو دوچار میشود و او را هـلاك می کند ایشان گروهی هستند
کوتاه عمر وزشت سیرت یکی از ایشان آن فاسق گویندهٔ گمراه است که ملقب
است بهادی یا ابالبید مرادر حروف مقطعة قرآن علم بسیاری است خداوند تبارك
و تعالی نازل فرمود الم ذلك الکتاب را پس قیام فرمود محمد ﷺ تا اینکه نور او آشکار
شدو کلمهٔ او ثابت واستوار گشت و تولد یافت آنحضرت و یوم تولد او گذشته بود از هزارهٔ
هفتم یك صدوسه سال یعنی ازظهور ابوالبشرشش هزارویك صدوسه سال گذشته
بود که خاتم الانبیاء علیه السلام تولد یافت وعالم را بوجود مبارك خودمزین فرمود
پس فرمود وتبیان این نکته درحروف مقطعهٔ قرآن است اگر بشماری آنرا بدون
تکرار و نیست حرفی ازحروف مقطعهٔ قرآن که بگذرد ایامش مگر اینکه قائمی
ازبنی هاشم نزد انقضاء آن قیام خواهد نمود یعنی هریك از حروف مقطعهٔ اوائل

سورتاریخی است واشارتی است از برای قیام یکی از بنی هاشم در دورهٔ اسلام پس فرمود الف یکی است ولام سی ومیم چهل وصاد نود واین جمله یکصدوشصت ویك عدد است وبالجمله واقع شد آغاز خروج و قیام حسین بن علی علیهما السلام نزد الم الله لااله وچون این مدت بالغ شدقیام نماید قائم ولدعباس نزد المص وقیام خواهد فرمود قائم ما نزد انقضاء اعداد حروف مقطعهٔ اوائل سور بالمر پس درباب این نکته را وبشمار وپنهان دار انتهی وبر وفق حدیث شریف چون هفتاد و یك سال ازقیام حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله بگذشت سید الشهداء علیه التحیة و البهاء قیام فرمود وبرتبه شهادت فائز گشت وچون صدوچهل و دوسال از قیام سید رسل منقضی شد قائم آل عباس عبدالله سفاح بامر خلافت هاشمیه قیام نمود و بقیام او خلافت امویه زائل ومنقرض گشت وچون بروفق فرمان حضرت ابی جعفر علیه السلام حروف مقطعهٔ اوائل سوررا از الم ذلك الکتاب تا المر بشماری یك هزار ودویست وشصت وهفت میشود و این مطابق است بـا یوم طلوع نیراعظم از فارس و این نکته پوشیده نماند که حضرت ابی جعفر علیه السلام تواریخ مذکوره در حدیث را ازیوم قیام حضرت رسول براعلان دعوت اخذ فرموده وچنانکه در جمیع کتب سیر مذکوراست آن حضرت هفت سال قبل ازهجرت بالعلانیة بدعوت قریش قیام فرمود وقبل ازقیام آن حضرت براعلان دعوت امربعثت خود را مخفی ومکتوم میفرمود وچون این عدد برسنین هجریه افزوده شود بالتمام با سنه ۱۲٦۰ کـه سنه ظهور نقطهٔ اولی عزاسمه الاعلی است مطابق گردد.» (۱).

(۱) توضیح بیان ابوالفضل گلپایگانی درحدیث، راجع به حساب تاریخ قیام قائم چنین میشود :

سوره بقره	آل عمران	اعراف	یونس	هود	یوسف	رعد
الم	الم	المص	الر	الر	الر	المر
۷۱	۷۱	۱٦۱	۲۳۱	۲۳۱	۲۳۱	۲۷۱

جمع این اعداد = ۱۲٦۷

وا ینعدد «۱۲٦۷» با مبدء جعلی تاریخی خودش که ۷ سال قبل ازهجرت باشد منطبق میشود با ۱۲٦۰ هجری که سنهٔ قیام سید باب بوده است.

جواب استدلال
گلپایگانی بحدیث
ابو لبید

میگوییم : اولا - این حدیث ضعیف است نه صحیح که ابوالفضل گلپایگانی مدعی صحت آن شده و میگوید: « بذکر بعض احادیث صحیحه که فیمابین اهل تسنن واهل تشیع مفاهیم آن متفق علیه باشد وبا قرآن مجید منطبق آید اکتفا مینماید » زیرا ابولبید ازمجاهیل است ونامی ازاو در کتب رجال نیست واینحدیث را چه تفسیر صافی وچه بحارالانوار ازتفسیر عیاشی نقل نموده اند که عیاشی هم بدون ذکر واسطه ازابی لبید نقل کرده است وبین عیاشی که معاصر کلینی بوده وبین ابولبید که بلا واسطه روایت را ازامام باقرعلیه السلام نقل میکند قطعا واسطهٔ دیگری بوده که آنهم ساقط شده است ، علاوه در مفاد حدیث اشکالات متعدد ذیل است که ابوالفضل متعرض آنها نشده و جواب ازآنها نگفته است با اینحال از کجا مفهوم این حدیث مورد اتفاق اهل تسنن واهل تشیع و منطبق با قرآن مجید گردید و بدیهی است اشکالات مفادی هم مؤکد ضعف صدور روایت میگردد :

(الف) حدیث مزبور ظاهراست دراینکه خلفای عباسی دوازده نفرند وحال اینکه خلفای عباسی بغداد بتنهائی ۳۷ نفر بوده اند. (بحسب نقل ازتواریخ)

(ب) صریح است دراینکه خلیفهٔ ۹ تا ۱۲ کشته میشوند (الواثق بالله المتوکل علی الله المنتصر بالله المستعین بالله) وحال اینکه تاریخ ، شهادت بکشته شدن تمام اینها نمیدهد .

(ج) ظاهراست دراینکه قیام حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم بعداز نزول الم ذلك الکتاب بوده وحال آنکه بدو قیام آنحضرت درمکه بوده واین سوره مدنی است واگرعدد الم بحساب ابجد که هفتاد ویك است برخلاف ظاهر حدیث مراد باشد گفته میشود مبدء آن چیست ؟ مگر اینکه گفته شود مبدء آن دولت عبدالمطلب بوده که تقریبا تادولت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ۷۱ سال بوده است .

(د) راجع بتاریخ تولد خاتم انبیاء صلی الله علیه وآله وسلم که فرموده تبیانه فی کتاب الله فی الحروف المقطعة اذا عددتها من غیر تکرار تنها باین قسم درست میشود که اوائل سورمقطعه دار راکه بیست ونه سوره است حروف ملفوظ آنها را گرفته (مثلا الم ، نه حرف حساب شود الف لام میم) ومکررات را هم بیندازیم (یعنی

٦ سوره مثلا که الم دارد تنها یکی از آنها را بحساب مزبور حساب نمائیم) جمع آنها ۱۰۳ میشود که اشاره باشد به ۶۱۰۳ که قبلا در خود حدیث تصریح بآن‌شده است ولعل مبدء آنهم ازهبوط ابوالبشر باشد واین طرز حساب با طرز حساب حروف مقطعهٔ قیامات که در حدیث ذکر میشود موافق نیست چون طرز حساب آنها بحساب ابجد است .

(ه) راجع بقیام حسین علیه‌السلام است که فرموده ثم کان بدو خروج الحسین الم الله لااله چون بحساب ابجد الم۷۱ میشود با اینکه خروج آنحضرت سنه ۶۰ هجری بوده واگر مبدء تاریخ آنرا بعثت هم بگیریم ۷۳ خواهد بود مگر این که مبدء را از یازده سال قبل از هجرت که تقریبا بدو شیوع امر و قیام علنی آنحضرت بوده قرار دهیم .

(و) راجع بقیام ولد عباس است که فرموده قام قائم ولدالعباس عندالمص که بتصریح خود روایت حسابش ۱۶۱ میباشد وحال آنکه بحسب تواریخ قیام عبدالله سفاح ۱۳۲ هجری بوده است واگر مبدء از بعثت هم حساب شود ۱۴۵ میشود واگر مبدء را قیام علنی پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله قرار دهیم که تقریبا ۱۱ سال قبل ازهجرت بوده ۱۴۳ میشود واگر با مبدء جعلی صاحب فرائد حساب نمائیم که ۷ سال قبل‌از هجرت باشد (که بزعم او بدو قیام علنی پیغمبر بوده) ۱۳۹ میگردد .

و عجب از صاحب فرائد است که در اینمورد گوئی گیج شده است چون در عبارت گذشته‌اش مینویسد: «و چون ۱۴۲ سال از قیام سید رسل منقضی شد قائم آل‌عباس عبدالله سفاح بامر خلافت هاشمیه قیام نمود» واین کلام را که شروع میکند در دو خط قبل آنهم تصریح میکند که بر وفق حدیث شریف وحال اینکه بروفق حدیث شریف قیام ولد عباس نزد المص میباشد که حساب آن بتصریح خود روایت ۱۶۱ میشود .

(ز) اشکال اخیر ، راجع بقیام قائم است که در این حدیث ذکر شده و یقوم قائمنا عند انقضائها الی آخر خبر که اگر مراد تعیین تاریخ ظهور آنحضرت باشد مخالفت دارد بـا احادیث معتبرهٔ کثیره (۱) کـه در آنها تصریح

---

(۱) در جلد سیزدهم بحار ص ۱۳۱ عن الفضیل سالت اباجعفر ع هل لهذاالامر وقت فقال کذب الوقاتون کذب الوقاتون کذب الوقاتون . و عن منذرالجو از عن ابیعبدالله ع قال کذب

بقیه در صفحه بعد

فرموده‌اند تاریخ ظهور معین و موقت نیست و آنرا جز خدا نمیداند و فرموده‌اند کذب الوقاتون مگر اینکه گفته شود مراد بدو قیام آنحضرت با مامت باشد که سنه ۲٦۰ هجری زمان فوت حضرت عسکری علیه‌السلام بوده که اگر از بدو قیام علنی پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که تقریباً یازده سال قبل از هجرت بوده حساب شود ۲۷۱ میگردد که منطبق است با عدد حساب ابجد المر .

و ثانیا - با غمض عین از ضعف روایت و فرض جواز تمسک بچنین حدیثی آنهم در مسئلهٔ مهم اعتقادی ، میگوییم بحسب نسخ صحیحه از بحار و تفسیر عیاشی که آن ماخذ اصلی تفسیر صافی و بحار الانوار در مورد اینحدیث است در جمله ای که ابوالفضل گلپایگانی از اینحدیث تفسیر نموده ومورد تمسک خود قرار داده است بجای کلمهٔ المر کلمهٔ الر میباشد .

بص ۱۳۲ جلد سیزدهم بحار چاپ کمپانی و تفسیر خطی عیاشی در سوره اعراف (المص) که در کتابخانه آستانه مقدسه رضوی علیه آلاف التحیه والثناء موجود است هر کس می‌خواهد رجوع نماید بنابراین استدلال ابوالفضل باز ساقط و باطل میشود .

و ثالثا - بر تقدیر بودن المر در حدیث نه الر راجع به بیان مرجع ضمیر (ها) در جملهٔ (و یقوم قائمنا عند انقضائها بالمر) ابوالفضل در عبارات گذشته‌اش

بقیه از صفحه قبل

الموقتون ما وقتنا فیما مضی ولا نوقت فیما یستقبل . و عن عبدالرحمن بن کثیر قال کنت عند ابیعبدالله ع اذ دخل علیه مهزم الاسدی فقال له جعلت فداك متی هذا الامر الذی تنتظرونه فقد طال فقال یا مهزم کذب الوقاتون و هلك المستعجلون و نجا المسلمون والینا یصیرون : و در ص ۱۳۵ عن ابی بصیر عن ابیعبدالله ع قال سالته عن القائم فقال کذب الوقاتون انا اهل بیت لا نوقت ثم قال ابی الله الا ان یخلف وقت الموقتین . و عن محمد بن مسلم قال قال ابوعبدالله ع یا محمد من اخبرك عنا توقیتنا فلاتهابه ان تکذبه فانا لا نوقت وقتا . و عن الحضرمی قال سمعت اباعبدالله ع یقول انا لا نوقت هذا الامر . و عن ابی بصیر ایضاً عن ابیعبدالله ع قلت له جعلت فداك متی خروج القائم ع فقال یا با محمد انا اهل بیت لا نوقت وقد قال محمد ص کذب الوقاتون الخبر . و در ص ۲۰۱ فی حدیث مفضل عن ابیعبدالله ع قال قلت له افلا یوقت له وقت فقال ع یا مفضل لا اوقت له وقتا ولا یوقت له وقت ان من وقت لمهدینا وقتا فقد شارك الله تعالی فی علمه وادعی انه ظهر علی سره الخبر و غیر اینها از روایات .

چنین می نویسد : « و قیام خواهد فرمود قائم ما نزد انقضای اعداد حروفات مقطعهٔ اوائل سور بالمر . »

میگویم هیچ جهتی و قرینه‌ای که مساعدت کند براین که مرجع ضمیر (ها) اعداد حروفات مقطعهٔ اوائل سور ، باشد در کلام نیست بلکه مرجع ضمیر برحسب ظاهر کلام یا کلمهٔ ایام ویا مدة میباشد که قبلا ذکر آن در کلام شده است یعنی قائم مانزد انقضای ایام ویا مدت (بعدد) المر (٢٧١) قیام مینماید وچنانکه قبلاهم اشاره نمودیم اگر ما مبدء تاریخ را یازده سال قبل از هجرت قراردهیم که تقریباً بدوعلنی شدن قیام خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم بوده است اینعدد ٢٧١ با سنه ٢٦٠ هجری که سنهٔ فوت حضرت عسکری ع وابتدای امامت حجة بن الحسن العسکری است منطبق میگردد پس اینحدیث نه تنها دلیل برای ابوالفضل نخواهد شد بلکه برعلیه مدعای اودلالت کند .

و باز از شواهد مابراینکه مرجع ضمیر ، کلمهٔ ایام ویا کلمهٔ مدة میباشد :

الف - یکی ظاهر این ضابطهٔ کلی که قبلا در حدیث ذکرشده «و لیس من حروف مقطعة حرف تنقضی ایامه الا و قیام قائم من بنی هاشم عند انقضائه »

ب - دیگر کیفیت تطبیق همین ضابطه در خود حدیث برای تعیین قیام و خروج حسین علیه السلام وقیام ولد عباس که عددیکی از حروف مقطعه را که الم (الله لا اله) سورهٔ آل عمران باشد برای قیام حسین علیه السلام ، وعددالمص سورهٔ اعراف را برای قیام ولد عباس معین نموده‌اند بنابراین عدد خود المر نیز راجع بقیام قائم علیه السلام خواهد بود .

ورابعاً - راجع بمبدء تاریخ مربور ، ابوالفضل گلپایگانی در کلامش مینویسد: « حضرت ابیجعفر علیه السلام تواریخ مذکوره در حدیث را از یوم قیام حضرت رسول بر اعلان دعوت اخذ فرموده وچنانکه در جمیع کتب سیر مذکوراست آنحضرت ٧ سال قبل از هجرت بالعلانیه بدعوت قریش قیام فرمود و قبل از قیام آنحضرت براعلان دعوت امر بعثت خود را مخفی و مکتوم میفرمود وچون این عدد برسنین هجریه افزوده شود بالتمام باسنه ١٢٦٠ که سنه ظهور نقطه اولی عز اسمه الاعلی است مطابق گردد .»

میگوییم: تواریخ با ادعای او که مبدء اعلان دعوت خاتم انبیا صلی الله علیه وآله وسلم هفت سال قبل از هجرت بوده مساعدت نمیکنند بخلاف با ادعای ما که مبدء دعوت علنی را تقریبا یازده سال قبل از هجرت گفتیم البته مساعد است، بتواریخ و روایات رجوع شود (١) آنحضرت در سال سیم بعثت بر کوه صفا بر آمده بی بیم و هراس امر خود در اظهار فرمودند.

وعجب اینکه ابوالفضل با این تصریحش که مبدء تواریخ در این حدیث قیام علنی حضرت رسول است و آن ٧ سال قبل از هجرت بوده است.

می بینیم که خودش در معنای همین حدیث در مورد حساب قیام حسین علیه السلام و قیام ولد عباس، رعایت این مبدء جعلی اش را ننموده چون میگوید: «وبر وفق حدیث شریف چون ٧١ سال از قیام حضرت خاتم الانبیاء بگذشت سیدالشهداء علیه التحیة و البهاء قیام فرمود و برتبه شهادت فائز گشت.»

با اینکه قیام آنحضرت بشهادت تواریخ سنه ٦٠ هجری بوده و آن بامبدء ١١ سال قبل از هجرت منطبق میگردد.

ومیگوید: «و چون ١٤٢ سال از قیام سید رسل منقضی شد قائم آل عباس عبدالله سفاح بامر خلافت هاشمیه قیام نمود.»

با اینکه قیام عبدالله سفاح بشهادت تواریخ ١٣٢ هجری بوده بنابراین عدد ١٤٢ که او نوشته (گذشته از اشکالیرا که سابقاً بر اینعدد نمودیم) بامبدء ده سال قبل از هجرت منطبق میشود نه ٧ سال.

باری این بود کیفیت اولین استدلال ابوالفضل گلپایگانی باحادیث صحیحه که در جملهٔ اقوی و اظهر براهینش بر عقاید اهل بهاء قلمداد نموده است. حال، خوانندگان محترم منصفانه قضاوت نمایند.

---

(١) از جمله در جلد ششم بحار از مناقب نقل میکند: امر بان یعم بالا نذار بعد خصوصه و یجهر بذلك و نزل فاصدع بما تؤمر قال ابن اسحق وذلك بعد ثلث سنین من مبعثه. — و در تفسیر علی بن ابرهیم در بارهٔ آیهٔ (فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشرکین انا کفیناك المستهزئین) میگوید: انها نزلت بمکة بعد ان نبیء رسول الله بثلث سنین.

گلپایگانی در دنبالهٔ استدلال بحدیث ابی لبید

استدلال گلپایگانی بحدیث مفضل و جواب آن

میگوید :«وهمین است مقصود از عبارت حدیث مفضل بن عمر که از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که آنحضرت در میعاد ظهور فرمود وفی سنة الستین یظهر امره ویعلوذکره یعنی در سنه ٦٠ امر آنحضرت ظاهر گردد و ذکر ظهورش انتشار و استعلا یابد . »

میگویم: اینحدیث یکی از همان احادیثی بود که قبلا از کتاب ایقان جناب بهاء در استدلالاتش نقل نموده وجواب گفتیم بهمانجا رجوع شود تا بیحیائی و رسوائی و فضیحت و خیانت این خائن نابکار واهریمن ضال هم مانند ارباب ورهبرش واضح وروشن گردد .

باز از استدلالات گلپایگانی استدلال بیك حدیث نبوی

استدلال گلپایگانی بحدیث ان صلحت امتی و آیهٔ یدبر الامر و آیهٔ و یستعجلونك بالعذاب

ودو آیهٔ شریفه است . بیان استدلال اورا تاحدی باختصار نقل میکنیم و البته آنچه از نظر استدلال مهم است تمام ذکر میشود، میگوید : سید عبدالوهاب شعرانی که از ائمه علماء اهل سنت و جماعت است در کتاب یواقیت وجواهر میفرماید المبحث الخامس والستون فی بیان ان جمیع اشراط الساعة حق لابد ان یقع کلها قبل قیام الساعة وذلك کخروج المهدی ثم الدجال ثم نزول عیسی و خروج الدابة و طلوع الشمس من مغربها و رفع القرآن و فتح سد یاجوج ماجوج حتی لولم یبق من الدنیا الا مقدار یوم واحد لوقع ذلك کله قال الشیخ تقی الدین بن ابی المنصور فی عقیدته وکل هذه الآیات تقع فی الماة الاخیرة من الیوم الذی وعدبه رسول الله (ص) امته بقوله ان صلحت امتی فلها یوم وان فسدت فلها نصف یوم یعنی من ایام الرب المشار الیها بقوله تعالی وان یوماً عندربك کالف سنة مماتعدون یعنی اگر امت من صالح و نیکوکار باشند یك روز را مالك شوند والا اگر فاسد وبدکار گردند نصف روز را و هر روزی نزد پروردگار هزار سال است از شمارهٔ شماها واین حدیث ان صلحت امتی فلهایوم رامجلسی علیه الرحمة نیز در مجلد غیبت بحارالانوار روایت

فرموده است واین حدیث وقتی وارد شد که آیهٔ مبارکهٔ لکل امة اجل فاذا جاء اجلهم لایستاخرون ساعة و لایستقدمون نازل گشت وچون این آیه بصراحت دلالت مینماید که برای بقای هرامتی در عالم اجلی محدود ومدتی معین مقدر است که ساعتی کم وزیاد ومقدم و مؤخر نگردد لهذا از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم استفسار نمودند که اجل امت اسلام چیست و بقای عزت این دین در عالم تا کی ، فرمود ان صلحت امتی فلها یوم و ان فسدت فلها نصف یوم وان یوما عند ربك کالف سنة مما تعدون . و مصدر و مأخذ این احادیث که مبین میعاد ظهور موعود است دو آیه است در قرآن مجید (تااینکه میگوید) .

و بالجمله آیهٔ اولی که مبین میعاد ظهور است این آیهٔ کریمه است که در سوره سجده میفرماید یدبرالامرمن السماء الی الارض ثم یعرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنة مما تعدون ترجمهٔ آیهٔ مبارکه این است که تدبیر میفرماید خداوند امر را از آسمان بزمین پس عروج خواهد نمود بسوی او در مدت یك روز که مقدار آن هزار سال است از آنچه شما میشمارید یعنی حق جل جلاله امر مبارك دین مبین را اولا از آسمان بزمین نازل خواهد فرمود وپس از اکمال و نزول، درمدت یك هزار سال انوار دیانت زائل خواهد شد و اندك اندك درمدت مزبوره ثانیا بآسمان صعود خواهد نمود و این معلوم است که نزول انوار امردین از آسمان بزمین معقول و متصور نیست الابوحیهای نازلهٔ بر حضرت سیدالمرسلین صلی الله علیه و آله و سلم و الهامات واردهٔ برائمه طاهرین و این انوار در مدت دویست وشصت سال از هجرت خاتم الانبیاء تا انقطاع ایام ائمههدی کاملا ازآسمان بزمین نازل گردید ومائدهٔ سماویه بنزول قرآن و بیانات ائمه علیهم السلام کهمبین کتاب بودند برامت اسلامیه تمامامبذول شد وچون در سنه دویست وشصت هجریه حضرت حسن بن علی عسکری علیهما السلام وفات فرمود و ایام غیبت فرا رسید و امر دیانت باراء علماء و انظار فقهاء منوط و محول گشت اندك اندك اختلاف آراء و تشتت اهواء در اقوال و افعال رؤساء ملت بیضاء ظاهر شد ویوماً فیوما بسبب ظهور ظلمت بدع واختلافات، افق امر الله تاریکتر و مظلمتر گشت تاآنکه از اسلام بجز اسم باقی نماند وعزت وغلبهٔ امم اسلامیه بذلت و مغلوبیت مبدل شد وپس ازانقضاء هزارسال

تمام از غیبت در سنه (١٢٦٠) هجریه شمس حق ازافق فارس ظاهر گشت و بشارت قرآن و حدیث کاملا تحقق پذیرفت .

و ایضاً بروفق آیهٔ مذکوره ، در سورهٔ حج فرموده است و یستعجلونك بالعذاب ولن یخلف الله وعده وان یوما عندربك کالف سنة مما تعدون (ودر تفسیر آیه میگوید) یعنی خداوند تعالی نزول عذاب را در قیامت وعده فرموده وتایوم موعود یك یوم ربانی که هزار سال است باقیمانده ووعده اعدام اهل طغیان وانقراض ارباب شرك و کفران بورود آن یوم عظیم مهیب مقدر گشته واین آیهٔ کریمه وقتی نازل شد که کفار میگفتند اللهم انکان هذا هوالحق من عندك فا مطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم و لهذا این آیهٔ مبارکه در جواب ایشان نازل شد و میعاد بقاء دین اسلام وظهور قائم و ورود یوم اله براهل فؤاد واضح و معلوم گشت و هم بر وفق آیهٔ مبارکه در سورهٔ سبا میفرماید ویقولون متی هذا الـوعدان کنتم صادقین قل لکم میعاد یوم لاتستاخرون عنه ساعة ولا تستقدمون یعنی کفار پیوسته باهل ایمان ایرادوانتقادمینمودند که اگر راست میگوئید معین کنید که چه وقت این همه وعده که در قرآن وارد شده است ظاهر خواهد شد لهذا در جواب بحضرت خاتم الانبیاء ﷺ امر شد که بگو برای شما میعاد یك روز باقیست که احدی نتواند آنرا مقدم دارد و یا بتاخیر اندازد وخلاصة القول این مقدار از آیات و احادیث که عرض شد کفایت مینماید در اثبات اینکه وقت ظهور موعود فرارسیده و وعود الهیه تحقق یافته اگر انسان اهل مکابرت نباشد .

(اینجا بیان استدلال گلپایگانی بحدیث ان صلحت امتی و آیهٔ یدبر الامر و آیهٔ ویستعجلونك بالعذاب تمام شد) .

جواب استدلال گلپایگانی بحدیث ان صلحت امتی

میگوییم: اما راجع بحدیث نبوی ان صلحت امتی فلها یوم وان فسدت فلها نصف یوم اولا: سند آن بغایت ضعیف است زیرا چنانکه خود فرایید بدست میدهد سندش یکی کتاب الیواقیت والجواهر سیدعبد الوهاب شعرانی عالم عامه است که از شیخ تقی الدین

ابن ابی المنصور عالم‌عامه (١) نقل میکند واو نیز مرسلا یعنی بدون ذکر سنداز رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل میکند که‌فرمود ان صلحت امتی فلها یوم تا آخرودیگری مجلد غیبت بحار الانوار ، ودر بحار حدیث مسنداً چنین است (ص ١٥ چاپ کمپانی) . از کعب الاحبار که خود کعب میگوید : فی الخلفاء هم اثنی عشر فاذا کان عند انقضائهم واتی طبقة صالحة مد الله لهم فی العمر کذلك وعد الله هذه الامة ثم قرء وعد الله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کمااستخلف الذین من قبلهم قال وکذلك فعل الله عزوجل ببنی اسرائیل ولیس بعزیزان یجمع هذه الامة یوماً اونصف یوم وان یوماً عند ربك کالف سنة مما تعدون .

روایات کعب الاحبار گذشته از اینکه بمنتها درجه ضعیف است (چون در باره او از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بوسیله جماعتی نقل است که فرمود کعب الاحبار کذاب است) این کلام را کعب استناد به پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ویا امام نداده‌است تا حجت باشد وعلاوه مورد کلام او در یوم یا نصف یوم ربانی بر حسب ظاهر راجع بعمر طبقهٔ صالحه آنهم در زمان انقضاء خلفای اثنی‌عشر یعنی بعد از ظهور خلیفهٔ دوازدهم است نه راجع بمدت بقاء تمامت امت‌ودین خاتم‌انبیاء صلی الله علیه وآله وسلم پس بکلی اجنبی است از مورد کلام ابوالفضل گلپایگانی ، پس حدیثی که مورد تمسك ابو الفضل شده است سندش منحصر شد بهمان نقل شیخ تقی الدین بتنهائی وآنهم مرسلا بنابر این حدیث مزبور از جهت سند بغایت ضعیف است .

وثانیاً: با غمض عین ازسندوفرض صدور آن ، گلپایگانی‌درعبارت گذشته‌اش میگوید این حدیث وقتی وارد شد که‌آیهٔ مبارکهٔ لکل امة اجل الایة نازل گشت ومردم از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم استفسار نمودند که اجل امت اسلام چیست و بقای عزت این دین در عالم تاکی . میگویم: از کجاثابت شد وبچه‌دلیل میگوئید

---

(١) ناگفته نماندعقیدهٔ شیخ تقی الدین ناقل حدیث نبوی ، در بارهٔ وقوع آیات مذکوره از خروج مهدی ونزول عیسی وخروج دابه وسایر مذکورات در کلام شعرانی که باید در مأه اخیر یعنی سنهٔ نهصد تاراس سنهٔ الف واقع شده باشند باطل بوده است چون مبدء این تاریخ را ولو بزعم گلپایگانی وفات حضرت عسکری قرار دهیم که سنه ٢٦٠ هجری‌بوده باز عقیدهٔ شیخ مزبور واضح است که هم مخالف خارج وهم‌مخالف عقیدهٔ ما وهم خلاف عقیدهٔ امثال گلپایگانی بوده چون بعقیدهٔ گلپایگانی وامثال او خروج مهدی درراس سنهٔ الف از وفات عسکری‌علیه‌السلام بوده است نه درمأه اخیره یعنی مأه نهم .

حدیث مزبور در جواب چنین سئوال واستفساری بوده آنهم بعد از نزول آیهٔ شریفهٔ مزبوره ؟

مراد از امت در آیهٔ شریفه بخصوص امت دینی و امم انبیاء نبوده و مراد از اجل ، اجل عزت دینی نبوده تا شما چنین سوء استفاده‌ای نموده وپیش خودتان بدون هیچ‌مدرکی ورود این‌حدیث را مربوط بنزول آن آیه نمائید بلکه‌میگوئیم مراد ازامت ، همان معنی لغوی خودش مطلق‌هر دسته وجمعیت است اعم از اینکه رابط اجتماع ووحدت آنها دین واحد وتبعیت از نبی واحد باشد ویاغیردین‌ونبی، در قرآن مجید امت بهمین معنی در موارد متعدده استعمال شده از جمله آیهٔ شریفهٔ ومامن دابة فی الارض ولا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم و آیهٔ شریفهٔ ولما ورد ماء مدین وجد علیه امة من الناس ومراد از اجل‌در آیه منصرف بنهایت حیوة دنیوی وزمان‌مرگ‌است یعنی برای‌هر دسته‌وجمعیتی‌نهایتی‌در زندگی وزمان مرگی است که چون آنزمان مرگ فرا رسید‌ساعتی را پس و پیشی‌نمیجویند .

وبرتقدیراینکه حدیث مزبور پس از نزول این‌آیه ودر جواب آن استفسار مردم باشد میگوییم برحسب ظاهر عبارات شیخ تقی الدین ، حدیث تا (فلها‌نصف یوم) میباشد وعبارت (یعنی من ایام الرب المشار الیها بقوله تعالی و ان یوما عند ربك كالف سنة مماتعدون) تفسیری است ازخود شیخ‌مزبور درذیل‌حدیث ومربوط بعین حدیث‌نیست‌وبنا براین ،مقصودازیکروزدرحدیث که‌فرموده‌اگرامت‌من صالح بشوندبرای‌آنهایکروز خواهد بود و اگر فاسد شوند نصف روز ممکن است بر سبیل فرض ومثال باشدوغرض از حدیث اینکه‌فساد درامت ، عمر وبقاء امت راهر چه باشدنصف‌مینماید ، وممکن‌استتنوین کلمهٔ‌یوم‌تنوین تفخیم‌باشد یعنی اگرصالح شوند امت من‌برای آنها روز با عظمتی‌خواهد بود واگرفاسد شوند عظمت آنها نصف خواهد شد .

وحاصل اینکه رسول خدا ﷺ درمقام‌جواب سئوال‌مردم، تحدید وتعیینی تفصیلا نفرموده بلکه اجمالا فرموده اند که دوام و عظمت و عزت امت بستگی تامی بصلاح وفساد آنها دارد . واز مؤیدات ، اینکه اگر تعیین بقاء این امت واقعا بهزار در صورت صلاح آنها وبه نصف آن درصورت‌فساد آنهاشده‌بود ، با آنهمه فسادی که از همان صدر اول در زمان خلفای بنی امیه و بنی عباس در میان آنها

بوده باید این امت در نیمهٔ هزار منقرض وزائل شده باشند وحال آنکه باتفاق‌ماو ابو الفضل درسنهٔ پانصد انقراض حاصل نشده است .

وممکن‌است‌بجای تفسیرشیخ‌تقی الدین کسی تفسیر کند مراد از یوم اشاره بمقدار یومی است که دراین آیهٔ شریفه است(فی‌یوم کان‌مقداره خمسین الف سنة) در سورهٔ‌المعارج و بنا براین‌حدیث‌مزبور بضرر وعلیه‌مدعای گلپایگانی تمام میگردد .

وثالثا : برفرض بودن کلام(یعنی من ایام الرب المشارالیها بقوله تعالی وان یوما عند ربك کالف سنة مما تعدون) از تتمه حدیث ، میگویم : مبدء هزار سال از کجا و بچه دلیل بایدسنهٔ وفات حضرت عسکری علیه‌السلام باشد ؟ بلکه هر بیغرضی تصدیق میکنند که مبدء آن از احتمالات سه گانهٔذیل خارج نخواهد بود :

۱ ـ سنه بعثت وپیدا شدن اولین افراد امت ۲ ـ سنهٔ صدور این حدیث از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ۳ ـ سنهٔ رحلت پیغمبر که مراد بقاءامت از بعد وجودمقدس آنحضرت باشد ، بدو تأسیس امت آنحضرت بعد از وفات حضرت عسکری نبوده که مبدء این تاریخ از آنجا گرفته شود تمام ائمه ومردم زمان آنها نیز از امت آنحضرت بوده‌اند . واضح است که با هریك ازاین سه احتمال در مبدء هزار سال ، حدیث با مقصود گلپایگانی که ظهور علیمحمد باب باشد منطبق نگردد .

واگر گفته شود : با حساب هریك از این سه مبدء هم نه در خارج و نه بحسب عقیدهٔ‌شماومسلمین،باز انقراض‌وزوال‌دین وامت‌اسلام‌حاصل‌نشده است.میگویم: آری اکنون هم که متجاوز از یکقرن از ظهور علیمحمد میگذرد نه در خارج ونه بحسب عقیدهٔ ما اجل امت اسلام (وبالاخص‌دین اسلام) نرسیده ومسلمین‌باهمه ضعفی که در مقابل بعض ملل دیگر (نه ملت بهاء) پیدا نموده‌اند منقرض نشده‌اند واین نیز کاشف‌ازهمین است که حدیث‌مزبور بر تقدیر صدورش اصلا تحدیدبهزار سال در آن نشده است واین کلام ذیل حدیث ، تفسیری ازشیخ تقی الدین پیش خودی بوده است . ویا تصرف دیگری در حدیث شده ، ومورد او اصلا اجل بقاء تمام امت ودین نبوده بلکه نظیر کلام کعب الاحبار بوده که گذشت .

این بود حال سومین حدیث صحیح گلپایگانی واستدلال او که درجملهٔاقوی واظهر براهین خود قلمداد نموده است .

اینك خوانندگان محترم‌قضاوت نمایند آیا چنین حدیثی‌بااین سند ودلالتش

حجت بر مطلب آنهم راجع باعتقادیات میشود ؟ بالاتر از این، آیابچنین حدیثی با این سند ودلالتش میتوان از آنچه که بضرورت‌دین اسلام ومدارك قطعیهٔ‌متواتره (چنانکه در جلد دوم این کتاب خواهد آمد انشاء الله تعالی) ثابت است که دین اسلام هرگز از جانب خدا زائل ومنسوخ نخواهد شد وبعـد از آن دیـن و شریعت دیگری از جانب خدا اصلا نخواهد آمد دست برداشت ؟

جواب استدلال گلپایگانی بآیهٔ یدبر الامر

واما راجع بآیهٔ‌یدبرالامرمن السماء الی الارض ثم‌یعرج الیه فی یوم کان‌مقداره الف سنة مماتعدون در سوره‌سجده وآیهٔ‌قبلش این است : الله الذی خلق السموات‌والارض و ما بینهما فی ستة ایام ثم‌استوی علی العرش مالکم من دونه من ولی ولا شفیع افلا تتذکرون .

میگوییم:اولا مراد از آیه ممکن است تدبیرامر تکوینی ویا کلیهٔ اموراعم از تکوینی وتشریعی باشد از آسمان بزمین تا آخرین روز فناء دنیا و اولین روز نشأه آخرت وقیامت کبری پس مراد از عروج ثانیا بسوی او در نشأه آخرت و روز اخروی باشد نه در نشأه دنیا ،ومرجع آیهٔ شریفه بآیات ذیل باشد الا الی‌الله تصیر الامور - انا لله وانا الیه راجعون - وان الی ربك الرجعی - لمن‌الملك‌الیوم لله الواحدالقهار . واز مؤیدات وشواهد براینکه روزهزارساله مزبور روزاخروی یعنی در نشأه آخرت است نه دردنیا روایات ذیل است (١)

---

(١) درتفسیر برهان ج ٢ ص١١٧عن‌الکلینی فی حدیث ما وعظ الله عزوجل بعیسی (ع) واعبدنی لیوم کالف سنة مما تعدون الخبر. وعن امالی‌الشیخ فی حدیث عن‌الصادق علیه‌السلام‌الا فحاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا فان فی‌القیمة خمسین موقفا کل موقف الف سنة مما تعدون ثم تلاهذة الایة فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة . ودرتفسیرصافی در سوره الحج درذیل آیهٔ و یستعجلونك بالعذاب‌الایة (ودر بحارص١٨٨ج ١٣) فی ارشاد المفید عن الباقر علیه‌السلام اذا قام القائم علیه‌السلام سارالی‌الکوفة فهدم فیها اربعة مساجد و لم یبق مسجد علی وجه‌الارض له شرف‌الاهد مها وجعلها جما (ای لاتشرف ، عن الحدیث المساجد تبنی جما ولا تشرف ای‌لایجعل لها شرفا - وشرف جمع شرفة کغرفة وغرف) ووسع الطریق‌الاعظم وکسرکل جناح خارج فـی الطریق وابطل الکنیف والمیازیب الی الطرقات ولا ترك بدعة الا ازالها و لا سنة الا اقامها ویفتح قسطنطنیة والصین و جبال الدیلم فیمکث علی ذلك سبع سنین مقدار کل سنة عشر سنین من سنینکم هذه ثم یفعل‌الله ما یشاء قیل فکیف تطول السنون قال یا مرالله الفلك باللبوث و قلة الحرکة فتطول‌الایام لذلك والسنون قیل انهم یقولون ان‌الفلك‌ان تغیر فسدقال‌ذلك قول الزنادقة فاما المسلمون فلا سبیل لهم الی ذلك و قد شق‌الله القمر لنبیه صلی‌الله علیه وآله وردالشمس‌من قبله لیوشع بن نون وأخبر بطول یوم‌القیمة وانه کالف سنة مما تعدون .

پس آیهٔ شریفه بر آن معنی که مقصود گلپایگانی است (که تدبیر امر دین از آسمان بسوی زمین بنزول وحی و الهام بر سید المرسلین و ائمه طاهرین علیهم السلام میشود وبعد از نزول و اکمال، در مدت هزار سال در همین دنیا تدریجا دین رو بتاریکی و وظلمت وصعود وعروج بآسمان یعنی روبزوال میگذارد وپس از انقضاء هزار سال باز دین دیگری بظهور سید باب از شیراز حق متعال برای مردم میفرستد ودین سید المرسلین بکلی زائل ومنسوخ میشود) دلیل نمیباشد وجناب گلپایگانی بـر این معنی وتفسیر خود در آیه هیچ شاهد روایتی ندارد وتفسیر او قطعاً ازمصادیق واضح تفسیر برأی است که نهی شدید از آن شده است. بلکه ادلـهٔ قطعیـه و ضرورت اسلامیه برعدم نسخ شریعت اسلام تا آخر دنیا (چنانکه در جلد دوم ایـن کتاب مشروحاً خواهد آمد انشاء الله تعالی) مخـالف آن است و آنـرا تکذیب مینمایـد.

و ثانیاً بر تقدیر اینکه مراد از تدبیر امر در آیهٔ شریفه بخصوص تدبیر امر دین ومراد از عروج زوال امر دین در دنیا باشد از کجا معلوم شد و بچه دلیـل گلپایگانی میگوید که تدبیر امر دین اسلام از آسمان بسوی زمین تا سنه ۲۶۰ هجری تمام شد آیه که تعیین آنرا نمینماید روایات قطعیه متواتره هم دوازده امام معین میکنند نه یازده امام وبیان میکنند که بظهور امام دوازدهم تازه دین اسلام تمام رونق وقوت وعزت خودرا پیدا مینماید.

پس میگوئیم ازمنهٔ کنونی ما هنوز زمان نزول امردین است و هنوز نوبت بدءعروج آن نرسیده که تایکهزارسال بعداز آنهم بکلی عروج و زوال پیدا نماید.

عجبا میگویند زمان تقیه وخلفای جوروعمل بقیاس واستحسان ازازمنهٔ نزول امر دین بوده ولی زمان شیوع مذهب حق ورفع تقیه از آن واشاعه آثار و اخبار دینیه از ازمنهٔ عروج وزوال دین میباشد.

آری هر شخص عاقل بیغرض خواهد گفت یازمان نزول واتمال و اکمال دین در زمان خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و بالاخص پس از ورود این آیـهٔ شریفه (الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا) تمام شد و یا زمان ظهور حجت و امام ثانی عشر نیز از جملهٔ ازمنهٔ نزول و اتمام و اکمال دین اسلام است والحاصل تخصیص دادن نهایت زمان نزول دین را بفوت عسکری

عليه‌السلام هيچ مخصصی و شاهدی برايش نيست جز هوای نفس ودنيا پرستی که مانند گلپايگانی راوادار ميکند که ازامر اوهن‌ازتارعنکبوت بسفسطه وپشت‌هم اندازی دليل‌برای مدعای خود بتراشد وعوام‌بيچاره را اغوانمايد .

گلپايگانی‌درعبارات گذشته‌اش‌ميگويد : چون درسنه دويست‌وشصت‌هجريه حضرت حسن‌بن علی العسکری عليه‌السلام وفات فرمود وايام غيبت فرارسيد و امر ديانت بآراء علماء و انظار فقهاء منوط و محول گشت اندك اندك اختلاف آراء وتشتت اهواء در اقوال وافعال‌رؤساء ملت بيضاء ظاهرشدويوماً فيوماً بسبب ظهورظلمت بدع و اختلافات ، افق‌امرالله تاريکتر ومظلمتر گشت‌تاآنکه از اسلام‌بجز اسم باقی نماند، تاآخرمطلب و مقصودش که‌معلوم‌است‌چه ميخواهدبگويد .

ميگوييم : ازاين گفتار که‌پس از فوت حضرت عسکری عليه‌السلام و فرا رسيدن ايام غيبت امرديانت‌بآراء علماءوانظار فقهاء منوط ومحول گشت مراد چيست ؟

اگرمراداينست که امرديانت باستنباط فقهاء ازمدارك دين‌وتفقه‌در کتاب و سنت وتفريع فروع براصول (۱) منوط گشت .

ميگوييم : اين‌امراختصاص‌بزمان غيبت نداشته بلکه اساس اين‌تفقه از زمان خودسيدالمرسلين‌بنزول آية شريفه‌فلولا نفر من کل فرقة‌طائفة ليتفقهوا فی الدين و لينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم لعلهم‌يحذرون پايه گذاری شد .

و ائمۀ‌سابق‌عليهم‌السلام‌درزمان‌خودشان مردم عوام‌رابراويان‌حديثی که فقيه وامين‌در دين بودند ارجاع مينمودنداز امام‌صادق عليه‌السلام است که فرمود وامامن کان‌من الفقهاء‌صائنالنفسه حافظالدينه‌مخالفا لهواه‌مطيعاً لامرمولاه‌فللعوام‌ان‌يقلدوه،از خدمت ائمه‌عليهم السلام کسانی که‌سئوال‌مينمودندعمن‌آخذمعالم‌دينی از کی‌معالم دينم‌راخذ نمايم آنان را بيکی ازروات فقيه امين ارجاع ميفرمودند ، همۀ مردم‌در تمام‌اوقات در شهر مسکن امامشان نبودند وکسانی‌هم که در آنشهر بودندتمامشان وياهر موقع که ميخواستند خصوص با آن شدت فشاری که از طرف دشمنان داشتند ودر

---

۱ - عن ابيعبدالله ع : انماعلينا ان‌نلقی اليکم‌الاصول وعليکم‌ان‌تفرعوا.وعن‌الرضاع : علينا القاءالاصول‌وعليکم‌ان‌تفرعوا .

تحت تقیه بودند نمیتوانستند بلاواسطه بمحضر امام مشرف گشته کسب معالم دینی نمایند پس بناچار رجوع جاهل بعالم غیر امام و تفقه عالم در امر دین در همان زمانها نیز بوده است (۱).

آری راویان فقیه در آن ازمنه که مرجع عوام بودند نوعاً هر کدام جداگانه روایات و مدارك محدودی در دست داشته واطلاعات محدودی در دین میداشتند بخلاف زمان غیبت که تدریجا تمام روایات آنان در کتبی ضبط ونزدهریك ازفقهاء تمام آنها جمع و فراهم گردید در نتیجه حدود اطلاعات ایشان بمراتب وسیعتر از آنها گشت و البته چون میدان مدارك تفقه ومورد انظار فقهاء وسعت یافت بناچار فقهاء برای استنباط بتخصص فنی بیشتری وزحمت و تفریع وسع بیشتری احتیاج پیدا نموداند. اختلاف نظر فقهاء در بعض فروع اختصاص بزمان غیبت ندارد فقهاء راویان حدیث زمان ائمه سابق هم در بعض موارد با یکدیگر اختلاف نظر پیدا مینمودند.

پس همچنانکه تفقه از روی مدارك و کتاب و سنت در زمان ائمهٔ سابق و اختلاف بعضی با بعضی در بعض فروع موجب صعود وعروج یعنی زوال دین بعقیدهٔ خود گلپایگانی نشد همچنین این امر در زمان غیبت هم موجب زوال دین نمی گردد.

---

(۱) درجلد سیم وسائل ص۳۸٦ عبدالعزیز بن المهتدی قال سئلت الرضا (ع) فقلت انی لا القاك فی کل وقت فمن آخذ معالم دینی فقال خذعن یونس بن عبدالرحمن. علی بن المسیب قال قلت للرضا (ع) شقتی بعیدة ولست اصل الیك فی کل وقت فمن من اخذ معالم دینی قال من زکریا ابن آدم القمی المأمون علی الدین والدنیا قال علی بن المسیب فلما انصرفت قدمت علی زکریا بن آدم فسئلته عما احتجت الیه. شعیب العقرقوفی قلت لابیعبدالله (ع) ربما احتجنا ان نسال عن الشیء فمن نسال قال علیك بالاسدی یعنی ابا بصیر. سلیمن بن خالد عن ابیعبدالله (ع) قال ما اجد احدا احیی ذکرنا واحادیث ابی الازرارة وابو بصیر لیث المرادی ومحمد بن مسلم و برید بن معویة العجلی ولولا هؤلاء ما کان احد یستنبط هذا هؤلاء حفاظ الدین و امناء ابی علیه السلام علی حلال الله و حرامه الخبر.

ودرجلد سیم مستدرك ص۱۸۹ ابو حماد الرازی قال دخلت علی علی بن محمد (ع) بسرمن رأی فسئلته عن اشیاء من الحلال والحرام فاجابنی فیها فلما ودعته قال لی یا حماد اذا اشکل علیك شیء من أمر دینك بناحیتك فاسئل عنه عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی وأقراه منی السلام.

و اگر مراد گلپایگانی از این سخن که در ایام غیبت امردیانت بآراء علماء و انظار فقهاء منوط ومحول گشت اینست که امر دیانت بآراء دلخواه وانظارخیالی و فکری خود علماء وفقهاء منوط گشت.

میگوییم : این افتراء و کذب محض است بلکه ائمهٔ دین علیهم السلام ومذهب حق ،سخن گفتن در دین ودراحکام شریعت را بفکرپیش خودی و قیاسات فکری و آراء و استحسانات برای همیشه شدیداً منع ونهی فرموده‌اند .

اگردر خارج کسانی از روی اشتباه و عدم توجه گاه سخنی دردین بخیالات و فکر خودشان بگویند و یا کسانی پیداشوند که باتوجه وعمد باختلاف درجاتشان بخیال ورای وهوای نفس خودشان در دین سخنی و احکامی برانند بلکه کسانی رسماً بدعتی ویابدعتهائی احداث نمایند مربوط بحساب دین نیست و اینان پستتر و کوچکتر از آنند که موجب زوال گوهر دین شوند و افق کوکب امر الله روشنتر از آن است که ابرهای مظلم اختلافات و بدع ، آن را تیره و تاریك نمایند .

اینگونه اختلافات واقوال وبدع درزمان ائمهٔ سابق نیز بوده است چه بسیار اشخاصی در آن ازمنه که از روی قیاسات واستحسانات وآراء وخیالات و هوای نفس سخنانی دردین گفته‌اند وچه اشخاصی صاحب داعیه و بدعتها پیدا شدند و ائمه علیهم السلام حکم بکفر وضلالت آنها نمودند پس همچنانکه آنها نیزموجب ظلمت وزوال گوهر اصلی خوددین در آن ازمنه نشدند وآن ازمنهٔ از ازمنه عروج وصعود و زوال دین بعقیدهٔ خود گلپایگانی نگردیدند همچنین اینگونه اموردرازمنه غیبت هم موجب زوال و نسخ وعروج وصعود اصل خود دین نخواهند گردید .

باید بامثال جناب گلپایگانی گفت: اختلاف نظر فقهای امین درفروعی ازدین درمقام استنباط ازمدارك وقرآن وسنت، وظهور تشتت اهواء وآراء در اقوال و افعال دستهٔ غیر شایسته از رؤساء ملت و غیر رؤساء و بلکه پیدایش تاویلات و تحریفات ماولین ومحرفین وظهور بدعت مبدعین ودعوت صاحبان داعیه دراطراف دین مقدس سیدالمرسلین وخاتم النبیین صلی الله علیه وآله وسلم تنها موجب و مقتضی آن میشود که حق متعال کسی را درمیان جامعه بفرستد تا صفحهٔ همان دین حق را ازلوث اهواء

وآراء وتاویلات وتحریفات پاك کند وبدعت مبدعین ودعوت صاحبان داعیه راقلع
وقمع فرماید وتوضیحات وتبیینات بیشتری ازآنچه قبلا داده شده در اطراف دین
ومنشأ اختلاف نظرفقهاء امین بدهد تا رفع اختلاف از آنان نیز فرماید (چنانکه
اینها استاز وظائف موعودمنتظرما) (۱) نه اینکه کسیرا بفرستد کهعوض رفع
اختلافات و ازالهٔ خس وخاشاك بدعتهاوضلالاتاز اطراف دین ، ریشهٔ شجرهٔ طیبهٔ
خوددین را ازبیخ وبن بر کند واساسشریعتحقه را نسخ نمودهودین تازهای برای
مردم بهوای نفسخود بتراشدنماز واجبهفدهرکعتدرشبانهروزرا کهموردهیچگونه
اختلاف نظر نبوده ومسلما وبالضرورة ازمذهبحق ودینمقدسخاتم الانبیاء بوده و
هست تغییر بدهدروزه یکماههشهر رمضان وحجخانه کعبه درمکه راکههر دونص
صریح قرآنومسلما وبالضرورةازدین اوبوده وهست تبدیلونسخ کندو بجای آنها
روزهنوزدهروزقبلازعیدنوروزوحجخانهٔشیرازتشریع بنماید وهمچنین وهمچنین ....

پس چنین شخصی قطعــا فرستادهٔ خدا نیست او فرستادهٔ شیطان و جهالت
و هوای نفس است .

چراغی سالم که اطراف آنرا غباری گرفته و مانع از استفاده کامل آن شده
شخص حکیم آیا ازالهٔ غبار میکند و یا خود چراغرا شکسته و خاموش مینماید
آیا ندانسته اید .

چراغی را کــه ایزد بر فروزد　　　هرآنکس پف کندریشش بسوزد

یریدون لیطفئوا نورالله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون .

جواب استدلال گلپایگانی بآیهٔ ویستعجلونك بالعذاب

واما راجع بآیهٔ ویستعجلونك بالعذاب ولن یخلف الله وعدهوان یوماعند ربك کالف سنة مما تعدون درسوره حج.
گلپایگانی میخواهد بگوید : کفار زمان پیغمبر ﷺ

(۱) درص۱۸۸ جلد سیزدهم بحارازامام باقر (ع) در حدیث طویلی است : اذا قام القائم سارالی الکوفة (الی ان قال) ولا یترك بدعة الا ازالها ولاسنة الا اقامها الخبر.

ودرص۱۹۰ ازامام باقر(ع) درحدیثیاست : اذا قام (ای صاحب هذا الامر) سار بسیرة رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الا انه یبین آثار محمد و یضع السیف ثمانیةاشهرهرجا هرجا حتی یرضی الله الخبر.

بعذابهای قیامت که بآنها وعده داده و توعید شده بودند چون استعجال مینمودند ومیگفتند چه وقت است میعاد ووقت ظهور این وعدها اگر راست میگوئید این آیه نازل شد که حق جل‌جلاله در وعدهٔ خود تخلف نمیفرماید و تایوم موعود یك یوم ربانی که هزار سال است باقیمانده، وچون وقت موعود فرارسید و هزار سال منقضی شد شمس حق یعنی سید باب از افق فارس ظاهر گشت و وعود الهیه از ظهورقائم و میعاد بقاء دین‌اسلام ویوم عظیم قیامت‌و روزنزول عذاب‌بر کفار(یعنی اعدام اهل طغیان و انقراض ارباب شرك و کفران) تحقق پذیرفت .

جواب : برتقدیر اینکه روز قیامت و روز عذاب قیامتی کفار و میعاد بقاء دین اسلام یعنی نهایت بقاءآن ، روز ظهور قائم باشد (درحالیکه بحسب مدارك قطعیه درمحل خود روز عذاب‌قیامتی کفار وقیامت کبری‌ومیعاد بقاء دین‌اسلام‌غیراز روزظهورقائم‌است) ، ونیز برتقدیراینکه‌تفسیرآیهٔمزبوره درجواب کفارهنگامیکه استعجال در عذاب نمودند چنین باشد که گلپایگانی تفسیر نموده که تا یوم موعود نزول عذاب یك‌یوم ربانی که هزارسال است باقیمانده یعنی درهمین دنیا (با اینکه تفاسیر متعددی از مفسرین دربارهٔآیه شده که هیچ یك موافق با مقصود و تفسیر گلپایگانی نیست وبا اینکه بحسب وقرینهٔ تفسیرآیهٔ یدبر الامر که قبلا نمودیم و روایات گذشتهٔ در ذیل‌آن، باید گفت که هر تفسیری دراین‌آیهٔ ویستعجلونك بشود بایدیوم هزارساله‌آنرا یوم نشأه‌آخرت‌وغیراز دنیابگوئیم).

میگوییم: اولا-مبدء این‌هزارسال تایوم‌موعودآیا جز این‌است که بایدازموقع جواب بکفار ونزول‌همین‌آیهٔ شریفه‌حساب‌شود، واگرزمان‌نزول‌این‌آیه‌را آخرین سال حیوة خاتم انبیاء هم قرار دهیم‌آیا زمان انقضاء هزار سال بامقصود ومطلوب گلپایگانی که یوم ظهور و قیام سید باب و سنه ۱۲٦۰ هجری باشد هیچ وفق و مطابقت میدهد ؟

گلپایگانی در عبارات گذشته اش راجع بهمین آیهٔ شریفه و یستعجلونك الایه (پس از ذکر آیهٔ مبارکه درسورهٔ سبا و یقولون متی هذا الوعد ان کنتم صادقین وتفسیر آن باینکه کفار پیوسته باهل ایمان ایراد و انتقاد می نمودند که اگر راست میگوئید معین کنید چه وقت این همه وعده که در قرآن وارد شده

است ظاهر خواهد شد) میگوید : «لهذا در جواب بحضرت خاتم الانبیاء صلی‌الله علیه و آله امر شد که بگو برای شما میعاد یك روز باقی است که احدی نتواند آنرا مقدم دارد ویا بتاخیر اندازد . »

میگوئیم : چه شد که شما آنرا تقریبا ۲۵۰ سال مؤخر انداختید ؟

آیا آن سفسطه وپشت هم اندازی که گلپایگانی در آیهٔ یدبرالامر برای قراردادن مبدء هزارسال آنرا ازسنه فوت عسکری علیه‌السلام نمود، درمورداین آیه،دیگر هیچ جا دارد ؟

آیا خاتم‌انبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم (محمد امین- محمد راستگو) بلکه خدای خاتم انبیاء هم مکر (نعوذبالله) مانند گلپایگانی شخصی دروغگو وحیله گر و پشت‌هم انداز بوده که چون کفار استعجال عذاب نمودند بآنها بگوید تا روز عذاب شما هزار سال مانده است و حال اینکه در واقع اقلا هزار و دویست و پنجاه سال مانده باشد .

و ثانیا - بر تقدیر اینکه زمان‌انقضاء هزارسال باسنهٔ ظهور سیدباب‌مطابقت مینمود آیا کفار زمان خاتم انبیا که وعدهٔ عذاب بآنها شده بود در زمان سید باب بودند که بظهور او معذب شوند ؟! آری جناب بهاء در ایقان مدعی است که کفار و منکرین سید باب همان کفار زمان خاتم انبیاء بوده‌اند که رجوع نموده اند .

میگوئیم: بر فرض‌صحت این مطلب باطل جناب بهاء ، همین کفار و مخالفین سید باب تا کنون که بیش از یکقرن هم از ظهور او میگذرد آیا معذب وبقول گلپایگانی (که بعین عبارات گذشته‌اش میگوید وعده اعدام اهل‌طغیان وانقراض ارباب‌شرك‌و کفران بورودآن یوم عظیم مهیب مقدر گشته)منعدم‌ومنقرض گشته‌اند؟ آری این از همان وعده‌های دروغی قلع‌وقمع‌تمام‌دشمنان وسلطنت وپیروزی‌احباء الله است که از روز اول ، سید باب باحباء واغنام‌الله داده وبسیاری از ابلهان را از همین راه فریفته است و کسانی‌هم تا امروزه بخمیازهٔ آن‌مانده اند البته دستگاه دین سازی جز روی پایه‌های دروغپردازی ودر نتیجه هم بافتضاح ورسوائی بچیز دیگر تمام نمیگردد .

استدلال گلپایگانی باحادیث سن حضرت حضرت قائم عليه السلام

باز ازاستدلالات گلپایگانی بر حقانیت دعوت سید باب استدلال باحادیثی است که دلالتی برحداثت سن مبارك قائم عليه السلام وشباب وجوانی آنحضرت در موقع ظهور دارد.

گلپایگانی میگوید: «مرحوم مجلسی در مجلد غیبت از کتاب بحار درباب کیفیت ظهور قائم ازابی بصیر واواز ابیعبدالله عليه السلام روایت میفرماید انه لو خرج القائم لقد انکره الناس یرجع الیهم شابا موفقا فلا یلبث علیه الا کل مؤمن اخذ الله میثاقه فی الذر الاول. وقال ایضا عليه السلام ومن اعظم البلیة ان یخرج الیهم صاحبهم شابا وهم یحسبونه شیخا کبیرا. یعنی حضرت صادق عليه السلام فرمود که چون قائم خروج فرماید هرآینه مردم اورا انکار نمایند زیرا که رجوع مینماید بایشان در حالتی که جوانی رسیده است پس درنك نمیکند وثابت نمیماند در ایمان باومگر کسی که خداوند میثاق اورا در ذر اول اخذ فرموده باشد. ونیز آنحضرت فرمود که اعظم بلیه این است که قائم در سن جوانی خروج میفرماید و مردم گمان میکنند که اوباید در سن پیری و کبر سن خروج نماید. وبروفق حدیث شریف چون نقطهٔ اولی (یعنی سید باب) عز اسمه الاعلی در آغاز شباب و غضاضت غصن ظهور فرمود ارباب قلوب مریضه بیدرنك آنحضرت را تکذیب کردند چه قائم را پیر هزار ساله می پنداشتند نه جوانی بیست وپنجساله. (سپس روایت حکم ابن ابی نعیم را از ابوجعفر عليه السلام نقل می کند تا میرسد باینجا) فقلت انی جعلت لله علی نذرا و صیاما و صدقة بین الرکن والمقام ان انا لقیتك ان لااخرج من المدینة حتی اعلم انك قائم آل محمد ام لافان کنت انت رابطتك وان لم تکن انت سرت فی الارض وطلبت المعاش. فقال یاحکم کلنا قائم بامرالله قلت فانت المهدی قال کلنا مهدی الی الله قلت فانت صاحب السیف قال کلنا صاحب السیف ووارث السیف قلت فانت الذی یقتل اعداءالله ویعزبك اولیاءالله ویظهربك دین الله فقال یاحکم کیف اکون انا وقد بلغت خمسا واربعین وان صاحب هذا الامر اقرب عهدا باللبن منی واخف علی ظهر الدابة.

ترجمه حدیث این است (تااینکه میگوید) عرض کردم که من درمیانه رکن و مقام با خداوند تبارك وتعالی عهدی بسته ام وازصوم وصدقة بر خود نذری نهاده ام که چون بملاقات حضرتت مشرف گشتم از مدینه بیرون نروم تاآنکه بدانم توئی قائم آل محمد یاتو

نیستی، پس اگر توآن قائم آل محمدی ملازم خدمتت گردم و اگر تو نیستی برای طلب معاش مسافرت کنم .

فرمود یا حکم همهٔما قائمیم بامرالله یعنی هریك از ائمه علیهم السلام قائم بامرالله است گفتم ایا توئی مهدی فرمود هریك از ما مهدی است الی الله کفتم آیا توئی صاحب سیف فرمود هریك از ما صاحب سیف است و وارث سیف گفتم آیا توئی آنکه اعداء الله را بقتل میرساند و اولیای خدارا عزت میبخشد ودین خداوند را ظاهرمیفرماید فرمود یا حکم چگونه من او باشم و حال آنکه بسن چهل و پنجسالگی رسیده ام وصاحب این امر بعهد شیرخوارگی از من نزدیکتر باشد و برپشت اسب سبکتر و چالاکتر انتهی .

اکنون قدری در اینحدیث تدبر و تامل فرما که حضرت ابیجعفر بصراحت میفرماید که چون قائم ظاهر شود سن مبارکش از چهل و پنج کمتر باشد ودرعین شباب وریعان جوانی وقرب عهد بشیرخوارگی ظهور فرماید . وباین سبب است که از آنحضرت در حین ظهور در بسیاری ازاحادیث بلفظ صبی ویالفظ غلام ویا لفظ شاب تعبیرشده است چنانکه مجلسی علیه الرحمة نیز درهمین کتاب بحار در باب کیفیت خروج از ازدی روایت نموده است که او گفت که من و ابو بصیر و علی بن عبدالعزیز خدمت ابیعبدالله علیه السلام مشرف شدیم فقلت له انت صاحبنا فقال انی لصاحبکم ثم اخذ جلدة عضده ومدها فقال انا شیخ کبیر وصاحبکم شاب حدث یعنی بحضرت ابیعبدالله گفتم آیا توئی صاحب ما آن حضرت فرمود من صاحب شما باشم پس پوست بازوی خودرا گرفت و کشید وفرمود من پیر و کبیر شده ام وصاحب شما جوانی نورسیده است . ونیز در این کتاب ازابی بصیر روایت نموده است که حضرت ابیعبدالله علیه السلام فرمود لیس صاحب هذاالامر من جازاربعین یعنی صاحب امر نیست کسی که سنش از چهل سال گذشته باشد . وهم مجلسی علیه الرحمه در این کتاب در باب صفات قائم از یحیی بن سالم روایت نموده که حضرت ابیجعفر علیه السلام فرمود ان صاحب هذا الامر اصغرنا سنا واجملنا شخصا قلت متی یکون قال اذا سارت الرکبان ببیعة الغلام فعند ذلك یرفع کل ذی صیصئة لواء یعنی صاحب این امر کسی است که سنش ازما کمتر باشد وشخصش جمیلتر گفتم چه

وقت خواهد بود فرمود وقتی که مسافران ببیعت غلام یعنی پسری بگردش آیند در آنوقت هر صاحب‌قوه، علمی برپا کند .»

دراینمورد گلپایگانی تمسك بحدیث امهانی ثقفیه نیز نموده‌ما آنرا جداگانه بعد ازاین ذکر کرده وجواب‌میدهیم انشاءالله تعالی .

جواب استدلال گلپایگانی باحادیث‌سن

میگوییم : برای تعیین سن مبارك حضرت قائم موعود علیه‌السلام باید بتمام احادیثی که از آن میتوان اینمطلب را استفاده نمود مراجعه شود . و فهرست آن احادیث بقرار ذیل است :

(الف) احادیث صریح و نص در اینکه حضرت قائم علیه‌السلام مانند حضرت آدم و حضرت نوح و حضرت خضر طویل العمر است (۱)

(ب) احادیث‌داله براینکه برای آنحضرت درمدت‌عمرخود ،غیبت‌واستتارطویلی

---

(۱) درجلد سیزدهم بحارص۵۶ روایة سعیدبن جبیرقال سمعت سیدالعابدین (ع) یقول فی القائم مناسنن من سنن‌الانبیاء سنة من آدم وسنة من نوح وسنة من ابراهیم و سنة من موسی‌وسنة من عیسی وسنة من ایوب وسنة من محمد (ص) فاما من آدم ونوح فطول‌العمر واما من ابراهیم فخفاء الولادة (المولد) واعتزال‌الناس واما من‌موسی فالخوف والغیبة و اما من عیسی فاختلاف الناس فیه واما من ایوب فالفرج بعدالبلوی واما من محمد(ص) فالخروج بالسیف. ودر ص۵۷ روایة سدیرالصیر فی عن ابیعبدالله جعفربن محمد (ع) فی روایة مفصلة (الی ان قال) قال انی نظرت فی‌کتاب‌الجفرصبیحة هذا الیوم وهوالکتاب‌المشتمل علی علم‌المنایا والبلایا والرزایاء وعلم ماکان وما یکون الی یوم‌القیمة الذی خص‌الله تقدس اسمه به محمدا والائمة من بعده علیه و علیهم السلام وتاملت فیه مولد قائمنا وغیبته‌وابطاؤه و طول عمره و بلوی المؤمنین به من بعده فی ذلك الزمان وتولدالشکوك فی قلوبهم من طول غیبته‌وارتداد اکثرهم عن دینهم و خلعهم ربقة الاسلام من اعناقهم التی قال‌الله تقدس ذکره وکل انسان الزمناه طائره فی‌عنقه یعنی‌الولایة فاخذتنی‌الرقة واستولت علی‌الاحزان فقلنا یابن رسول‌الله کرمنا و شرفنا باشتراکك ایانا فی بعض ما انت تعلمه من علم ذلك قال ان‌الله تبارك وتعالی ادارفی‌القائم‌منا ثلثة ادارها فی ثلثة من‌الرسل (الی‌ان قال) وجعل من بعد ذلك عمرالعبد الصالح اعنی الخضردلیلا علی‌عمره‌الخبر . ودرص۵۸ روایة‌الحسن‌بن محمدبن صالح البزازقال سمعت‌الحسن‌بن علی‌العسکری یقول ان ابنی‌هوالقائم من بعدی وهوالذی یجری فیه سنن‌الانبیاء بالتعمیروالغیبة حتی تقسو قلوب لطول الامد ولا یثبت علی‌القول به الامن کتب الله عزوجل فی قلبه الایمان و ایده بروح منه . و امثال ذلك از روایات داله بر طول عمر آنحضرت .

است بقسمیکه کثیری از مردم درریب وشك افتاده بلکه مرتداز دین میشوند(١) وبدیهی است که چنین کسی باید طویل العمر بوده باشد.

---

(١) در ص٢٧ روایة عبدالعظیم الحسنی عن ابیجعفر الثانی عن آبائه عن امیرالمؤمنین ع قال للقائم منا غیبة امدها طویل کانی بالشیعة یجولون جولان النعم فی غیبته یطلبون المرعی فلا یجدونه الا فمن ثبت منهم علی دینه لم یقس قلبه لطول امد غیبة امامه فهو معی فی درجتی یوم القیمة ثم قال (ع) ان القائم منا اذا قام لم یکن لاحد فی عنقه بیعة فلذلك تخفی ولادته و یغیب شخصه. وروایةالحسین بن خالد عن الرضا (ع) عن آبائه عن امیرالمؤمنین (ع) انه قال للحسین ع التاسع من ولدك یا حسین هوالقائم بالحق المظهرللدین الباسط للعدل قال الحسین (ع) فقلت یا امیرالمومنین وان ذلك لکائن فقال(ع) ای والذی بعث محمدا بالنبوة واصطفاه علی جمیع البریة ولکن بعد غیبة وحیرة لاتثبت فیها علی دینه الا المخلصون المباشرون لروح الیقین الذین اخذهم الله میثاقهم بولایتنا وکتب فی قلوبهم الایمان وایدهم بروح منه. و درص ٣٧ روایة یونس بن عبدالرحمن قال دخلت علی موسی بن جعفر(ع) فقلت له یابن رسول الله (ص) انت القائم بالحق فقال انا القائم بالحق ولکن القائم الذی یطهر الارض من اعداء الله ویملاها عدلا کما ملئت جورا هوالخامس من ولدی له غیبة یطول امدها خوفا علی نفسه یرتد فیها اقوام ویثبت فیها آخرون ثم قال طوبی لشیعتنا المتمسکین بحبنا فی غیبة قائمنا الثابتین علی موالاتنا والبرائة من اعدائنا اولئك منا ونحن منهم قدرضوا بنا ائمة ورضینا بهم شیعة وطوبی لهم هم والله معنا فی درجتنا یوم القیمه. ودرص ٣٩ روایة الصقر بن ابی دلف قال سمعت ابا جعفر محمدبن علی الرضا «ع» یقول الامام بعدی ابنی علی امره امری و قوله قولی وطاعته طاعتی والامام بعده ابنه الحسن امره امرابیه و قوله قول ابیه وطاعته طاعة ابیه ثم سکت فقلت له یابن رسول الله فمن الامام بعدالحسن فبکی بکاء شدیدا ثم قال ان من بعدالحسن ابنه القائم بالحق المنتظر فقلت له یابن رسول الله و لم سمی القائم قال لانه یقوم بعد موت ذکره وارتداد اکثر القائلین بامامته فقلت له ولم سمی المنتظر قال ان له غیبة یکثر ایامها و یطول امدها فینتظر خروجه المخلصون وینکره المرتابون ویستهزی به الجاحدون ویکذب فیها الوقاتون ویهلك فیها المستعجلون وینجو فیها المسلمون. وروایة موسی بن جعفر البغدادی قال سمعت ابامحمدالحسن بن علی(ع) یقول کانی بکم وقد اختلفتم بعدی فی الخلف منی اما ان المقر بالائمه بعد رسول الله المنکر لولدی کمن اقر بجمیع انبیاءالله ورسله ثم انکر نبوة محمد رسول الله (ص) والمنکر لرسول الله کمن انکر جمیع الانبیاء لان طاعة آخرنا کطاعة اولنا والمنکر لاخرنا کالمنکر لاولنا اما ان لولدی غیبة یرتاب فیها الناس الا من عصمه الله عزوجل. ودرص٤٠ روایة احمدبن اسحق قال سمعت ابا محمدالحسن بن علی العسکری(ع) یقول الحمدلله الذی لم یخرجنی من الدنیا حتی ارانی الخلف من بعدی اشبه الناس برسول الله «ص» خلقا وخلقا یحفظه الله تبارك وتعالی فی غیبته ثم یظهره فیملاء الارض عدلا وقسطا کما ملئت جوراوظلما. ودرص١٢٨ روایة حنان بن سدیر عن ابیه عن ابیعبدالله ع قال ان للقائم (ع) منا غیبة یطول امدها الخبر.

(ج) احادیثی که دال است بر اینکه آنحضرت نهمین از اولاد حسین بن علی علیه السلام وهفتمین از اولاد باقر علیه السلام وششمین از اولاد صادق علیه السلام و پنجمین از اولاد کاظم علیه السلام وچهارمین از اولاد رضا علیه السلام وسومین از اولاد محمد بن علی الجواد علیه السلام وابن الحسن العسکری علیه السلام (ونحواینها) میباشد (۱)

---

(۱) درص۳۳ روایة عبدالرحمن بن الحجاج عن جعفر بن محمد عن ابیه عن ابیه علی بن الحسین قال قال الحسین بن علی(ع) فی التاسع من و لدی سنة من یوسف و سنة من موسی بن عمران و هو قائمنا اهل البیت یصلح الله تبارك وتعالی امره فی لیلة واحدة . وروایة عبدالرحمن بن سلیط قال قال الحسین بن علی «ع» منا اثنی عشر مهدیا اولهم امیرالمؤ منین علی بن ابیطالب وآخرهم التاسع من ولدی وهوالامام القائم بالحق یحیی الله به الارض بعد موتها ویظهر به دین الحق علی الدین کله ولو کره المشرکون له غیبة یرتد فیها اقوام ویثبت علی الدین فیها آخـرون فیوذون ویقال لهم متی هذا الوعدان کنتم صادقین اما ان الصابر فی غیبته علی الاذی والتکذیب بمنزلة المجاهد بالسیف بین یدی رسول الله(ص) . ودرص۳۵ روایة ابیحمزة الثمالی قال کنت عند ابیجعفر محمدبن علی الباقر ع فقال فی حدیث : یا باحمزة من المحتوم الذی حتمه الله قیام قائمنا فمن شك فیما اقول لقی الله وهو کافر به ثم قال بابی وامی المسمی باسمی والمکنی بکنیتی السابع من بعدی بابی یملاء الارض عدلا کما ملئت ظلماوجورا الخبر . وروایة صفوان بن مهران عـن الصادق (ع) انه قال من اقر بجمیع الائمة (ع) وجحدالمهدی کان کمن اقر بجمیع الانبیاء وجحد محمدا (ص) نبوته فقیل له یا بن رسول الله فمن المهدی من ولدك قال الخامس من ولدالسابع یغیب عنکم شخصه ولا یحل لکم تسمیته . ودر ص ۳٦ روایة المفضل بن عمر قال دخلت علی سیدی جعفر بن محمد (ع) فقلت یا سیدی لوعهدت الینا فی الخلف من بعدك فقال لی یا مفضل الامام من بعدی ابنی موسی والخلف المامول المنتظر م ح م د بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی . وروایة السید بن محمد الحمیری فی حدیث قلت للصادق(ع) یابن رسول الله قدروی لنا اخبار عن آبائك فی الغیبة وصحة کونها فاخبرنی بمن تقع فقال (ع) ستقع بالسادس من ولدی وهوالثانی عشر من الائمة الهداة بعد رسول الله (ص) اولهم امیرالمومنین علی بن ابیطالب وآخرهم القائم بالحق بقیة الله فـی ارضه صاحب الزمان و خلیفة الرحمن الخبر . وروایة ابی بصیر عن الصادق (ع) فی حدیث فقلت له یابن رسول الله ومن القائم منکم اهل البیت فقال یا بابصیر هوالخامس من ولدی ابنی موسی ذلك ابن سیدة الاماء یغیب غیبة یرتاب فیها المبطلون ثم یظهره الله عزوجل فیفتح علی یدیه مشارق الارض و مغاربها وینزل روح الله عیسی بن مریم فیصلی خلفه وتشرق الارض بنور ربها ولا تبقی فی الارض بقعة عبد فیها غیرالله عز وجل الاعبد الله فیها ویکون الدین کله لله ولوکره المشرکـون . ودرص۳۸ روایة دعبل بن علی الخزاعی عن علی بن موسی الرضا(ع) فی حدیث قال (ع) فهل تدری من هذا الامام و متی یقوم فقلت لا

بقیه در صفحه بعد

و بدیهی است که چنین کسی اگر قیام و ظهورش در مثل سنه ۱۲۶۰ هجری (یعنی سنهٔ قیام سید باب) یا بعد آن واقع شود قطعاً طویل العمر درواقع باید باشد .

از این سه دسته احادیث عین بیست حدیث را بانام و نشانی ولی بدون ترجمه برای اختصار کتاب ، در پاورقی نقل نموده‌ایم و بیشتر ازاین درجلد دوم همین کتاب که عمده بمنظور ذکرمدارك واحادیث برای اعتقادات شیعه در باب موعود منتظر است، نقل خواهیم نمود انشاءالله تعالی.

(د) احادیثی که صریح است در اینکه آنحضرت در موقع ظهور بحسب سن وواقع شیخ کبیروطویل العمر میباشد ولیّ بحسب صورت وظاهر، قادرمتعال اوراشاب و جوان ودون چهل سال می نمایاند(۱) .

بقیه از صفحه قبل

یامولای الا انی سمعت بخروج امام منکم یطهرالارض من الفساد ویملاها عدلاکما ملئت جورا فقال یا دعبل الامام بعدی محمد ابنی وبعد محمد ابنه علی وبعد علی ابنه الحسن و بعدالحسن ابنه الحجة القائم المنتظر فی غیبته المطاع فی ظهوره لولم یبق من الدنیا الایوم واحد لطول الله ذلك الیوم حتی یخرج فیملا ها عدلا کما ملئت جورا واما متی فاخبار عن الوقت ولقد حدثنی ابی عن ابیه عن آبائه عن علی(ع) ان النبی (ص) قیل لـه یا رسول الله متی یخرج القایم من ذریتك فقال مثله مثل الساعة لا یجلیها لوقتها الا هو ثقلت فی السموات والارض لا یاتیکم الا بغتة . ودرص ۳۹ روایة عبدالعظیم الحسنی قال دخلت علی سیدی محمد بن علی و انا اریدان اساله عن القائم اهوالمهدی اوغیره فابتدانی فقال یا ابا القاسم ان القائم منا هوالمهدی الذی یجب ان ینتظرفی غیبته ویطاع فی ظهوره وهوالثالث من ولدی والذی بعث محمدا بالنبوة و خصنا بالامامة لولم یبق من الدنیاالایوم واحد لطول الله ذلك الیوم حتی یخرج فیملا الارض قسطا وعدلاکما ملئت جورا وظلما الخبر .

(۱) درجلدسیزدهم بحارص ۳۳ روایة ابی سعیدعقیصاء قال لماصالح الحسن بن علی(ع) معویة بن ابی سفیان دخل علیه الناس فلامه بعضهم علی بیعته فقال علیه السلام ویحکم ما تدرون ماعلمت والله الذی علمت خیرلشیعتی مما طلعت علیه الشمس او غربت الا تعلمون اننی امامکم مفترض الطاعة علیکم واحدسیدی شباب اهل الجنة بنص من رسول الله (ص) قالوابلی قال اماعلمتم ان الخضر (ع) لما خرق السفینة وقتل الغلام واقام الجدارکان ذلك سخطاً لموسی بن عمران (ع) اذخفی علیه وجه الحکمة فیه وکان ذلك عندالله حکمة و صوابا اماعلمتم ان مامنا احدالا ویقع فی عنقه بیعة لطاغیة زمانه الاالقائم الذی یصلی روح الله عیسی بن مریم خلفه فان الله عزوجل یخفی ولادته ویغیب شخصه

بقیه در صفحه بعد

از این احادیث دستهٔ چهارم نیز عین چهار حدیثرا بانام و نشانی و بتمامی در پاورقی آورده‌ایم و اینك در متن باختصار ترجمه میشود :

در روایت ابی سعید از حسن بن علی علیه السلام است که فرمود: آیا ندانسته‌اید که ازما اهل بیت کسی نیست که بیعت سلطان طاغی زمانش در گردن وی نباشد مگر قائمی که روح‌الله عیسی بن مریم در پشت سرش نماز میکند پس همانا خدای عز وجل ولادت او را مخفی و شخصش را غایب میگرداند تا اینکه بیعتی در گردن او برای احدی نباشد زمانیکه خروج فرماید ، او نهمین از اولاد برادرم حسین پسر سیدهٔ زنان است طولانی میکند خداوند عمر او را در غیبتش سپس اورا بقدرت

بقیه از صفحه قبل

لئلا یکون لاحدفی عنقه بیعة اذاخرج ذاك التاسع من ولداخی الحسین ابن سیدة النساء یطیل الله عمره فی غیبته ثم یظهره بقدرته فی صورة شاب ابن دون اربعین سنة ذلك لیعلم ان الله علی کل شئی قدیر . ودر صفحه ٥٧ روایة محمد بن مسلم قال دخلت علی ابی جعفر(ع) وانا اریدان اسئله عن القائم من آل محمد(ص) فقال لی مبتدئا یا محمد بن مسلم ان فی القائم من آل محمد (ص) شبها من خمسة من الرسل یونس بن متی و یوسف بن یعقوب وموسی وعیسی ومحمد صلوات الله علیهم فاما شبهه من یونس فرجوعه من غیبته وهو شاب بعد کبر السن واما شبهه من یوسف بن یعقوب فالغیبة من خاصته وعامته واختفاؤه من اخوته واشکال امره علی ابیه یعقوب (ع) مع قرب المسافة بینه و بین ابیه واهله وشیعته واما شبهه من موسی فدوام خوفه وطول غیبته وخفاء ولادته و تعنت شیعته من بعده بما لقوا من الاذی والهوان الی ان اذن الله عزوجل فی ظهوره و نصره وایده علی عدوه و اما شبهه من عیسی فاختلاف من اختلف فیه حتی قالت طائفة منهم ماولد وقالت طائفة مات وقالت طائفة قتل وصلب و اما شبهه من جده المصطفی(ص) فخروجه بالسیف وقتله اعداء الله و اعداء رسوله (ص) والجبارین والطواغیت و هانه ینصر بالسیف والرعب و انه لاترد له رایة وان من علامات خروجه خروج السفیانی من الشام وخروج الیمانی وصیحة من السماء فی شهر رمضان و مناد ینادی باسمه واسم ابیه . ودر صفحه ١٧٤ روایة الهروی قال قلت للرضا(ع) ماعلامة القائم(ع) منکم اذاخرج قال علامته ان یکون شیخ السن شاب المنظر حتی ان الناظر الیه لیحسبه ابن اربعین سنة او دونها وان من علامته ان لایهرم بمرور الایام واللیالی علیه حتی یاتی اجله . ودر صفحه ١٨٣ روایة الریان بن الصلت قال قلت للرضا(ع) انت صاحب هذا الامر فقال انا صاحب هذا الامر ولکنی لست بالذی املاها عدلا کما ملئت جورا و کیف اکون ذاك علی ماتری من ضعف بدنی وان القائم هوالذی اذاخرج کان فی سن الشیوخ ومنظر الشباب قویاً فی بدنه حتی لومد یده الی اعظم شجرة علی وجه الارض لقلعها ولو صاح بین الجبال لتدکدکت صخورها یکون معه عصا موسی وخاتم سلیمان ذاك الرابع من ولدی یغیبه الله فی ستره ماشاءالله ثم یظهره فیملاء به الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا وظلما .

خود در صورت جوانی کمتر از چهل ساله ظاهر میکند تا اینکه دانسته و معلوم شود که همانا خدای تعالی بر هر چیز قادر است .

(پس امثال گلپایگانی که وجود امام زمان طویل العمر و جوان بیش از هزار ساله را استغراب و استهزاء میکنند بدانند که در حقیقت آنان خدا را نشناخته اند و قدرت اورا استهزاء و انکار مینمایند) .

و در روایت محمد بن مسلم از ابیجعفر امام باقر عليه السلام است که فرمود :همانا در قائم از آل محمد (ص) شباهتی از پنج پیغمبر است تا اینکه فرمود و اما شباهتش بیونس پس رجوع اوست از غیبتش در حالیکه او جوان است بعد از کبر سن .

و در روایت هروی از حضرت رضا عليه السلام است که فرمود : علامت قائم زمانی که خروج میکند این است که شیخ السن و شاب المنظر است حتی اینکه ناظر باو گمان میکند که او چهل ساله یا کمتر از چهل ساله است و همانا از علامتش این است که بمرور ایام ولیالی پیروشکسته نمیشود تا رسیدن اجلش.

و در روایت ریان بن صلت نیز از حضرت رضا عليه السلام است که باو فرمود : من صاحب این امرم ولکن نیستم آنکسیکه پر میکند زمین را از عدل همچنانکه پر شده باشد از جور و چگونه او باشم با این ضعف بدن که در من مشاهده میکنی و همانا قائم کسی است که هنگام خروجش در سن پیران و منظر جوانان باشد .

این چهار دسته احادیث قطعاً بحد تواتر است که هر منصف بیغرضی را موجب قطع و علم است باین که مدارك مذهب و ائمه شیعه علیهم السلام موعود منتظر یعنی حضرت قائم عليه السلام را طویل العمر معرفی فرموده اند گرچه درموقع قیام وظهور بصورت جوان میباشد .

بنا براین بقاعده اینکه احادیث یفسر بعضها بعضا و بقاعده اینکه کلام متشابه باید ارجاع بمحکمات و نصوص گردد و بقاعده اینکه معانی روایات آحاد در صورت امکان باید حمل بمعانی روایات متواتره گشته و گرنه درمقابل قطعیات باید الغاء وطرح شود .

و خلاصه چون درهر مطلبی خاصه در اعتقادیات عقلا نباید بمجرد محتملات

دست از علمیات و قطعیات کشید پس در بارهٔ تعیین سن حضرت قائم ؑ باید مدلول و مفاد همین روایات متواتره مرجع قرار گیرد .

و روایات آحادی که در بادی نظر مخالف آنها دیده شود و دلالت کند مثلا بر اینکه آنحضرت شاب یا بالخصوص درموقع خروج وقیام شاب وجوان است (چون حدیث اول ودوم وچهارم از احادیث مورد تمسك گلپایگانی) و یادلالت کند بر اینکه آنحضرت دون چهل وپنجسال است یا متجاوز از چهل نیست (چون حدیث سوم وپنجم از احادیث مورد تمسك گلپایگانی) اگر نگوئیم که در این احادیث قطعا بیان بحسب صورت و ظاهر مراد است نه بیان سن و عمر واقعی آنحضرت لا اقل اینمعنی را در آنها می توان احتمال داد بنا بر این استدلال گلپایگانی صحیح نیست .

خوانندگان محترم خوب توجه فرمایند، اولا: ببیاناتی که تا اینجا نمودیم معلوم شد استدلال گلپایگانی باین پنج حدیث بکلی ازدرجه اعتبار ساقط است واین احادیث بر اینکه موعود منتظر در موقع ظهور وقیام باید بحسب واقع در سن شباب وجوانی باشد ابداً دلیل نخواهند بود .

و ثانیا : برفرض اینکه مقتضای احادیث چنین میبود که موعود منتظر بحسب سن واقعی شاب و جوان است و علیمحمد باب هم در خارج البته جوان بوده این احادیث چگونه دلیل میشدند بر اینکه علیمحمد مزبور همان موعود منتظر بوده است ؟ .

اقلا مثل مشهور اینگونه موارد را غفلت نباید نمود که گفته میشود « هر گردوئی گرد است نه هر گردی گردو است .» وفراموش نشود که گلپایگانی همین احادیثرا با اینگونه دلالاتشان ، در فرائد از اقوی واظهر براهین خود برمدعایش قلمداد نموده است ، راست است او بهتر از این استدلالات دلیل برمدعای باطل خود نداشته است .

و ثالثاً: حدیث حکم بن ابی نعیم در بین پنج حدیث مزبور دلالت دارد بر اینکه آنحضرت صاحب سیف است واعداء خدا را میکشد و آنحضرت دراسب سواری و

بر پشت اسب از همه ائمه سبکتر و چابك و چالاکتر است و علیمحمد که دارای این اوصاف نبوده پس این حدیث دلیل بر علیه او خواهد بود.

آری این شیطنت از ابوالفضل گلپایگانی در اینمورد تازگی ندارد ، بحدیثی که بر علیه مدعای اوست تمسك جسته و در اطراف آن هیاوهو میکنند.

و تاویل سیف به سیف بیان که ایشان در اینگونه احادیث میکنند تاویلی است غیر جائز چون خروج از مدلول ظواهر الفاظ است بدون شاهد و بیان بلکه خلاف نصوصی است (که در محل خود خواهد آمد انشاء الله تعالی) که از آنها استفاده میشود که مراد از این سیف قطعا شمشیر فلزی خاتم انبیاء و مراد از قتل ، ریختن همان خون دشمنان خدا ست درخارج .

چنانکه حدیث ششمی ایشان یعنی روایت یحیی بن سالم ازحضرت ابیجعفر عليه السلام (که فرموده : ان صاحب هذا الامر اصغرنا سنا واجملنا شخصا قلت متی یکون قال اذا سارت الرکبان ببیعة الغلام فعند ذلك یرفع کل ذی صیصة لواء) نیزدلیل برعلیه مدعای اوست زیرا معنی کلام ابیجعفر عليه السلام در حدیث این است که صاحب این امر سنش از همه ما ائمه کمتر باشد،ودر بین ائمهٔ امام نهم حضرت جواد درسن نه سالگی از طرف حق تعالی بامامت منصوب و دربیست و پنجسالگی فوت نموده است پس صاحب الامر عليه السلام باید از حضرت جوادهم سناً کمتر باشد و علیمحمد چنین نبوده چون در سن بیست و پنجسالگی تازه بزعم خود قائم بامر بوده است آری اینحدیث دلیل بر مدعای مسلمانها است که میگویند حجة بن الحسن درسن چهار پنج سالگی در موقع فوت حضرت عسکری عليه السلام بامامت منصوب شده است .

پس در اینحدیث که راجع بسن حضرت صاحب الامرفرموده اند او اصغرما ائمه است باعتبار بدو امامت وخلافت الهی آنحضرت است که در سن چهار پنجسالگی بوده است وتعبیر غلام هم در همین حدیث که از آنحضرت شده (ولو هنگام ظهور او و بیعت مردم باشد) باعتبار همان بدو امامت اوست والف و لام (الغلام) الف ولام عهد است .

واز اینجا معلوم شد درهر حدیثی که اطلاق صبی ویا غلام بر آنحضرت شده نیز باعتبار همان بدو امامت وخلافت او بوده است مانند اینکه در ص ۱۲۸

بحار الانوار است در روایة ابان وغیره عن ابیعبدالله علیه السلام قال‌قال رسول الله صلی الله علیه و آله لابد للغلام من غیبة الخبر. ودر ص ۱۲۹ در روایة زرارةقال سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ان للغلام غیبة قبل ظهوره الخبر .

خوانندگان محترم ملاحظه فرمایند چگونه ابوالفضل طرار مکار تجری نموده وباحادیثی که‌دلیل بر علیه مدعای اوست بدروغ وپشت هم اندازی‌استدلال برای مدعای باطل خود کرده ویکمشت مردم نادانرا فریفته واغوا نموده است.

دوباره میگویم : بدو قائمیت وصاحب الامری سید باب بزعم خودشان که درسن بیست وپنجسالگی بوده پس چگونه اطلاق اصغر ائمه (با اینکه حضرت جواد درنه سالگی قائم وصاحب الامر شده وبه بیست و پنجسالگی از دنیا رفته است) ویا صبی وغلام که بمعنی کودك است (۱) بروی صحیح باشد .

استدلال گلپایگانی بحدیث ام هانی ثقفیه

گلپایگانی بحدیث‌ام‌هانی ثقفیه‌در بحار نیز استدلال نموده‌میگوید :«قالت غدوت علی سیدی‌محمدبن‌علی الباقر علیهما السلام فقلت له یا سیدی آیة فی کتاب‌الله عزوجل عرضت بقلبی اقلقتنی واسهرتنی قال فاسالنی یا امهانی قلت قول الله عزوجل فلا اقسم بالخنس الجوار الکنس قال نعمت المسالة سالتنی یا ام هانی هذا مولود فی آخر الزمان هو المهدی من هذه العترة تکون له حیرة وغیبة یضل فیها اقوام و یهتدی فیها اقوام فیا طوبی‌لك ان ادرکته‌ویا طوبی لمن‌ادرکه . یعنی ام هانی ثقفیه روایت کرده است که بامدادی خدمت‌حضرت باقر علیه السلام مشرف شدم وعرض کردم یا سیدی‌آیهٔ از کتاب الله برقلب‌من وارد شده‌است ومرا مضطرب کرده واز‌خواب بازداشته فرمود بپرس آنرا یاام‌هانی گفتم قول خداوند عزوجل که فرموده است فلا اقسم بالخنس الجوار الکنس فرمود نیکو مسئله سئوال نمودی یا امهانی این کسی است که در آخر الزمان متولد شود واو مهدی این عترت است و او را حیرتی وغیبتی است که در آن گروهی گمراه میشوند و گروهی هدایت یابند پس خوشا بحال تو اگر دریابی اوراوخوشا بحال کسیکه اورا دریابد».

مقصود گلپایگانی از ذکر اینحدیث درمقام استدلال بر مدعایش لابد این

---

(۱) در مجمع البحرین : الغلام الابن الصغیر . ـ در صراح اللغة : غلام بالضم کودك .

است که چون از اینحدیث استفاده میشود که مهدی موعود مولود در آخرالزمان است پس برسید باب که متولد ۱۲۳۵ هجری بوده منطبق میگردد نه بر معتقد مسلمانها که مهدی موعود را ابن الحسن العسکری متولد حدود سنه ۲۵۵ هجری میدانند.

جواب استدلال گلپایگانی بحدیث ام هانی

مقدمتاً میگویم بعضی را عقیده چنین بوده که مهدی موعود همان عیسی بن مریم علیه السلام است که قبل از خاتم انبیاء بدنیا آمده و سپس غیبت ازمردم نموده ودر آخر الزمان مجددا ظهور کرده و باصلاح جهان قیام مـی نماید و از اینجهت است که شیخ ابوعبدالله محمدبن یوسف بن محمد الشافعی (برحسب نقل بحار) در کتاب کفایة الطالب در مناقب علی بن ابیطالب باب یازدهم آنرا اختصاص باینمطلب داده که مینویسد الباب الحادی عشرفی الرد علی من زعم ان المهدی هوالمسیح بن مریم وچنانکه از کلمات ایشان معلـوم میشود قـائلین باینقول حتی حدیثی هم جعل نموده و نسبت بخاتم انبیاء صلی الله علیه وآله داده اند که لامهدی الاعیسی بن مریم وشیخ مزبور در مقام رد اینقول ازجمله روایتی ازعلی بن ابیطالب علیه السلام نقل میکند که قال علیه السلام قلت یا رسول الله امنا آل محمد المهدی ام من غیرنا فقال رسول الله لابل منا (الخبر) یعنی علی علیه السلام میگوید گفتم ای رسول خدا آیا از ما آل محمد است مهدی یا از غیر ما است فرمود نه بلکه ازما است .

واینك در مقام جواب استدلال گلپایگانی میگویم : امـا بحسب عقیـدهٔ اهل بهاء که پس از گذشتن هزار سال دیگر از زمان حسینعلی بهاء بازهم مظهر امری از جانب خدا پیدا خواهد شد بلکه بهمین قسم بعد از آنهم باز ظهورات آخری الی مالا نهایة خـواهد بود پس سنوات تولـد سید باب هم آخـر الزمان نخواهد بود .

و اما بحسب عقیدهٔ ما مسلمانها که محمدبن عبدالله صلی الله علیه وآله خاتم انبیاء است بنابراین ازسنوات پیدایش آنحضرت را ببعد میتوان آخر الزمان گفت واز اینجهت آنحضرت را هم پیغمبر آخر الزمان گفتند و بنابراین ابن الحسن العسکری هم مولود آخرالزمان خواهد بود .

و مراد از کلام امام باقر علیه السلام که در تفسیر الخنس الجوار الکنس فرموده

هذا مولود فی آخرالزمان هوالمهدی من هذه‌العترة ، قویاً این‌است که معنی و مصداق حقیقی الخنس الجوار الکنس مهدی موعود است و اومولود در ازمنهٔ سابقه بر زمان خاتم انبیاء و از عترت پیشینیان که قبل از خاتم انبیاء در دنیامتولد شده باشد (مثلا عیسی بن مریم چنان که بعضی توهم نموده اند) نیست بلکه‌اومولود درآخرالزمان (یعنی‌ازمنه نبوت خاتم انبیاء) ومهدی‌ازاین‌عترت(یعنی‌عترت وذریة خاتم انبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) میباشد .

پس حدیث مزبور بدون شبهه برمعتقد مسلمانها نیزمنطبق میگردد .

بلکه چون خنوس و کنوس مصدر الخنس والکنس برحسب لغت بمعنی‌پس رفتن و پنهانی واختفاء است‌وامام‌باقر علیه‌السلام نیزدرحدیث‌فرموده که‌له‌حیرة وغیبة از اینجهت انطباق‌حدیث‌تنها برمعتقد مسلمانها تأیید میگردد .

بالاتر از این درجلد سیزدهم کتاب بحار ص۳٤ بعد از این حدیث بفاصله یکحدیث ، حدیث دیگری است‌ازهمین ام هانی ازامام باقر علیه‌السلام که در تفسیرهمین آیه فلا اقسم بالخنس الجوار الکنس‌میفرماید بعین‌عبارت : «یا ام هانی امام‌یخنس نفسه حتی ینقطع‌عن الناس علمه سنة ستین وماتین ثم‌یبدو کالشهاب الواقد فی‌اللیلة الظلماء الخبر» یعنی ای‌ام هانی (معنی ومصداق حقیقی در الخنس‌الجوار الکنس) امامی است که پنهان میکند خودش را تا که منقطع شود از مردم علم باو (یعنی اورادرخارج بشخصه نشناسندو ندانند که کیست‌و کجااست)درسنه ۲٦۰ ، سپس ظاهر میشود مانند کوکب درخشان در شب تاریك .

خوانندگان محترم خوب ملاحظه فرمایند تفسیر الخنس الجوار الکنس که در ایندو حدیث شریف به مهدی وامام موعود شده است بحسب مدلول همین دو حدیث آنحضرت مولود در آخر الزمان قبل از سنه۲٦۰ هجری میباشد وسنه۲٦۰ بدو غیبت اوست پس این دلیل صریح برمعتقد مسلمانها وعلیه معتقدات اهل بهاء خواهد بود .

آیا ابو الفضل گلپایگانی این حدیث دوم را در ذیل حدیث اول دربحار بفاصله چند خط ندیده که نامی ازآن نبرده واشاره‌ای بدان ننموده است حاشا و کلا . نمیدانم بر اعمال این اهریمن‌صفت چه نامی بنهم .

استدلال گلپایگانی بخطبهٔ حضرت امیر علیه السلام

باز از استدلالات گلپایگانی استدلال بجمله‌ای در یکی از خطبات حضرت امیر علیه السلام است، میگوید: «واما احادیثی که بصراحت دال است بر اینکه مطلع این دو نیر اعظم (مرادش باب و بهاء است) بلاد شرقیه است ومحل ارتفاع ندای قائمیت مکه معظمه ومحل قیام‌وارتفاع ندای ظهور ثانی مدینه منورهٔ عکا واراضی مقدسهٔ سوریه‌بسیار است ازجمله مرحوم مجلسی علیه الرحمه در غیبت بحاراز جملهٔ خطب حضرت‌امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده است که آنحضرت‌فرمود ولو ذاب مافی ایدیهم لقد دنی التمحیص للجزاء و کشف الغطاء وانقضت المدة وازف‌الوعد وبدالکم النجم من قبل المشرق واشرق‌لکم قمرکم‌کاملا کلیلة تم‌فاذا استبان‌ذلك فراجعو التوبة وخالفوا الحوبة واعلموا انکم ان اطعتم طالع المشرق سلك بکم منهاج رسول الله صلی الله علیه و آله فتداویتم من الصمم‌واستشفیتم من البکم ونبذتم الثقل الفادح عن‌الاعناق فلا یبعدالله الامن من ابی الرحمة و فارق العصمة و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون واین خطبهٔ مبارکه دربیان این مطلب است که خلافت پس از صعود آنحضرت ببنی امیه انتقال یابد تا آنکه میفرماید پس چون آنچه در دست ایشان است بگدازد هر آینه وقت تمحیص و امتحان خلق برای جزا نزدیك گردد و پرده‌هابرداشته شود ومدت انقضاءیابد ووعدهٔ الهیه نزدیك‌شود وستارهٔ شما ازبلاد شرقیه طلوع‌فرماید وماه شما مانند بدر بتابد(وچون ظاهر شد این‌امر پس رجوع بتوبه ومخالفت گناه کنید) وبدانید که‌اگرشماآن‌نجمی را که از شرق‌طالع‌میشود اطاعت نمائید با شما بر نهج رسول الله صلی الله علیه و آله سلوك خواهد فرمود پس از مرض کری وناشنوائی مداوا خواهید شد واز گنگی وبی زبانی شفا خواهید یافت وبار سنگین را از گردن فرو خواهید نهاد پس دور نمیفرماید خداوند مگر نفسی‌را که از ترحم ابا کند واز عصمت و پاکدامنی دوری جوید الی آخر قوله علیه السلام و این خطبهٔ فصیحه صریحست که آن نیر سعادت یعنی‌موعود امت از جانب مشرق ظهور خواهد فرمود وبر نهج حضرت رسول بتشریع شرع جدید قیام خواهدنمود ومقصود این نیست که آنحضرت بشریعت اسلامیه عامل خواهد شد چو که‌جمیع ائمهٔ هدی بشریعت‌حضرت خاتم‌الانبیاء عامل بودندوبقدر ذرهٔ ازظاهر شرع‌اسلامی

تجاوز نمیفرمودند این تخصیص مقصود از آن قیام بدعوت جدیده وتشریع شریعت تازه است .»

جواب استدلال گلپایگانی بخطبهٔ حضرت امیر عليه السلام

این خطبه در ص۲۸ جلدسیزدهم بحار نقل از کتاب ارشاد است ، در عبارت خطبه جملهٔ (و بدالکم النجم من من قبل المشرق) ترجمه‌اش این است : (و ظاهر میشود برای شما ستاره ازجانب مشرق) نه‌اینکه (ستارهٔ شما ازبلادشرقیه طلوع فرماید) چنانکه گلپایگانی ترجمه نموده وهمین‌جمله در ص ۳۱ بحار باز درخطبهٔ حضرت امیر نقل از کتاب کافی چنین است(۱) (وبدالکم‌النجم ذو الذنب من قبل‌المشرق) یعنی (ظاهر وطالع میشود برای شما ستارهٔ دنباله‌دار ازجانب مشرق) پس محتمل است مراد ازآن ، ظهور ستارهٔ مخصوصی در آسمان باشد وچنانکه مجلسی علیه الرحمه فرموده اند آن از علامات ظهور قائم عليه السلام باشد نه‌آنکه مراد ستارهٔ وجود خود حضرت قائم عليه السلام باشد وبرفرض اینکه‌مراد ، خودآنحضرت باشدجواب تطبیق گلپایگانی در اینصورت این جمله را با مقصودش همان جوابی است که نسبت بجملهٔ بعدداده میشود .

آری جملهٔ (واشرق لکم‌قمرکم) معنیش همان‌است که گلپایگانی نموده که بتابد ماه‌شما ومراد ازآن ظاهراً وجود مقدس آنحضرت است .

چنانکه جملهٔ بعد، (واعلموا انکم ان اطعتم طالع المشرق) نیزمعنیش این است که بدانید اگر شما نجم وطالع‌مشرقی‌را اطاعت‌نمائید ، ومراد از آن‌بحسب ظاهر ایضاً حضرت قائم عليه السلام است ولی مراد ازذکر مشرق محتمل است استعاره باشد نـه بلاد مشرق زمین .

---

(۱) در ص ۳۱ بحار در خطبهٔ حضرت امیر علیه السلام منقول از کتاب کافی چنین‌است: ولعمری ان لو قد ذاب ما فی ایدیهم لدنی التمحیص للجزاء وقرب الوعد وانقضت المدة وبدالکم النجم ذو الذنب من قبل المشرق ولاح لکم‌القمر المنیر فاذا کان ذلك‌فراجعوا التوبة واعلموا انکم ان اتبعتم طالع المشرق سلك بکم منهاج الرسول صلی‌الله علیه وآله فتداویتم من‌العمی والصمم والبکم وکفیتم مؤنة الطلب‌والتعسف‌ونبذتم الثقل الفادح عن الاعناق ولا یبعدالله الا من ابی‌و ظلم واعتسف واخذ مالیس له وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون .

وبر تقدیراینکه مراد ، بلاد مشرقی باشدمیگوییم : درمقام تطبیق راست است که این عنوان طالع المشرق بتنهائی که ملاحظه شود عنوان بسیار عامی است و بر مقصود گلپایگانی نیز منطبق میگردد ولی دلیل بر مراد خاص نمیتواند گردد. چنانکه نه تنها با مقصود گلپایگانی (یعنی سید باب که در شیراز طلوع و تولد نموده) تطبیق میکند بلکه بامقصود ومعتقدمسلمانها که حجة بن الحسن العسکری متولد مدینه سامره است نیز منطبق میگردد چون سامره نسبت بمکه معظمه که مرکز ومحل ارتفاع ندای قائمیت آنحضرت است در شمال شرقی قرار گرفته است .
اما همین عنوان طالع المشرق در جملهٔ (واعلموا انکم ان اطعتم طالع المشرق سلك بکم منهاج رسول الله فتداویتم من الصمم واستشفیتم من البکم ونبذتم الثقل الفادح عن الاعناق) که ملاحظه میشود می بینیم دیگر باسید باب اصلا تطبیق نمیکند بلکه این خطبهٔ شریفه دلیل بر علیه او میگردد .

زیرامعنی و مرادجملهٔ مزبور این است : وبدانید ای‌مردم اگر شما اطاعت نمائید طالع مشرقی را سلوك ورفتار میفرماید با شما طبق سیره وشریعت اسلامیهٔ رسول خدا (ویا سلوك میدهد ومیبرد شمارا در منهاج و شریعت رسول خدا) (۱) پس، از کری و گنگی‌وبی زبانی شفا خواهید یافت و بار سنگین (بیعت واطاعت سلاطین جور را) از گردن فرو خواهید نهاد .

و مفهوم این قضیه ومقصود از این تخصیص چنین میشود : که اگر هنگام ظهور اطاعت نکردید آن طالع مشرقی را بلکه اطاعت وپیروی دیگری نمودید بچنین نتایجی نخواهید رسید . نه اینکه مفهوم این قضیه‌ومقصود از تخصیص این شود که سائر ائمه هدی بشریعت رسول خدا عامل‌نبوده‌اندتا ما ناچار شویم تاویل و تصرف در معنی سلك بکم منهاج رسول الله نموده و مقصود از آنرا بدلخواه خود قیام بتشریع شریعت تازه بگوئیم (چنانکه گلپایگانی گفته است) که هم خلاف‌معنی خود این کلام است وهم‌مخالف ضرورت ومدارك‌قطعیهٔ

---

(۱) چنانکه در بعض احادیث دیگر چون حدیث ابی بصیر در ص ۵۷ بحار از امام باقر علیه‌السلام است که فرمود در صاحب‌الامرعلیه السلام سنتی‌از موسی وسنتی‌از عیسی‌وسنتی ازیوسف وسنتی‌از محمد صلی الله علیه وآله است(تااینکه میفرماید)واماسنت ازمحمد فالقیام بسیرته وتبیین آثاره الخبر .

دین چنانکه در جلد دوم این کتاب ذکر آنمدارك خواهد آمد انشاء الله تعالی .

آری انصاف این است که این خطبهٔ شریفه همنه تنها دلیل برای مدعای گلپایگانی ابداً نیست بلکه چنانکه اشاره شد دلیل علیه اوست. و این طرار شیاد بسفسطه‌وحیله‌خواسته است که از جملهٔ اقوی واظهر براهین خود قلمداد نماید :

استدلال گلپایگانی بحدیث حارث همدانی

گلپایگانی در دنبالهٔ استدلال بخطبه میگوید : «وبر وفق بشارت این خطبهٔ مبارکه نیز مجلسی علیه‌الرحمه در کتاب غیبت بحار درباب علامات از حارث همدانی که ازمشاهیر اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است روایت فرموده است که آنحضرت فرمود المهدی اقبل جعد بخده خال یکون مبدؤه من قبل المشرق یعنی مهدی مخمور العین وپیچیده موی است ودر گونه آن حضرت خالی است ومبدء ظهورمبارکش از طرف مشرق است .»

جواب استدلال گلپایگانی بحدیث حارث

میگوییم : حدیث مزبور درص ١٦٧ کتاب غیبت بحار چنین است: (عن الحرث عن علی علیه السلام انه قال المهدی اقبل جعد بخده خال یکون مبدؤه من قبل المشرق و اذا کان ذلك خرج السفیانی فیملك قدر حمل امراة تسعة اشهر یخرج بالشام فینقاد له اهل الشام الا طوائف من المقیمین علی الحق یعصمهم‌الله من الخروج معه ویاتی المدنیة بجیش جرار حتی اذا انتهی الی بیداء المدینة خسف الله به وذلك قول الله عز وجل فی کتابه ولو تری اذ وقفوا فلافوت واخذوا من مکان قریب.) یعنی مهدی علیه السلام چشمش اقبل،وموبش پیچیده ودر گونه آن حضرت خالی است و مبدء او از طرف مشرق است وهنگام ظهورش سفیانی خروج میکند وبقدر زمان آبستن شدن‌زن که نه ماه باشد سلطنت میکند ، درشام خروج مینماید وهمهٔ اهل آنجا باو مطیع ومنقاد میشوند مگر طوائف چندی که مقیم برحقند خداوند ایشانرا از خروج با او نگه میدارد وبا لشکر جراری بمدینه میآید تا اینکه لشکر او منتهی به بیداء مدینه میشود در آنجا خداوند ایشانرا بزمین‌فرو میبرد وهمین است‌معنی قول‌خدای عزوجل در کتابش ولو تری اذ وقفوا فلا فوت واخذوا من مکان قریب .

خوانندگان محترم ملاحظه میفرمایند که گلپایگانی در این‌حدیث ، ذیل

آنرا که دلالت بر علیه مدعای او دارد (چون هنگام ظهور سید باب هرگز جریان سفیانی مذکور در حدیث در بین نبوده) حذف کرده و تنها صدر آنرا که آنهم چنانکه در جواب خطبهٔ سابق گذشت عنوان بسیار عامی است ذکر نموده و بدان بر مدعایش استدلال کرده است .

استدلال گلپایگانی باستخراجات سید عبدالوهاب شعرانی از احادیث نبوی بر حسب تفصیل شیخ ابن العربی

گلپایگانی برای اثبات حقانیت عقاید اهل بهاء بکلمات سید عبد الوهاب شعرانی وشیخ ابن العربی تمسك نموده میگوید :

« وسید عبد الوهاب شعرانی در کتاب الیواقیت و الجواهر در اوصاف این ظهور از احادیث صحیحهٔ نبویه استخراج نموده است شرحی که مفصل آن در فتوحات مکیهٔ شیخ ابن العربی است از آن جمله میفرماید که : هو اجلی الجبهة اقنی الانف اسعد الناس به اهل الکوفة یقسم المال بالسویة ویعدل فی الرعیة یاتیه الرجل ویقول یامهدی اعطنی وبین یدیه المال فیحثی له فی ثوبه ما استطاع ان یحمله یخرج علی فترة من الدین یزع الله به مالا یزع القرآن یمسی الرجل جاهلا وجبانا وبخیلا فیصبح عالماً شجاعاً کریماً الی ان قال یشهد الملحمة العظمی مادبة الله بمرج عکاء یبید الظلم واهله یقیم الدین وینفخ الروح فی الاسلام یعز الله به الاسلام بعد ذله ویحییه بعد موته . و در شان اصحاب آنحضرت میفرماید : شهداؤه خیر الشهداء وامناؤه افضل الامناء قال الشیخ وقد استوزر الله تعالی له طائفة خبائهم الله تعالی له فی مکنون غیبه اطلعهم کشفا وشهوداً علی الحقائق وما هو امر الله علیه فی عباده وهم علی اقدام رجال من الصحابة الذین صدقوا ما عاهدوا الله علیه وهم من الاعاجم لیس فیهم عربی لکن لایتکلمون الا بالعربیة لهم حافظ من غیر جنسهم ما عصی الله قط وهو اخص الوزراء الی ان قال ویقتلون کلهم الا واحد منهم ینزل فی مرج عکاء فی المادبة الالهیة التی جعلها الله مائدة للسباع والطیور والهوام . وخلاصهٔ ترجمهٔ این عبارت این است که میفرماید آن حضرت گشاده روی واقنی الانف است یعنی اعلای بینی مبارکش اندکی مرتفع است واین علامت را اصحاب علم قیافه وحکما علامت وفور عقل وفراست شمرده اند نیك بخت ترین خلق باو اهل کوفه اند مال را بالسویه قسمت میفرماید و بعدل

حکم مینماید میآید نزد او انسان وطلب عطا مینماید وآنحضرت ازمالیکه نزد او
است چندان در جامهٔ او میریزد که حمل آن را بتواند . هنگام فترت و سستی دین
خروج میفرماید وافزون از آنچه خداوند بقرآن منع و کف فرمود باآنحضرت منع
و کف مینماید یعنی بظهور آنحضرت حق جل جلاله چندان جهل وضلالت را منع و
کف خواهد فرمود که بقرآن شریف نفرمود تا باین حد که مرد در شب نادان و
کم دل وبخیل مشاهده شود وبامداد عالم وشجاع و کریم گردد یعنی بسبب ایمان
بآن حضرت جهل ناس بعلم ، وخوف وبددلی ایشان بشجاعت ، وبخل و قبض ید
شان بکرم وسخاوت مبدل شود وچه نیك منطبق است این حدیث با آیهٔ مبارکهٔ
(فرقان) اولئك یبدل الله سیأتهم حسنات وکان الله غفوراً رحیماً ، پس میفرماید آن
حضرت در مرج عکاء که مأدبه الهیه وخوان نعمت سماویه است وارده میشود وفتن و
وقایع عظیمه را مشاهده میفرماید ظلم واهل آن رابر میاندازد ودین را برپا میدارد
ودر اسلام روح میدمد وخداوند تبارك وتعالی اسلام را بآنحضرت عزت میدهد
پس از آنکه ذلیل گردد وحیوة میبخشد پس از آنکه مرده باشد پس در بارهٔ
مؤمنین واصحاب آنحضرت میفرماید شهدای او بهترین شهیدانند وامنای او نیکوترین
امنیان . وهر آینه خداوند برای موازرت ونصرت آن حضرت قومی را در پرده
غیب مکنون ومهیا داشته است که ایشان را بر سبیل مکاشفه وشهود بر حقایق و
آنچه امر الهی است بر عباد مطلع وآگاه میفرماید یعنی اصحاب آنحضرت بدون
تعلم در مدارس بحقائق دینیه آگاه میشوند وبصرف ایمان براوامر الهیه استحضار
میبابند چنانکه عبارت یمسی الرجل جاهلا وجباناً وبخیلا فیصبح عالما شجاعا کریما
بر این مطلب نیز دلالت نمود . ایشان بر اثر رجالی از اصحاب نبی ﷺ مشی
مینمایند که عهد الهی را مصدق گشتند وتمام ایشان از عجم باشند ولکن بغیر لسان
عربی تکلم نمینمایند وآنها را حافظ ونگاهبانیست از غیر جنس ایشان که هرگز
خداوند را معصیت نکرده و او مخصوص ترین وزرای مهدی است وتمام کبار
اصحاب آنحضرت کشته میشوند مگر یکی ازایشان که وارد میشود در مرج عکاء
مهمانخانهٔ که خداوند تبارك وتعالی مقرر فرموده وبرای سباع وطیور وهوام یعنی
جمیع اصناف خلق از قوی وضعیف و کبیر وصغیر مهیا داشته انتهی و این حدیث
که جمیع بشارات آن دراین ظهور اعظم وقوع یافت انسان بصیر منصف را کفایت

مینماید ولکن شك نیست که هزاران آیت و بشارت صاحبان قلوب مطبوعه را نفع نمیبخشد وان یروا کل آیة لا یؤمنون بها .

جواب استدلال گلپایگانی بکلمات شیخ ابن العربی

گلپایگانی در نقل عبارات شیخ ابن العربی محی الدین و ترجمهٔ آنها برای استدلال ، تدلیس وشیطنت نموده عبارات محی الدین را تقطیع نموده و همه آنها را که روبهم رفته تمام دلیل بر خلاف مدعا ومقصود او میشود نقل ننموده ، و در مقام ترجمهٔ آنمقدار عباراتی را هم که نقل نموده در بعضی موارد ترجمه صحیح نکرده ، و کلمهٔ (ینزل) را در جملهٔ (ویقتلون کلهم الا واحد منهم ینزل فی مرج عکا فی المأدبة الالهیة الخ) ازعبارت محی الدین ودر ترجمه‌اش اضافه نموده‌است ، بااینهمه خرابکاری باید گفت که او اهل بهاء را در این استدلال بسیار دل خوش نموده زیرا از عکاء که مسکن اخیر میرزا حسینعلی بهاء بوده در این دلیل نامی برده شده است .

کلمات محی الدین در باب سیصدوشصت وششم ازجزء سیم کتاب فتوحات مکیة است ما مقداری از عین عبارات او را از باب مذکور در پاورقی میآوریم (۱) و در اینجا باختصار بترجمه آن میپردازیم تا مطلب روشن شود .

---

(۱) فی الباب السادس والستون وثلثمائة من الجزء الثالث من کتاب الفتوحات المکیة قال : اعلم ایدناالله و ایاك ان لله خلیفة یخرج وقدامتلات الارض جورا وظلما فیملؤها قسطا وعدلا ولم یبق من الدنیا الا یوم واحد طول الله ذلك الیوم حتی یلی هذه الخلیفة من عترة رسول الله (ص) من ولد فاطمة جده الحسن (الحسین) بن علی بن ابیطالب رضی الله عنه یواطی اسمه اسم رسول الله (ص) یبایع الناس بین الرکن والمقام یشبه رسول الله (ص) فی الخلق بفتح الخاء وینزل عنه فی الخلق بضم الخاء لانه لایکون احد مثل رسول الله (ص) فی اخلاقه والله یقول فیه وانك لعلی خلق عظیم و هو اجلی الجبهة اقنی الانف اسعد الناس به اهل الکوفه یقسم المال بالسویه ویعدل فی الرعیة و یفصل فی القضیه یاتیه الرجل فیقول له یامهدی اعطنی وبین یدیه المال فیحثی له فی ثوبه مااستطاع ان یحمله یخرج علی فترة من الدین یزع الله به مالایزع بالقران یمسی الرجل جاهلا بخیلا جبانا فیصبح اعلم الناس اکرم الناس اشجع الناس (فیصبح عالما کریما شجاعا - خ) یصلحه الله فی لیلة یمشی النصر بین یدیه یعیش خمسا اوسبعا اوتسعا یقفو اثر رسول الله (ص) لایخطی له ملك یسدده من حیث لایراه یحمل الکل ویقوی الضعیف فی الحق ویقری الضیف ویعین علی نوائب الحق یفعل مایقول ویقول مایعلم و یعلم مایشهد یفتح المدینة الرومیة بالتکبیر فی سبعین الفا من المسلمین من ولد اسحق یشهد الملحمة العظمی

بقیه در صفحه بعد

میگوید : بدان همانا برای خدا خلیفه‌ای هست که خروج میکند وزمین‌را در حالیکه پر از ظلم وجور باشد ازقسط وعدل‌پرخواهد نمود ، واگر از دنیانماند مگر یکروز خداوند آنروز را طولانی کندتا اینکه این‌خلیفه که‌از عترت‌رسول خدا از اولاد فاطمه وعلی بن ابیطالب است قائم بامر شود ، نامش با نام رسول خدا موافق است ، با مردم بین رکن ومقام مبایعت‌مینماید ، در خلقت مشابه رسول خدا است ولی در اخلاق ازاو نازل زیرا احدی مانند رسول خدا در اخلاق نیست وخدا دربارهٔ رسول میفرماید وانك لعلی خلق عظیم ، آنحضرت گشاده پیشانی وبلند بینی است ، نیکبختترین خلق باو اهل کوفه اند ، مال را بالسویه قسمت میفرماید ، ودر میان رعیت بعدل رفتار نموده وفصل خصومت میکند ، شخص نزد آنجناب میآید ومیگوید ای مهدی بمن عطا فرما وآنحضرت از مالی که نزد او

بقیه ازصفحه قبل

مأدبةالله بمرج عكاء يبيدالظلم واهله يقيم‌الدين وينفخ‌الروح فی‌الاسلام يعزالاسلام به‌بعد ذله و يحيی بعد موته يصنع الجزية و يدعوالی الله بالسيف ما كان فمن ابی قتل ومن نازعه خذل يظهر من‌الدين ماهوالدين عليه‌فی نفسه مالوكان رسول‌الله (ص) حيالحكم به يرفع‌المذاهب من‌الارض فلايبقی الاالدين‌الخالص (الی ان قال) ينزل عليه عيسی بن مريم بالمنارة البيضاء شرقی‌دمشق‌بين شهرودتين متكئا علی ملكين ملك عن يمينه وملك عن يساره (الی‌ان قال)وفی زمانه يقتل‌السفيانی عند شجرة بغوطة دمشق و يخسف بجيشه فی البيداء بين المدنيةومكة حتی لايبقی‌من‌الجيش الارجل واحد من جهينة يستبيح هذا الجيش مدينة الرسول صلی الله عليه وآله ثلاثة ايام ثم يرحل يطلب مكة فيخسف الله به فی البيداء فمن كان مجبورا من ذلك الجيش مكرها يحشر علی نيته ، القرآن حاكم والسيف مبيد ولذلك ورد فی الخبران الله يزع بالسلطان‌ما لايزع بالقرآن (الی ان قال) فشهداؤه خيرٌ الشهداء وامناؤه افضل الامناء وان الله يستوزر له طائفة خبأهم له فی مكنون غيبه اطلعهم كشفا وشهودا علی‌الحقايق وما هوامرالله‌عليه‌فی‌عباده‌فبمشاورتهم يفصل مايفصل (الی‌ان‌قال) يفهم‌منطق‌الحيوان يسری عدله‌من‌الانس والجان من اسرار علم وزرائه الذين استوزرهم‌الله له‌قوله تعالی وكان حقا علينا نصرالمؤمنين وهم اقدام رجال من‌الصحابة رضی الله عنهم صدقوا ما عاهدوا الله عليه وهم من الاعاجم مافيهم عربی ولكن لايتكلمون الا بالعربية لهم حافظ ليس من جنسهم ما عصی الله قط هو اخص الوزراء وافضل الامناء (الی ان قال فی عدد وزرائه) فماهم اقل من خمسة ولا اكثر من تسعة ويقتلون كلهم الا واحد منهم فی مرج عكاء فی المأدبة الهية التی‌جعلها الله مائدة لسباع الطيور و الهوام (الی ان قال) وظهور المهدی من اشراط الساعة و يكون فتح مدنية الروم وهی القسطنطنيةالعظمی والملحمة الكبری التی هی‌المأدبة‌بمرج‌عكاء وخروج‌الدجال فی سبعة اشهر ويكون(بين) فتح القسطنطنية و خروج الدجال ثمانية عشر يوماالی‌آخر كلماته .

است چندان در جامهٔ او میریزد که بتواند آنرا حمل نماید ، هنگام فترت وسستی دین خروج میفرماید ، خداوندافزون‌ازآنچه بقرآن‌منع و کف (ازمعاصی ومنکرات) فرموده بسبب آنحضرت منع و کف خواهد فرمود ، (از برکات آنجناب چنان‌است که) مرد بشب نادان وبخیل و کم دل باشد وبامداد عالم و کریم وشجاع گردد ، خداوندامرآنحضرت‌را در یکشب اصلاح فرماید ، فتح‌وپیروزی‌در جلوی‌آنحضرت میرود ، پنج یا هفت یا نه سال زندگانی میفرماید ، اثر رسول خدارا پیروی نموده وتخطی نمیکند ، برای آنجناب ملکی هست که او را تسدید مینماید بحیثی کـه حضرت اورا نمی‌بیند ، کار سخت رامتحمل میگردد ، ضعیف در راه‌حق‌را تقویت میکند ، میهمانرا نوازش واحترام مینماید ، برمصائب و نوائب‌حق کمك میکند ، آنچه را میگوید میکند ، وآنچه را که میداند میگوید ، وآنچه را که شهادت میدهد میداند ، مدینهٔ رومیه (قسطنطنیه) را بتکبیردرمیانهٔهفتاد هزارنفرمسلمین‌از اولاد اسحق‌فتح میکند ، وقعهٔ‌بزرگ را درمرج (صحرا وچراگاه) عکاء که‌خوان نعمت خداوندی (برای سباع طیور و جانوران) خواهد بود حاضر میشود (ظاهرا مراد آن است که در مرج عکاء مقاتله‌ای بین اصحاب آنحضرت‌و کفار خواهدشد که خود آنحضرت در آنمقاتله نیز حاضر شده و کشته‌های ابدان کفار در آن صحرا بدون دفن ریخته گشته مائده وطعام الهی برای حیوانات میگردند چنانکه عبارات آتیه محی الدین دربارهٔ وزرای آنحضرت که میگوید و یقتلون کلهـم الاواحد منهم فی مرج عکاء فی المأدبة الالهیة التی جعلها الله مائدة لسباع الطیور والهوام مؤید آن است) ظلم واهل آنرا بر میاندازد ، دین را برپا میدارد ، و در اسلام روح میدمد ، اسلام بآنحضرت عزیز شود پس از ذلتش و زنده شود بعداز مردنش ، وضع جزیه کند ، ومادامیکه هست بسوی خداوندبشمشیر دعوت‌مینماید پس هر کس ابا کند کشته شود وهر کس با او منازعه کند مخذول میشود ، از دین ، آن‌حق‌واقعی را که‌دین‌برآن‌است‌ظاهرمیسازد بقسمیکه‌اگر رسول‌خدا(ص) دردنیا زنده میبود هرآینه حکم بآن میفرمود ،از زمین جمیع مذاهب را برمیدارد وجز دین خالص باقی نمیماند ، (تا اینکه میگوید) بر آنجناب عیسی بن مریـم با تشریفاتی نازل میشود (وتا اینکه میگوید) ودرزمان آن جناب ،سفیانی نزددرختی

در دمشق کشته میشود ولشکراو دربیداء بین مدینه ومکه خسف میشود وازلشکر سفیانی جز یکنفر از جهینه احدی باقی نمیماند ، همین لشگر سه روز مدینه رسولرا مباح میشمرند پس برای مکه کوچ میکنند ودر بیداء آنانرا خداوند خسف میفرماید، و کسیکه از آن لشگر درمیانهٔ آنها باجبار و اکراه بوده خداوند اورا به نیتش محشور میفرماید ، درزمان آنحضرت قرآن حاکم و شمشیر هلاك کننده است ولذا در خبر وارد شده است که همانا خداوند بسلطان آنمقدار (از معاصی ومنکرات) منع و کف میفرماید که بقرآن منع و کف نمیفرماید (تااینکه درباره اصحاب آنحضرت میگوید) شهدای او نیکوترین شهیدانند و امنای او بهترین امنیان (بعد دربارهٔ وزرای آنحضرت جملاتی میگوید که در پاورقی ثبت ودر عبارات گلپایگانی تقریبا عمدهٔ آن ترجمه شده است وضمناً هم میگوید که آنحضرت منطق حیوانرا میفهمد تا اینکه دربارهٔ عدد همین وزراء میگوید) آنان کمتر از پنج وبیش از نه نفر نیستند ، وباستثناء یکی همگی آنها در مرج عکاء درخوان طعام ونعمتی که خداوند تبارك وتعالی برای سباع طیور وهوام مقرر فرموده کشته میشوند (تااینکه میگوید) ظهور مهدی از اشراط ساعت استوفتح مدینه روم که قسطنطنیه عظمی است و وقعهٔ بزرگ مرج عکاء و خروج دجال درهفت ماه واقع و بین فتح قسطنطنیه وخروج دجال ۱۸ روز فاصله شود الی آخر کلماته .

خوانندگان محترم کلمات محی الدین را مکرر وبدقت مطالعه فرموده قضاوت کنند واهل بهاء انصاف دهند چگونه این کلمات بسید باب یا میرزای بهاء منطبق میگردد ؟

اگر مهدی خلیفةالله که محی الدین دراین عبارات گفته ازعترت رسول خدا واولاد فاطمه وعلی بن ابیطالب است سید باب بوده است پس چرا بخروج او زمین پر ازعدل وقسط نگردید ؟ (بلکه گوئی روزبروز برظلم وجور افزوده شده است) کی مردم با او در بین رکن ومقام بیعت نمودند ؟ اهل کوفه کی و کجا اسعد مردم بدو شدند ؟ کجا سید بر دامن کسی مالی ریخت ؟ کی سید باب پیروی از اثر رسول خدا بدون تخطی نمود ؟ فتح قسطنطنیه را درمیان هفتادهزار نفر مسلم کی نمود ؟

در مرج عکاء چه وقت حاضر شد؟ کدام قتالی را در مرج عکاء نمود تا از کشتگان آنجا مأدبة الهی برای سباع طیور و هوام گردد ؟ کی او روحی باسلام دمید وبعد ذلتش عزت بخشید و آنرا بعد ازمردنش زنده نمود ؛ در زمان سید باب ، سفیانی که خودش در دمشق کشته شود ولشگری ازاو بعد از اینکه مدینه را قتل وغارت نموده باشند در بیداء خسف گردند که بود ؟ آیا سید باب بقرآن حکومت و بشمشیر هلاك میکرد ؛ وهکذا وهکذا .

واگر مهدی موعود در عبارات محی الدین منطبق بر سید باب نشد بدیهی است که نه وزیر آنمهدی که در مرج عکاء از بین وزراء مقتول زنده میماند منطبق بر میرزای بهاء میگردد ونه عیسی بن مریمی که در زمان آنمهدی نزول مینماید منطبق بر وی میشود پس گلپایگانی نمیتواند باین عبارات استدلالی بنفع بهاء هم بنماید .

ای اهل بهاء یگانه مبلغ شما ، در مقام استدلالات برای عقاید شما اینها چه رسوائی وافتضاح است که ببار آورده است .

بدتر از همه تماشا کنید که این خائن بیشرم بعد از نقل کلمات گذشته محی الدین وترجمه آن چه نوشته است ؛ مینویسد : «واین حدیث که جمیع بشارات آن در این ظهور اعظم وقوع یافت انسان بصیر منصف را کفایت مینماید ولکن شك نیست که هزاران آیت وبشارت صاحبان قلوب مطبوعه را نفع نمی بخشد وان یروا کل آیة لایؤمنون بها .» .

استدلال گلپایگانی بحدیث صعصعة بن صوحان وروایت ابیجعفر علیه السلام

گلپایگانی میگوید : «ودر حدیث صعصعة بن صوحان که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ازمیعاد خروج دجال سؤال نمود آنحضرت پس ازذکر علامات و حوادث میفرماید خیر المساکن یومئذ البیت المقدس لیاتین زمان علی الناس یتمنی احدهم انه من سکانه یعنی در آن روز بهترین جایها برای سکونت بیت المقدس است البته البته خواهد آمد زمانی که هرنفسی تمنا نماید که از ساکنین آن ارض مقدس باشد . واین حدیث را نیز مرحوم مجلسی درغیبت بحار روایت نموده است و این حدیث از اشهر احادیث است . وموافق همین است آنچه مجلسی در این

کتاب درباب آیات واقعه در یوم ظهور از ابی جعفر علیه‌السلام روایت نموده است انه قال توقعوا الصوت یاتیکم بغتة من قبل الشام فیه لکم فرج عظیم یعنی مراقب باشید صوتی را که ناگاه از طرف شام بشما رسد که در آن برای شما فرج و گشایشی عظیم است .»

جواب استدلال گلپایگانی بحدیث صعصعة بن صوحان

میگوییم : حدیث صعصعه حدیث مفصلی است درص ۱۵۳ جلد سیزدهم بحار چاپ کمپانی ، اجمالش اینکه حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام در خطبه‌ای پس از حمد و ثناء الهی سه‌مرتبه فرمود ایمردم قبل از اینکه مرا از دست دهید سئوالات خود را از من بپرسید پس صعصعة بن صوحان از جا برخواست و پرسید چه وقت دجال خروج میکند آنحضرت پس از ذکر علامات و حوادث شیوع فسق و فجور هنگام خروج دجال ، میفرماید (خیر المساکن یومئذ بیت المقدس لیاتین علی الناس زمان یتمنی احدهم انه من سکانه) یعنی آنروز بهترین مساکن بیت المقدس است البته البته خواهد آمد زمانی بر مردم که هر نفسی تمنا نماید که از ساکنین آنجا باشد . پس شخص دیگر بنام اصبغ بن نباته برخاست وعرض نمود ای امیر المؤمنین دجال کیست آنحضرت فرمود دجال صایدبن صید است شخص شقی اورا تصدیق وسعیداو را تکذیب میکندوهمچنین پس از ذکرمشخصات وخصوصیات دیگری از او واینکه اودعوی خالقیت و ربوبیت کند و گوید (انا الذی خلق فسوی وقدر فهدی انا ربکم الاعلی) وانتقاد وتکذیب شدید امیرالمؤمنین علیه‌السلام از او میفرماید (یقتله الله عز وجل بالشام علی عقبة تعرف بعقبة افیق لثلث ساعات من یوم الجمعة علی یدی من یصلی المسیح عیسی بن مریم خلفه) یعنی سه ساعت از روز بالا آمده روز جمعه در گردنه معروف بگردنه افیق واقع در شام بدست کسیکه مسیح عیسی بن‌مریم عقب‌او نماز خواهد خواند خداوند متعال‌دجال را میکشد . ودر ذیل حدیث صعصعة بن صوحان در توضیح بعض اشارات حضرت امیر المؤمنین که معلوم است ازخود آنحضرت در موقع دیگری استفاده نموده است میگوید (ان الذی یصلی خلفه‌عیسی بن مریم هو الثانی‌عشر من العترة‌التاسع من ولد الحسین بن علی وهو الشمس الطالعة من مغربها یظهرعند الرکن‌والمقام

یطهر الارض ویضع میزان العدل فلایظلم احد احداً) یعنی کسیکه عیسی بن مریم عقب او نماز میخواند او دوازدهمین ازعترت (رسول خدا)و نهمین از اولاد حسین بن علی است واوست شمسی که از مغربش طلوع میکند (یعنی شمس امامت که بغیبت آنحضرت غروب ومخفی از انظار شده ثانیاً بظهور همان حضرت طلوع خواهد نمود) و نزد رکن ومقام ظهور میکند وزمین را پاك (از کفر ومعصیت) مینماید و میزان عدل میگذارد پس احدی باحدی ظلم نخواهد نمود.

اکنون میگوییم اگر در استدلال باین حدیث ، تطبیق آن برسید باب مراد گلپایگانی است بالبدیهه پیداست که این غلط است چون باب بـا بیت المقدس هیچ ارتباط خاصی پیدا ننمود تا از اینجهت در زمان او آنجا خیر المساکن گردد

واگر مرادش تطبیق بامیرزای بهاء است گذشته از اینکه باز هم مقر و نفوذ میرزای بهاء در شهر عکاء بوده نه بیت المقدس (آری این دوشهر هر دودر فلسطین واقعند) وتا امروز هم از برکات ظاهری ومعنوی وجود جناب بهاء بیت المقدس قسمی نشده کههر نفسی آرزووتمنا نماید که از ساکنین آن ارض بوده باشد میگوییم : بحسب حدیث مزبور بیت المقدس هنگام خروج دجال چنین خواهد بود ، وخروج دجال هم بحسب سایر احادیث وهمین حدیث(که امیر المؤمنین علیه السلام در آن میفرماید دجال بدست کسیکه پشت سر اومسیح عیسی بن مریم نمازمیخواند کشته خواهد شد وصعصعة بن صوحان نیز در مقام توضیح صریحا میگوید که آنکس دوازدهمین از عترت ونهمین از اولاد حسین بن علی علیه السلام است) مقارن و معاصر باخروج حضرت مهدی قائم آل محمد است بنا بر این در مقام تطبیق این حدیث بر جناب بهاء یابابد گفت جناب بهاء دجالند ویا قائم آل محمد ما ایشانرابدجالی از جهتی میتوانیم بپذیریم زیرا که در وصف دجال درهمین حدیث حضرت امیر علیه السلام فرمود دعوی خالقیت وربوبیت مینماید وجناب بهاء نیز چنین دعوی رانموده است ولی اورا بقائمیت آل محمد بهیچوجه نمیتوان پذیرفت زیرا بحسب احادیث متواتره درجای خود ودر همین حدیث در اینجا میگوئیم : حضرت قائم علیه السلام کسیست که عیسی بن مریم در پشت سر اونماز میخواند ، واو دوازدهمین از عترت رسول خدا ونهمین از اولاد حسین بن علی ، وبدو ظهور او نزد رکن ومقام خواهد بود

وپس از ظهور او احدی باحدی ظلم نخواهد نمود، وهیچیك از این اوصاف با جناب بهاء تطبیق نمیکند وخوشبختانه خود اهل بهاء هم او را بقائمیت آل محمد قبول واعتقاد ندارند بلکه سید بابرا بقائمیت معتقدند وجناب بهاء را ظهورعیسوی وحسینی میدانند.

پس واضح شد که حدیث صعصعه نیز دلیل بر حقانیت عقاید اهل بهاء نیست بلکه دلیل علیه آنهامیباشد.

جواب استدلال گلپایگانی بروایت حضرت ابی جعفر علیه السلام

واما جواب استدلال گلپایگانی بروایت حضرت ابیجعفر علیه السلام، میگوییم: روایت مزبور در ص۱۷۸ جلدسیزدهم بحار چاپ کمپانی چنین است: «عن محمد عن ابیجعفر علیه السلام انه قال توقعوا الصوت یاتیکم بغتة من قبل دمشق فیه لکم فرج عظیم.» یعنی حضرت ابیجعفر علیه السلام فرمود که منتظر ومراقب باشید صوتی را که ناگهان از طرف دمشق بشما میرسد که در آن برای شما فرج وگشایشی عظیم است. - دمشق یکی از شهرهای شام است.

عدم انطباق حدیث مزبور برسید باب نیز واضح وبدیهی است چون نه خود سید اصلا ارتباطی با دمشق وشام پیدا کرد وبدانجا رفت تا گفته شود که مراداز حدیث مزبور بلند شدن صدای دعوت او از دمشق بوده است ونه در زمان او صدای غیر معمولی دیگری بنفع او از آنجا برخاست.

واگر مراد گلپایگانی تطبیق این حدیث بر میرزای بهاء میباشد، میگوییم:

اولا - صدای ایشان بدعوت رسمی بجانب خود بغتة وناگهان ازشهر ادرنه واقع در ترکیه بلند شد (نه دمشق واقع در شام) وباطراف واکناف ببابیها از همانجا نامه‌ها نوشت که از همانموقع منجر باغتشاش وفتنه‌علنی بین او وبرادرش صبح ازل گردید ودولت عثمانی ناچارشد بین آنهاتفرقه انداخته صبح ازل وتابعین اورا بقبرس وجناب بهاء وتابعین اورا بعکاء تبعید نماید وصدای غیرمعمولی دیگری هم بنفع جناب بهاء در آن اوان از دمشق بلند نشد تا مورد توهم انطباق اینحدیث برآن گردد، وپس از انتقال بعکاء واستقرار در آنجا هم گذشته از اینکه‌صدای دعوت او از عکاء دیگر صدای بدوی وناگهانی نبوده شهر عکا که واقع در فلسطین است بازمربوط بدمشق نیست.

وثانیا ـ در روایت مزبور امام عليه السلام میفرماید منتظر ومراقب صوتی باشید که ناگهان از طرف دمشق (شام) بشما میرسد که در آن فرجی عظیم برای شما میباشد ولی نمیفرماید که هر صوت ناگهانی هر موقع از قبل دمشق (شام) بشما رسید آن چنین است ودر نتیجه ، آن صوت وصاحب آن بر حق است .

وثالثا ـ از حدیث جابر ازهمین حضرت یعنی ابیجعفر عليه السلام که درواقع مبین این روایت است (۱) استفاده میشود که صوت مزبور از علائم قیام مهدی قائم آل محمد است وچنانکه درذیل جواب حدیث صعصعة بن صوحان گفتیم باتفاق همگی یعنی حتی حضرات اهل بهاء ، جناب بهاء مهدی قائم آل محمد نبوده است (بذیل حدیث صعصعه رجوع شود).

پس باید گفت الحق مصداق حقیقی استدلالات نامربوط واوهن از تار عنکبوت همین گونه استدلالات است که تازه بتصریح خود گلپایگانی همینها از اقوی، اظهر ادله وبراهین برعقاید اهل بهاء میباشند .

استدلال گلپایگانی بحدیث ابن مهزیار

گلپایگانی میگوید : « و از احادیث مشهوره که محل وموقع ظهور از آن بصراحت مستفاد میشود حدیث علی بن مهزیار است واین حدیث راحضرت سید جلیل السید هاشم البحرینی در کتاب مدينة المعاجز درحدیث صدوبیستم از احادیث ظهور مهدی روایت فرموده است ونیز مجلسی علیه الرحمه آن را در کتاب غیبت مرقوم داشته است وآن حدیث مفصلی است واز جملهٔ عبارات آن این است که حسن بن علی علیهما السلام دراوصاف مؤمنین بمهدی موعود میفرماید تلوذ بفنائك من ملأ براهم الله بطهارة الولادة و نفاسة التربة مقدسة قلوبهم من دنس النفاق مهذبة افئدتهم من رجس الشقاق لينة عرائكهم للدين خشنة ضرائبهم في العدوان واضحة بالقبول اوجههم نضرة بالحق عيدانهم يدينون بدين الحق و اهله فاذا اشتدت اركانهم وتقومت اعمادهم بمكانفتهم طبقات الامم اذتبعتك في ظلال شجرة بسقت افنان غصونها على حافات بحيرة الطبرية فعندها يتلألأ صبح الحق وينجلي ظلام الباطل ويقصم الله بك ظهر الطغيان ويعيد معالم

---

(۱) حدیث جابر از ابیجعفر علیه السلام در ص ۱٦٤ بحار میباشد که در مقام ذکر علامات میفرماید : « ویجیئکم الصوت من ناحیه دمشق بالفتح »

الایمان یودالطفل لواستطاع الیك نهوضاً ونواشطالوحش لو یجد نحوك مجازاً تهتزبك اطراف الدنیا بهجة وتهزبك اغصان العزنضرة وتستقربوانی العزفی قرارها وتؤب شواردالدین الی اوکارهایتهاطل علیك سحائب الظفر فتخنق کل عدو وتنصر کل ولی فلایبقی علی وجه الارض جبار قاسط ولا جاحد غامط ولاشان مبغض ولا معاند کاشح ومن یتوکل علی الله فهوحسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدراً . خلاصهٔ ترجمهٔ حدیث شریف این است که میفرماید کـه ملتجی بآن حضرت خواهند شد گروهی کـه خداوند ایشان را از نژاد پاك وطینت مرغوب آفریند قلوبشان پاك باشد ازپلیدی نفاق ودلهـاشان پاکیزه از رجس شقاق در امر دین خوشخوی باشند وخلیق ودرامر عدوان شدیدالضرب ودرشت جبینشان بقبول حق واضح ومنور ونهال وجودشان بامرحق ناضر ومخضر بدین حق واهل حق متدین باشند پس ارکان ایشان قوت گیرد وجمعیت ایشان بسبب بسیاری اقبال امم قوام یابد درظل همایون درختی که شاخهایش درحوالی دریاچهٔ طبریه سر کشد وبباله زیرا که نزدیکی طبریه صبح حق بدرخشد و تاریکی باطل زائل شود و خداوند بتوپشت طغیان را بشکند ومعالم ایمان را راجع فرماید آنگونه کـه کودك خورد اگر بتواند بسوی توبشتابد ووحوش بسته اگر راه یابد بجانب توبگذرد اطراف عالم بسبب توازشادمانی باهتزاز آید وشاخسار عزت ازتو نضرت وطراوت یابد و بنیان عزت درمقرخود استقرار پذیرد وطیور پراکنده دین بلانه و اعشاش خویش رجوع نماید ابرظفر برتو بارد پس هردشمنی هلاك گردد و هردوستی نصرت یابد چندانکه در روی زمین یك جبار ظالم ویك منکر مستهزء و یك دشمن مبغض و یك معاند بددل باقی نماند . انتهی وطبریه که دراین حدیث مذکوراست شهریست مشهور از بلاد اراضی مقدسه و قریب بعکاء است و او را دریاچه‌ایست معروف ببحیرهٔ طبریه و نهر اردن مشهور که در کتب مقدسهٔ توراة و انجیل کثیر الذکر است ازاین بحیره خیزد . واین مدینه را هیرودس معروف که حضرت عیسی علیه السلام درزمان اومتولد شد باسم طیباریوس قیصر بنانهاد و اطراف این بحیره از کثرت بساتین از متنزهات بلاد سوریه واراضی مقدسه محسوب میشد والیوم بعض اراضی آن متعلق بهمایون غصن سدرهٔ مبارکه است لیقضی الله امراکان مفعولا . »

جواب استدلال گلپایگانی بحدیث ابن مهزیار

حدیث مزبور درصفحه ۱۱۳ بحار میباشد راوی او ابرهیم بن مهزیار ابواسحق اهوازی است نه علی بن مهزیار اهوازی حدیث مزبور چنانکه گلپایگانی میگوید مفصل است .

گلپایگانی صدر حدیث را که صریحا بزیان مدعای اوست اسقاط نموده و در ترجمهٔ آنمقدار از حدیث که نقل کرده نیز مختصر تحریفی نموده است .

حدیث مزبور را ابرهیم بن مهزیار از م ح م د بن الحسن صلوات الله علیه یعنی خود مهدی موعود نقل میکند که آنحضرت هم از پدر بزرگوارش حسن بن علی عسکری علیه السلام نقل میکند .

متن حدیث بغیر دوجمله درصدر آن بقیه جملاتی است بنحو خطاب که حسن بن علی علیه السلام تمام آنهـا را خطاب بفرزندش مهدی موعود فرموده حتی آنجائیکه وصف اهل طاعت ومؤمنین بآنحضرت را بیان مینماید ، ودرصدر حدیث هم تصریح است براینکه (م ح م د بن الحسن فرمود که پدرم بمن) چنین عهد و توصیه فرمود وچنین و چنان بمن فرمود .

آری ابرهیم بن مهزیار قبل از نقل فرمایشات حسن بن علی را از فرزندش مهدی موعود علیهما السلام کیفیت جریان تشرفش را (درزمان غیبت صغری) بخدمت مهدی موعود نقل میکند چنانکه در ذیل حدیث هم جریانات بعدی بین خودش وآنحضرترا نیز نقل و بیان مینماید .

وما اینك به ترجمهٔ تقریبی حدیث حسن بن علی علیهما السلام از ابتدای آن در اینجا میپردازیم وعین عبارات حدیثرا نیز از بحار در پاورقی نقل مینمائیم (۱) تا

---

(۱) فی البحار عن کمال الدین مسنداً عن ابراهیم بن مهزیار عن م ح م د بن الحسن صلوات الله علیه قال : « ان ابی صلی الله علیه عهد الی ان لااوطن من الارض الااخفاها واقصاها اسرارا لامری و تحصینا لمحلی من مکاید اهل الضلال والمردة من احداث الامم الضوال فنبذنی الی عالیة الرمال وجبت صرایم الارض تنظرنی الغایة التی عندها یحل الامر و ینجلی الهلع وکان صلوات الله علیه انبط لی من خزاین الحکم وکوامن العلوم ما ان اشعت الیك منه جزءاً اغناك عن الجملة اعلم یا ابا اسحق انه قال صلوات الله علیه یا بنی ان الله جل ثنائه لم یکن لیخلی اطباق ارضه و اهل الجد فی طاعته و عبادته بلا حجة یستعلی بها و اماماً یؤتم به و یقتدی بسبل سننه و منهاج قصده و ارجو

بقیه در صفحهٔ بعد

پرده از روی طراری و خیانت بزرگ گلپایگانی برداشته شود انشاء الله تعالی.

ابرهیم بن مهزیار (ابواسحق) درمتجاوز ازهزارسال قبل (درغیبت صغری) از م ح م د بن الحسن (یعنی مهدی موعود) صلوات الله علیه نقل مینماید که آنحضرت فرمود: «پدرم (ص) (یعنی حسن بن علی عسکری علیه السلام) بمن توصیه فرمود که برای خود وطن نگیرم مگر پنهان ترین ودورترین اماکن ارض را تا اینکه امرم مخفی باشد و محلم از کید گمراهان وسرکشان امم حادثهٔ ضاله محفوظ بماند پس مرا بسمت تلهای بلند ریگزار و اراضی بی آب وعلف انداخت، وغایت و عاقبتی که آن هنگام امر گشوده میشود وجزع زائل میگردد انتظار مرا میکشد، و پدرم صلوات الله علیه ازخزائن حکمتها واسرارعلوم برای من استخراج واظهار نمودمقداری که اگرجزئی ازآنرا بتوفاش کنم تورا ازهمه بی نیازمیکند. ای ابااسحق بدان که پدرم صلوات الله علیه فرمود ای پسرمن همانا خداجل ثنائه اطراف روی زمین

یا بنی ان تکون احدمن اعده الله لنشر الحق و طی الباطل و اعلاء الدین و اطفاء الضلال فعلیك یا بنی بلزوم خوافي الارض و تتبع اقاصیها فان لکل ولی من اولیاءالله عزوجل عدوا مقارعا و ضدامنازعا افتراضاً لمجاهدة اهل نفاقه و خلافه اولی الالحاد والعناد فلایو حشنك ذلك و اعلم ان قلوب اهل الطاعة والاخلاص نزع الیك مثل الطیراذا امت اوکارها وهم معشر یطلعون بمخایل الذلة والاستکانة وهم عندالله بررة اعزاء یبرزون بانفس مختلة محتاجة و هم اهل القناعة والاعتصام استنبطوا الدین فوازروه علی مجاهدة الاضداد خصهم الله باحتمال الضیم لیشملهم باتساع العزفی دارالقرارو جبلهم علی خلایق الصبر لتکون لهم العاقبة الحسنی وکرامة حسن العقبی فاقتبس یا بنی نورالصبر علی موارد امورك تفز بدرك الصنع فی مصادر ها و استشعر العز فیما ینوبك تحظ بماتحمد علیه انشاء الله فکانك یا بنی بتایید نصرالله قد آن و تیسیرالفلج و علوالکعب قد حان وکانك بالرایات الصفر والاعلام البیض تخفق علی اثناء اعطافك ما بین الحطیم و زمزم وکانك بترادف البیعة و تصافی الولاء یتناظم علیك تناظم الدر فی مثانی العقود و تصافق الاکف علی جنبات الحجرالاسود تلوذ بفنائك من ملاء براهم الله من طهارة الولاء و نفاسة التربة مقدسة قلوبهم من دنس النفاق مهذبة افئدتهم من رجس الشقاق لینة عرائکهم للدین خشنة ضرائبهم عن العدوان واضحة بالقبول اوجههم نضرة بالفضل عیدانهم یدینون بدین الحق واهله فاذا اشتدت ارکانهم و تقومت اعمادهم قدت بمکانفتهم طبقات الامم اذتبعتك فی ظلال شجرة دوحة بسقت افنان غصونها علی حافات بحیرة الطبریة فعندها یتلالاء صبح الحق وینجلی ظلام الباطل و یقصم الله بك الطغیان و یعید معالم الایمان یظهربك اسقام الآفاق وسلام الرفاق یودالطفل فی المهد لواستطاع الیك نهوضا و نواشطالوحش لویجد نحوك مجازا تهتزبك اطراف الدنیا بهجة و تهزبك اغصان العز نضرة و تستقر بوانی العزفی قرارها وتؤب شوارد الدین الی اوکارها یتهاطل علیك سحایب الظفر فتخنق کل عدو وتنصر کل ولی فلایبقی علی وجه الارض جبار قاسط ولا جاحد غامط ولاشان مبغض ولا معاند کاشح و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره.»

واهل جد درطاعت وعبادت را ازوجودحجتی که باواستعلاء جسته شود وامامی که باوپیروی‌شده وبراههای سنن‌او وطریقهٔ میانه ومستقیم اواقتداء شودخالی نمیگذارد وامیدچنان دارم ای‌پسرمن که توازجمله کسانی باشی که خدای ایشانرا برای‌منتشر ساختن حق وبرچیدن اساس باطل وبلند نمودن بنای دین و خاموش کردن آتش گمراهی مهیا نموده است پس ای‌پسرمن برتوباد بقرار گرفتن در جایهای پنهان و تتبع اماکن دور زیرا هرولی از اولیای خدای عزوجل را دشمنی است کوبنده و ضدی است‌منازع بجهت‌اینکه اومجاهده بااهل نفاق ومخالفینش را که ازصاحبان الحادوعناد میباشند واجب میداند پس ترا این امرمتوحش نگرداند ، و بدان کـه قلوب اهل طاعت و اخلاص بسوی تو مشتاقند مانند اشتیاق طیور هنگامیکه قصد آشیانهٔ‌خودشان نمایند . (وپس‌از ذکرتوصیفاتی از اهل طاعت واخلاص ، میفرماید)

ای پسرمن‌برمواردامورد‌لترا بنور صبر نورانی گردان تادر مصادرآن امور بدرك صنع‌خدا واحسان اوفائز شوی ، وعزت‌را درمصائب وبلیاتی که بتو میرسد استشعار نما تااینکه‌بچیزهائی که‌حمد وثنای‌تو برآن گفته‌شودانشاءالله‌بهره‌مندشوی ، ای‌پسرمن گویا که میبینم‌وقت تأییدتوبیاری‌خداوفتح وظفروعزت‌وغلبهٔ‌تو بردشمنان فرا رسیده و گویا که در ما بین حطیم‌وزمزم دراطراف وجوانب‌تو پرچمهای‌زرد وعلمهای سفید در اهتزاز است وگویا می‌بینم تورا به بیعت پی درپی و دوستی و یاری باصفا و خلوص منتظم میشود بر تو مانند منتظم شدن دردرمثانی قلاده‌ها و بهم خوردن دستها براطراف حجرالاسود . ملتجی‌میشوند بتوگروهی کـه خداوند ایشان را ازنژاد پاك (یاازدوستی پاك) وطینت‌مرغوب‌آفریده قلوبشان پاك باشد ازپلیدی نفاق‌ودلهاشان پاکیزه از رجس‌شقاق ، در امر دین خوش خوی باشند و خلیق، ودرامرعدوان‌شدیدالضرب ودرشت ، صورتهایشان بقبول‌حق واضح ومنورو نهال وجودشان بفضل ناضرومخضر ، بدین حق واهل حق متدین باشند ، پس‌چون ارکان ایشان قوت گیرد واعماد ایشان قوام پذیر بسبب بسیاری و انبوهی بیعت کنندگان ومؤمنین بتو ، طبقات امم (ضاله) پراکنده ومستاصل شوند ٔ نگاه کـه در سایهٔ درخت بزرگی که شاخهایش بر حوالی دریاچهٔ طبریه سر کشد وببالـد بتو بیعت ومتابعت کنند ، پس در آنموقع صبح حق بدرخشد وتاریکی باطل‌زائل

شود و خداوند بتو پشت طغیان را بشکند و معالم ایمان را راجع فرماید ، امراض روحانی آفاق و سلامتی رفقا را بتو ظاهر سازد ، کودك در گهواره دوست دارد اگر بتواند بسوی تو بشتابد و وحوش اگر راه یابند بجانب تو بگذرند ، اطراف عالم بسبب تو از شادمانی باهتزاز آید ، وشاخسار عزت از تو نضرت وطراوت یابد و بنیان عزت در مقر خود استقرار پذیرد وطیور پراکندهٔ دین بلانه‌های خویش رجوع نمایند ابر ظفر بر تو بارد پس هر دشمنی را خفه وهلاك میکنی وهر دوستی را یاری و نصرت میدهی پس در روی زمین یك جبار ظالم ویك منکر مستهزء ویك دشمن مبغض ویك معاند معرض باقی نماند ، ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره . »

خوانندگان توجه بفرمایند - گلپایگانی در عبارات گذشته‌اش قبل از ذکر اینحدیث میگوید : « واز احادیث مشهوره که محل و موقع ظهور از آن بصراحت مستفاد میشود حدیث ابن مهزیار است . » مرادش از محل وموقع ظهور در این استدلال ، طبریه است که در حدیث مزبور ، حسن بن علی علیه السلام نامی از آن برده و فرموده‌اند (فعندها یتلألأ صبح الحق وینجلی ظلام الباطل) وآن در نزدیکی عکاء که در اواخر مرکز ومقر جناب بهاء آنجا بوده واقع است .

میگوییم : الحق مستفاد از گفتار حضرت حسن بن علی عسکری علیه السلام در اینحدیث چنین است که : فرزند بلافصل آنحضرت شخص م ح م د بن حسن (که در زمان خود او موجود وزنده بوده زیرا اینحدیث را خطاب بخود او نموده و فرموده است) بعد از آنحضرت همچنان زنده وموجود ولکن مامور باختفای از مردم است تا هنگام مؤید شدن او بیاری خدا وزمان عزت و غلبه او بر دشمنانش که در آنروز ها (که بدو ایام ظهور اوست) مابین حطیم وزمزم (در مکه معظمه در مسجد الحرام) پرچمهای زرد و علمهای سفید در اطراف وجوانب او باهتزاز در آید و از همانجا پی در پی باو بیعت خواهند نمود تا اینکه ارکان آنحضرت قوت گیرد و (ضمناً در سیرش) همان حضرت م ح م د بن حسن بطبریه ودریاچهٔ طبریه برسد و در سایهٔ درخت بزرگی (بالخصوص) جمعیتی بوی بیعت و متابعت کنند تابالاخره در همان موقع بسبب کثرت یاران و مؤمنین بآنحضرت طبقات امم ضاله (که اگر فرقهٔ بهائیه که در آنحدود تمرکز پیدا نموده‌اند تا آنروز باقی بمانند از آنجمله خواهند بود) پراکنده و مستاصل شوند پس در آنموقع حق

درخشان و باطل زائل شود پشت طغیان بآنحضرت شکسته و معالم ایمان راجع گردد تابالاخره امر آنحضرت منتهی بآن شود که همهٔ دشمنان وی بدست آنحضرت خفه و هلاك گردند و در روی زمین یك جبار ظالم و یك منکر ومعاند برای وی باقی نماند .

و اینك می گویم : (اگر بخواهند برای سید باب باین حدیث استدلال کنند) آیا سید باب هیچ بطبریه رفته است ؟

(واگر بخواهند برای میرزای بهاء استدلال کنند چنان که ظاهراً این معنی مراد گلپایگانی است) آیا میرزای بهاء که بعکاء نزدیکی طبریه رفته است هیچ بمکه هم قبلا یا بعداً رفته تا چه رسد که دعوت علنی آنجا نموده و باو در آنجا قسمی بیعت شده باشد که گفته شود دراطراف وجوانب وی پرچمها وعلمها افراشته بوده است ؟

آیا دشمنان و منکران سید باب و جناب بهاء ، و جباران و ستمکاران در روی زمین بدست آنها همه مغلوب و هلاك شده بقسمی که احدی از آنها باقی نمانده اند ؟

پیداست که جواب این سئوالات همه منفی (نه) است .

بالاتر از همه آیا سید علیمحمد پسر میرزا رضای بزاز متولد سنه ۱۲۳۵ هجری یا حسینعلی پسر میرزا عباس نوری متولد سنه ۱۲۳۳ هجری همان شخص م ح م د بن حسن عسکری موجود در متجاوز از هزارسال قبل مخاطب باین خطابات مذکور درحدیث که مامور باختفاء دربیابانها تامدتی وسپس شخص اومؤید ومنصور گشته وبشرحی که گفته شد ظاهرشود بوده اند ؟! البته صد البته جواب خردمند منصف منفی خواهد بود .

پس نیست وملعون باد چنین جسارت وخیانت که گلپایگانی دراین استدلال مانند سایر استدلالاتش نموده است .

لازم است که آقایان بهائیها متوجه شده قدری بخود آیند و از تبعیت چنین ننك ورسوائی وافتضاح درعالم کناره گیری جویند .

گلپایگانی در دنبالهٔ احادیث گذشته می گوید :

استدلال گلپایگانی بآیهٔ واستمع یوم ینادی المناد من مکان قریب

« و ماخذ این احادیث که مشعر برمقام ارتفاع ندای الهی است این آیهٔ مبارکه است که در سوره ق میفرماید واستمع یوم ینادی المناد من مکان قریب یوم یسمعون الصیحة بالحق ذلك یوم الخروج یعنی گوش دار روزی را که منادی ندا خواهد فرمود از مکانی نزدیك یعنی نزدیك ببلاد عربیه که محل نزول همین آیهٔ مبارکه است درروزی که میشنوند صیحه را بحق آن روز است روز خروج ومفسرین از اهل تسنن و اهل تشیع متفقاً در تفسیر این آیه فرموده اند که ندای الهی ازصخرهٔ بیت المقدس بلند میشود یعنی از جبل کرمل که درتوراة بجبل مقدس وجبل بیت الله از آن تعبیر فرموده است . »

ناگفته نماند : دردنبالهٔ این عبارات درفرائد عباراتی است که از آنها استفاده قطعی میشود که مراد گلپایگانی در تمسك باین آیهٔ شریفه و چند روایت قبل ، استدلال برای حقانیت شخص ثانی یعنی میرزای بهاء بوده است .

جواب استدلال گلپایگانی بآیهٔ و استمع یوم ینادی المناد الایة

واینك درمقام جواب از آیهٔ مبارکه میگویم :

اولا ـ نه در خود آیهٔ شریفه شاهدوقرینه ای است که مراد از (مکان قریب) صخرهٔ بیت المقدس است ونه روایتی که در آن تفسیر (مکان قریب) بصخرهٔ بیت المقدس شده باشد در دست داریم بنابراین تفسیر گلپایگانی مکان قریب را بصخرهٔ بیت المقدس مصداق حقیقی تفسیر برأی است که صاحبان قرآن منع شدید از آن نموده اند ، گذشته از این واضح است که هر کس پیش خود وبرأی دلخواه معنائی برای کلامی وآیه ای بکند در مقام استدلال بر هر مدعائی که باشد خصوصاً راجع باعتقادیات آن حجتی اصلا پیدا نخواهد نمود .

گلپایگانی میگوید : مفسرین از اهل تسنن وازاهل تشیع متفقاً در تفسیر این آیه فرموده اند که ندای الهی از صخرهٔ بیت المقدس بلند میشود .

میگویم : جدا دروغ گفته است ، اینمردك کذاب از دروغگوئی وپشت هم اندازی هیچگونه شرم و پروائی نداشته است .

آنچه از تفاسیر اهل سنت وشیعه که نویسنده دیده ام و عین عبارات بعضی

از آنها را در پاورقی میآورم (۱) بدست‌میآید اینست : اکثر براین رفته‌اند که‌از (مکان قریب) مکان خاصی مراد نیست بلکه این کلمه اشاره و کنایه است از اینکه صوت منادی مزبور در آیه بر احدی مخفی نخواهد ماند بلکه بحیثی است که بالسویه بهمه کس‌رسیده وهمه کس آنرامیشنوند پس گویا که از مکانی که نزدیك ایشان است ندا کرده شوند ، وشاید همین مراد بعضی باشد که گفته اند ندا از بیخ موهای شنوندگان باشد وبعض دیگر که گفته‌اند که ندا از تحت قدمهای ایشان خواهد بود .

وبعضی گفته‌اند ندای مزبور صیحه از جانب آسمان است باسم قائم و اسم پدرش سلام الله علیهما . آری تنها از یکنفر اهل‌سنت نقل شده که (مکان قریب) را بصخرهٔ بیت المقدس تفسیر نموده است .

وثانیاً - برتقدیر اینکه مدرك معتبری برای تفسیر (مکان قریب) بصخرهٔ بیت المقدس دردست میبود میگویم صخرهٔ بیت المقدس را جناب گلپایگانی بچه

---

(۱) در تفسیر کبیر امام فخر رازی‌که از اهل سنت است : «قوله تعالی من مکان قریب اشارة الی ان الصوت لایخفی علی احد بل یستوی فی استماعه کل احد و علیهذا فلا یبعد حمل المنادی علی الله تعالی اذ لیس المراد من المکان القریب نفس المکان بل ظهور النداء و هو من الله تعالی اقرب وهذا کما قال فی هذه السورة ونحن اقرب الیه من حبل الورید و لیس ذلك بالمکان .»

واز تفسیر قاضی نیز که ازاهل سنت است : «من مکان قریب‌بحیث یصل نداؤه‌الی‌الکل علی سواء .»

ودر تفسیر علامه ابی‌السعود که ایضاً ازاهل‌سنت‌است : «من‌مکان قریب بحیث یصل نداؤه‌الی الکل علی سواء وقیل من صخرة بیت المقدس وقیل من تحت اقدامهم و قیل من منابت‌شعورهم.»

ودر تفسیر صافی از شیعه : «من مکان قریب بحیث یصل نداؤه الی الکل علی سواء .»

ودر تفسیر برهان از شیعه : «واستمع یوم ینادی المناد من مکان قریب علی بن ابراهیم قال‌قال ینادی المناد باسم القائم واسم ابیه علیهما السلام قوله تعالی یوم یسمعون الصیحة بالحق ذلك یوم الخروج قال صیحة القائم من السماء .»

و از تفسیر مجمع البیان : « قیل انه ینادی منادمن صخرة بیت المقدس ایتها العظام البالیة‌والاوصال المنقطعة و اللحوم‌المتمزقة قومی لفصل القضاء وما اوعدالله لکم من الجزاء عن قتادة وقیل ان المنادی هو اسرافیل یقول یا معشر الخلایق قوموا للحساب عن مقاتل وانما قال‌من مکان‌قریب لانه یسمعه‌الخلائق کلهم علی‌حدواحد فلا یخفی علی احد قریب‌ولا بعیدفکانهم نودوا من مکان یقرب منهم . »

مدرکی باز تفسیر بجبل کرمل نموده اند آری مدرك ایشان ، تنها هوس اینست که بالاخره مراد آیه را باینوسیله متصل بعکا نماید وگرنه مراد از صخرهٔ بیت المقدس که در اطلاقات گفته میشود ، سنگ معروف بزرگی است در مسجد بیت ـ المقدس که مردم بدیدن آن میروند .

وبرهر عاقل بصیری پوشیده نیست که صدا ومنادی شهر بیت المقدس آنهم از صخرهٔ واقع در مسجد غیر منادی وصدای شهر عکا خواهد بود زیرا عکا و بیت المقدس دوشهر جدا از یکدیگرند .

وثالثا ـ باز بفرض صحت تفسیر (مکان قریب) بصخرهٔ بیت المقدس و گذشته نیز از اشکال مزبور دروجه دوم میگوئیم : مفاد اجمالی آیه در اینصورت منتها چنین گردد که روزی ندا وصیحه ای بحق از صخرهٔ بیت المقدس بلند شده و شنیده میشود ولی اینمعنی اثبات این رانمیکند که هر صدا ویا ندائی ویا بالخصوص صدا وندای میرزای بهاء که از آنجا بلند شود صیحهٔ مزبور خواهد بود .

باری الحق باید گفت گلپایگانی در این استدلالش خود را نیز از جملهٔ مصادیق حقیقی آیهٔ شریفه والذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ماتشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تاویله قرار داده است .

استدلال گلپایگانی بحدیث ابا بن تغلب

گلپایگانی بالاخره در آخرین مرحلهٔ ادلهٔ بشاراتی خود (یعنی آخر فصل ثانی کتاب فرائدش که در کیفیت احتجاج باحادیث وبشارات قبل ، برای عقاید اهل بهاء نوشته است) بحدیث ابان بن تغلب تمسك نموده ومدلول آنرا اشاره بمکان ارتفاع ندای سید باب ومیرزای بهاء میگیرد .

حدیث مزبور چنانکه خود گلپایگانی نقل وترجمه مینماید چنین است : قال قال ابو عبدالله عليه السلام ان اول من یبایع القائم عليه السلام جبرائیل ینزل فی صورة طیر ابیض فیبایعه ثم یضع رجلا علی بیت الله الحرام ورجلا علی بیت المقدس ثم ینادی بصوت طلق ذلق تسمعه الخلائق اتی امر الله فلا تستعجلوه یعنی اول کس که با قائم عليه السلام بیعت نماید جبرئیل باشد که بصورت مرغی سفید نازل شود وبا آن حضرت بیعت نماید پس یکپای خود را بر بیت الله الحرام وپای دیگرش را بر بیت المقدس نهد و بصوت فصیح بلند که همهٔ خلق بشنوند ندا کند که اتی امر الله فلا تستعجلوه .

ومیگوید : «اینحدیث بصراحت دلالت مینماید که موقع ارتفاع ندا این دو مقام مقدس گردد وندای آسمانی از این دو بیت رفیع مسموع خلایق شود .»

وچنانکه از عبارات دیگرش در فرائدقبل از ذکر اینحدیث استفاده قطعی میشود حاصل مرادش اینکه در این حدیث شریف از موقع و مکان ارتفاع ندای سید باب به بیت الله الحرام در مکهٔ معظمه واز موضع ارتفاع ندای میرزای بهاء به بیت المقدس یادشده است .

جواب استدلال گلپایگانی بحدیث ابان بن تغلب

میگوییم : در اینحدیث که بزعم گلپایگانی بموضع ارتفاع ندای نقطهٔ اولی سید باب وموضع ارتفاع ندای جمال اقدس ابهی میرزای بهاء اشاره شده وباقرار خود گلپایگانی حدیث مزبور صریحاً دلالت مینماید بر اینکه موقع ومکان ارتفاع ندا ، این دو مقام مقدس یعنی بیت الله الحرام در مکه معظمه ودیگری بیت المقدس میگردد .

چه شد با اینکه در خارج مقر وموضع میرزای بهاء ایام دعوتش بدواً شهر ادرنه وسپس عکا بود از خود ایندو مکان در حدیث مزبور اصلا نامی برده نشد و بیت المقدس را که شهردیگری میباشد یاد نمودند ؟

آیا امام صادق علیه السلام اسم ادرنه وعکارا بلد نبودند ویا اشتباه نمودند وبجای آنها بیت المقدس را یاد نمودند ویا عمداً خواستند مسلمانانرا باشتباه و گمراهی اندازند ؟

وآیا راستی از مکهٔ معظمه هم صدای سید باب بدعوت مرتفع گشت ؟

حقیقت امر این است که گلپایگانی هر چه بیشتر دست وپا کرده وخودرا باینهدر وآنهدر زده وخواسته برای جلب رضایت اربابانش بر دعاوی ایشان بیشتر دلیل بتراشد و گرد آورد حق متعال اورا بقلم خودش درعالم نزد اهل بصیرت و انصاف بیشتر رسوا ومفتضح فرموده است .

تا اینجا جمیع ادلهٔ فصل دوم احتجاجات جناب گلپایگانی نیز تمام شدو چنانکه خوانندگان محترم دقت وتامل فرموده وبدیدهٔ انصاف نگریسته باشند البته تصدیق فرموده اند از بین همهٔ روایات وآیات و کلماتی که گلپایگانی تمسك بآنها نموده حتی یکی هم برای مدعای اودلالتش صحیح ومفید نبوده بلکه رویهمرفته دلالت آنها

صد در صد بضرر ورسوائی او و ببطلان و بی‌پایگی دعاوی‌او نزد اهل بصیرت تمام شده است .

آری حق متعال وقادر علی الاطلاق عز شأنه این چنین ، باطل را ضایع و حجت اورا نابود میسازد وله الحمد علی هدایته .

دلیل سوم گلپایگانی درفرائد بر عقاید بهائیها

گلپایگانی در فرائد در مقام بیان دلیل سوم بر عقاید بهائیها که دلیل تقریر است میگوید : « فصل ثالث در چگونگی استدلال بدلیل تقریر - اعلم ایها السید المجید ایدك الله وایانا بالبصارة الکاشفة والرأی السدید که دلیل تقریر اکبر دلیلی است که علمای اعلام در تفریق بین الحق والباطل بـآن تمسك جسته‌اند ودر کتب ومصنفات خود بآن مبسوطاً ومفصلا استدلال فرموده‌اند . وتقریر این دلیل بدین گونه است که اگر نفسی مدعی مقام شارعیت شود وشریعتی تشریع نماید وآنرا بخداوند تبارك وتعالی نسبت دهد وآن شریعت نافذ گردد و در عالم باقی ماند این نفوذ وبقا برهان حقیقت آن باشد چنانکه بالعکس زهوق وعدم نفوذ دلالت بر بطلان دعوت زائله غیر باقیه نماید . خاصه اگر نفوذ وبقای کلمهٔ حق چنانکه عادة الله در ارسال رسل و تشریع شرایع بآن جاری شده است بعلـوم و معارف کسبیه ویا بعصبیت ومعاونت قومیه ویابمکنت وثروت ظاهریه ویا بتسلط و عزت دنیویه متعلق ومربوط نباشد در این صورت حتی بر فلاسفه که تتبع علل نمایند نیز حجت بالغ گردد ونفوذ وبقای آن بصرف ارادهٔ غیبیهٔ الهیه انتساب یابد چه وجود معلول بدون علت متصور ومعقول نباشد وخلاصة القول حق جل جلاله در جمیع کتب مقدسه سماویه باین برهان عظیم احتجاج فرموده وبقای حق و زهوق وزوال باطل راآیت کبری ودلیل اعظم شمرده است.و خصوصاً در قرآن مجید تصریحاً وتمثیلا در مواضع متعدده این مسئله نازل گشته چنانکه در سوره مبارکهٔ شوری میفرماید والذین یحاجون فی الله من بعد ما استجیب له حجتهم داحضة عند ربهم وعلیهم غضب ولهم عذاب شدید ترجمهٔ آیهٔ شریفه این است که کسانیکه محاجه ومجادله مینمایند در امر خداوند بعد از آنکه اجابت کرده شد یعنی خلق قبول نمودند واجابت کردند حجت ایشان باطل و زائل است نزد پروردگار و غضب الهی بر ایشان احاطه نماید و عذاب شدید نازل گردد .

وسورهٔ شوری مکیه است ووقتی نازل شد که اصحاب حضرت رسول جمعی قلیل

بودند مع ذلك میفرماید که پس از آنکه این جمع قبول کردند و اجابت نمودند خدا را من بعد حجت مجادل باطل باشد و احتجاجشان سبب نزول خشم خداوند گردد. وسبب همین است که برهرعاقل متفرس اگراندکی تامل نماید واضح میشود که جز خداوند تبارك وتعالی احدی قادر برانفاذ وابقای شرائع نباشد وقاهریت و احاطهٔ قدرت الهیه مانعست که شریعت باطلهٔ کاذبه باقی ماند این است که درهمین سورهٔ مبارکه نیزمیفرماید ام لهم شرکاء شرعوالهم من الدین مالم یأذن به الله ولولا کلمة الفصل لقضی بینهم وان الظالمین لهم عذاب الیم میفرماید ویابرای ایشان شرکائیست که برایشان شریعتی تشریع نموده باشند بدون اذن خداوند واگر کلمهٔ فصل نبود هرآینه حکم شده بود میانهٔ ایشان و هرآینه برای ستمکاران عذابی است دردناك یعنی تاکنون آیا شده است که احدی شریعتی بدون اذن خداوند تبارك و تعالی تشریع نموده باشد که این ظالمان امر اسلام را بآن قیاس کنند و شریعت مجعوله شمرند . »

جواب استدلال گلپایگانی بدلیل تقریر

میگوئیم : خود ایندلیل تقریر که مجرد نفوذ و بقای شریعت هرشارعی برهان بر حقیت آن باشد دعوائی است بدون دلیل وبرهان وباطل و کذب و گلپایگانی آنچه را که برسبیل اشاره یاتصریح برتثبیت وحقیقت این دلیل تقریر ذکر نموده ناتمام و وغیر مثبت است بلکه بعض آنها مثبت خلاف مدعای او میباشند چنانکه مشروحاً میآید انشاء الله تعالی . وبعض آنها دلالت دارند براینکه امر باطل بالاخره زائل است وبرای همیشه باقی نخواهد ماند .

ولی اینگونه دلیل ، مطلب گلپایگانی را ثابت وتامین نمیکنند که میخواهد مجرد نفوذ و بقائی که برای شریعت هر شارعی مانند باب و بهاء پیدا شود آنرا برهان برحقیت آن شریعت قراردهد وبگوید شریعت باطل هیچ نفوذ و بقائی پیدا نخواهد نمود وحق متعال شارع کاذب را مهلت ندهد که شریعتی تشریع نماید .

آری میگوئیم : اگرنفسی مدعی شارعیت شود که اولا احتمال عقلائی برصدق دعوی اوباشد وسپس نیزبدلیل دیگری صحت و صدق او ثابت شود و هیچگونه اسباب ظاهریه برنفوذ وبقاء شریعت اوبنظر نرسد نفوذ وبقاء شریعت چنین شارعی نیزمؤید صحت وحقیت او میگردد وگرنه مجرد نفوذ وبقائی آنهم در مورد مانند

تشریع سید باب و میرزای بهاء (که صاحبان آیات فاضحه و دروغها و افترائات واضحه بوده‌اند چنانکه درجواب دلیل اول گلپایگانی مشروحا نمونهٔ آنها گذشت، علاوه براینکه دعوی شارعیت ایشان پس ازختم رسالت برحسب ضرورت ونصوص متواتره ازشریعت حقه ثابته بوده است) هرگزدلیل برصحت و حقیت آن نخواهد بود چون بعلت فوق اساساً احتمال صدق در دعوی ایشان نیست تا چه رسد که‌دلیل دیگری هم بر صحت دعوی آنان قائم شده باشد پس چگونه ممکن است اینمقدار ازنفوذ وبقائی که برای شریعت آنها آنهم دراثراسباب وعلل ظاهریه(که درپاورقی اشاره خواهد شد) پیدا شده مؤید صحت و حقیتی گردد .

گلپایگانی درعبارات گذشته میگوید : دلیل‌تقریرا کبردلیلی است که علماء اعلام بآن تمسك جسته‌اند .

میگویم : اگربعض علماء اعلام گـاه بنفوذ و بقاء تمسك جسته‌اند در مورد تحقق شرایطی که برای دلیل تقریر ما گفته‌ایم‌بوده است آنهم برسبیل تائید نه‌آنکه آنرا یکدلیل مستقل بلاشرط قلمداد نموده باشند تا چه رسد کـه آنرا اکبر ادله بلکه تنها دلیل برصحت دعوی انبیاء گرفته باشند چنانکه زعم گلپایگانی است.

زیرا گلپایگانی درضمن‌بیان دلیل تقریربعین‌عبارت خود میگوید : «وخلاصة القول انسان چاره‌ای ندارد یا باید العیاذ بالله از حق واضح چشم پوشد و نعمت دیانت را که افضل جمیع نعم الهیه است انکار نماید ودهری شود و حق را انکار نماید یا ترجیح بلامرجح دهد ودینی را بلا دلیل حق داند وشریعتی را بلا برهان باطل شناسد وبحٌکم کریمهٔ انا وجدنا آبائنا علی امة واناعلی آثارهم مقتدون بتقلید مهلك اکتفا کند والا چاره‌ای نمیماند که بدلیل تقریرمتمسك شود . »

میگویم : گلپایگانی بهمین سخنش درواقع بقلم خود نیز خط باطل برتمام ادلهٔ دیگرش برعقاید اهل بهاء کشیده است .

گلپایگانی میگوید : درآنجائیکه اسباب وعلل ظاهریه برنفوذ وبقاء نباشد دلیل تقریرحتی برفلاسفه نیزحجت بالغ گردد .

میگویم : درمورد باب و بهاء چنانکه کرارا گفته‌ام گذشته از اینکه اساساً احتمال صدق مدعا نیست (چون صلاحیت تشریع ازآنها منتفی است) اسباب وعلل

ظاهریه‌هم برای نفوذ وبقاء فراوان بوده است (۱) .

گلپایگانی برای تثبیت دلیل تقریر درعبارات گذشته بایهٔ شریفه (والذین یحاجون .

(۱) امور ذیل را میتوان از جملهٔ علل و اسباب نفوذ و پیشرفت مرام باب که پایه و اساس مذهب بهاء بوده است شمرد : اذهان مردم همیشه متوجه ظهور موعودی بوده و این امر وسیلهٔ سوء استفاده برای مدعیان مهدویت ازجمله سیدباب شده است .

سیدکاظم رشتی مخصوصاً عقیدهٔ قرب ظهور موعود منتظررا در اذهان شاگردان و مریدان شدیداً القاء نموده بود بقسمی که شاگردانش که ازآنجمله ملا حسین بشرویئی ــ ملا علی بسطامی ــ ملا احمد مراغی ــ ملا محمدعلی بار فروشی بودند که بعداً از مبلغین فدوی باب شدند بعد ازسید رشتی بجستجوی شمس مقصود جدا بهر طرف افتادند این اشتهاء کاذب پذیرفتن ادعا را از هر مدعی برای آنان سهل و آسان مینمود .

دعوی بابیت یعنی شیعه کامل و واسطه بودن بین امام غائب و شیعیان (چنانکه دعوی سید باب در مراحل اولیه بوده) از نقطهٔ نظر مذاق شیخیه هیچ تازگی و غرابتی نداشت البته سید باب همین که عده ای مرید بادعای بابیت جمع نمود باین مقام قانع نشده فوراً قدم از این درجه بالا تر نهاد که من همان قائم موعود و مهدی منتظرم وسپس نیزمدعی کتاب و شریعت جدید شدکه قائم موعود باید صاحب شریعت تازئی باشد .

وعده و نوید های سید باب بطالبین جاه ومقام ووا مانده‌های از غافلهٔ اهل دنیا(مانند همان نامبردگان بالا) که چون من مالك شرق و غرب گردم سلطنت فلان مملکترا بزید تفویض مینمایم ریاست وولایت فلان شهررا بعمرو میدهم وهکذاوهکذا ، فریب خورده های بیچاره نیز برای رسیدن بمال ومکنت وریاست وسلطنت درشهرها واطراف و اکناف با تبلیغات حاد وحاری بجان عوام افتادند که موعود منتظر ما ظهور نموده ، چنین وچنان آیات بینات از او هویداست، هرکس در راه آن جناب شهید شود پس از چهل روز دو باوه زنده خواهدگردید، بزودی آنحضرت دنیا را فتح و بهشت موعود خواهد نمود .

و برای عدهٔ شهوت پرست واراذل واو باش جامعه بتبلیغات دیگری پرداختند ، آزادی ورهائی از قیود تکالیف دین از هرجهت : تاآنحضرت مسلط بردنیا وجمیع مذاهب وملل نشده رسماً زمان فترت و بی تکلیفی است هرکس بعد از ایمانش بآن حضرت هرچه می خواهد بکند ، همه چیز طاهر همه چیز حلال است ، برزنان حجابی وعفتی لازم نیست ، هر زن هرچه میخواهد برای خودجفت بگیرد .....

تحریك اجانب ودخالت دول استعماری در امور داخلی ممالك مسلمین وایجاد اختلاف بین مردم از راه عقاید مذهبی در سرزمینی که تکیه بعقاید مذهبی دائر ورایج است وفتنه و آشوب برپا نمودن بمنظور سوء استفاده های استعماری .

از شواهدبارز اینمعنی : پس ازقصد سوء بابیها بناصرالدین شاه ، حکومت وقت که مامور به تعقیب شدید از آنها شد عده‌ای را بقتل رسانید وعده‌ای را بحبس انداخت که از اینها بود

بقیه در صفحه بعد

فی الله من بعدما استجیب له حجتهم داحضة عند ربهم و علیهم غضب و لهم عذاب شدید) استشهاد میجوید .

میگوئیم : ازقول بعض مفسرین در بارهٔ تفسیر آیه مزبوره چنین نقل شده که بعد از اینکه یهود و نصاری استماع نعوت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم را قبل از بعثت ازعلماء واحبار نموده وازتوریة و انجیل قطع بحقیت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم کرده ودر واقع بدو ایمان آورده ونبوت او را قبول نمودند وقتیکه آنحضرت مبعوث گردید بااینکه اوصاف ونعوت معهوده مرکوز درقلوبشانرا مشاهده نموده وآیات بینات ومعجزات باهرات داله برصدق آنجناب را برأی العین دیدند معذلك عناد و لجاج را پیش کشیده مجادله مینمودند ومیگفتند کتاب ونبی ما پیش از کتاب ونبی شما وامت رسول ما از تابعین پیغمبر شما بیش است وما از شما بهتر وبحق اولی واحقیم پس حق متعال در آیهٔ شریفه میفرماید حجت آنان باطل و زائل است نزد پروردگارشان الایة .

و بعضی از مفسرین ضمیر (له) در آیه مبارکهٔ (من بعد ما استجیب له) را راجع بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گرفته‌اند چون آیهٔ قبل از این آیه در سورهٔ شوری خطاب بآنحضرت است . پس قبلا ذکری از آنحضرت شده‌است بنابراین در این آیهٔ شریفه چنین می فرماید آنانکه مجادله واحتجاج مینمایند در دین خدا بعد از اینکه استجابت شد رسول او یعنی اجابت کرد خدای متعال دعای رسولش را درموارد عدیده باظهار

بقیه از صفحه قبل

میرزای بهاء از مرده سید باب پس بفعالیت ووساطت وتعقیب شدید سفیر روس جناب میرزای بهاء از حبس مستخلص وبرای دامن زدن آتش این فتنه ببغداد تبعیدشد ، خودمیرزای بهاء دریکی ازالواح خود تصریح اجمالی باینمعنی نموده میگوید :

« یا ملك الروس ... قد نصرنی احد سفرائك اذ کنت فی السجن تحت السلاسل والاغلال. »
(نقل از صفحهٔ ۷۸ یا ۷۶ کتاب مبین).

امروزه هم دستهای اجانب در پس پرده این دستگاهرا تقویت مینماید .

باید به گلپایگانی گفت باقرار خود جناب بهاء ناصر ومؤیداو ودر نتیجه مبقی شریعت باب بدست بهاء سفیر روس (خذلان خدا) بوده نه رضا وتائید خداوند متعال تا دلیل برحقیت آن گردد .

باری پس نفوذ وبقاء این دستگاه بی علل واسباب نبوده ودلیل تقریر در بارهٔ آن جاری و حجت نمیگردد .

معجزات،دیگر جدال و حجت آنان باطل است نزد پروردگارشان (مدرك اختصاری این دوتفسیرازجمله ، تفسیر علامهٔ ابی السعود) .

پس آیهٔ مزبور بمجرد احتمال معنائی در آن موافق بادلیل تقریر آنرا نمیتوان دلیل برصحت برهان تقریر قرارداد .

گلپایگانی در همان عبارات گذشته سپس باین آیهٔ مبارکه استشهادمیکند (ام لهم شرکاء شرعوالهم من الدین مالم یاذن به الله ولولا کلمة الفصل لقضی بینهم وان الظالمین لهم عذاب الیم) .

میگوییم : در تفسیر مجمع البیان در بارهٔ معنی این آیهٔ مبارکه چنین می نویسد : « بل الهولاء الکفار شرکاء فیما کانوا یفعلونه شرعوا لهم ای بینوالهم ونهجوا لهم من الدین مالم یاذن به الله ای مالم یامر به الله ولا اذن فیه ای شرعوا لهم دینا غیر دین الاسلام. »

و در تفسیر علامهٔ ابی السعود ایضاً: « بل الهم شرکاء من الشیاطین والهمزة للتقریر والتقریع » ودر تفسیر کبیر امام فخررازی : « ام لهم شرکاء شرعوا لهم من الدین مالم یاذن به الله معنی الهمزه فی ام التقریر والتقریع.»

حاصل معنی اینکه : بلکه برای این کفار شرکائیست که برای شان تشریع دین و شریعتی بغیر اذن خدا نموده اندواگر کلمهٔ فصل وقضاء سابق الهی بتاخیر جزاء نبود هر آینه حکم شده بود میان ایشان و همانا برای ستمکاران عذابی است دردناک . پس کلمهٔ (ام) درآیه شریفه برای اضراب ومتضمن استفهام تقریری و تقریعی است نه استفهام انکاری چنانکه گلپایگانی معنی کرده است. ◦

وچنانکه ملاحظه میشود آیهٔ شریفه بنابراین معنی، تکذیب گلپایگانی رادر دلیل تقریر وتثبیت و تقریر خلاف مدعای ویرا مینماید .

پس این آیهٔ شریفه دلیل برای ماست که می گوئیم تشریع باطل درخارج ممکن است واقع شود ونفوذ و بقائی نیز پیدا کند وهرگزامتناعی ندارد بنابراین مجرد نفوذ و بقاء ،دلیل وبرهان برحقیت شریعت نمیگردد .

گلپایگانی میگوید : بلی یاسیدی الجلیل این خلق العیاذ بالله خدائی عاجز و غافل تصور نموده اند و یا بالاسم و التقلید لابالحقیقة والتحقیق بخداوند اعتراف

کرده‌اند و إلا چگونه تصور توان نمود که مصداق کلمهٔ مبارکه و هو القاهر فوق عباده کاذبی را مهلت دهد که شریعتی بدون اذن او تشریع نماید و این شرع کاذب باطل در عالم ثابت و باقی ماند.

میگوییم: راست است که خداوند متعال غافل و عاجز نیست ولی این هم راست است که حلیم و مهلت دهنده هم هست. دنیا را دار امتحان و ابتلاء بندگانش قرار داده دلیل باطنی یعنی نور عقل و دلیل ظاهری یعنی انبیاء و اولیاء حقه برای هدایت آنها و اتمام حجت بر آنها نصب و بعث فرموده است هر کس بهر معصیتی گرچه بافتراء شریعتی باشد برخیزد قادر متعال نه غافل است و عاجز از اخذ فوری او و نه خوف دارد که در امهال و حلمش فرصت از دست او رفته و یا ضرری براو وارد آید، گر جملهٔ کائنات کافر گردند بردامن کبریاش ننشیند گرد، پس چرا تصور نتوان نمود که کاذبی جعل شریعتی کند و خداوند متعال هم اورا فوراً اخذ ننموده بلکه مهلت دهد و شرع کاذب باطل او نیز در عالم برای مدتی گرچه طویل باشد دوام و ثبات و بقائی پیدا نماید.

آری چنانکه از بعضی مدارك استفاده میشود باطل برای همیشه نخواهد ماند.

باری جناب گلپایگانی بایك مهارت وزبر دستی، امتحان و امهال و خذلان الهی را در مورد مدعیان شرایع کاذبه، بنام دلیل تقریر برهان بر حقانیت آنها گرفته است.

گلپایگانی میگوید: و لعمرالله اگر نبود درقرآن مجید جز آیهٔ مبارکه ان جندنا لهم الغالبون و آیهٔ کریمهٔ ان الباطل کان زهوقا هر آینه حجت بر اهل اسلام تمام بود که بدانند هرگز حق مغلوب نگردد و هرگز باطل باقی نماند. و معلوم است که مقصود از غلبه که در آیهٔ شریفه میفرمایند نه غلبهٔ حربیه است و یا تغلبات دینویه زیرا که بسیاری از انبیاء علیهم السلام در غایت ذلت مقتول گشتند و دائما مقربین و مخلصین گرفتار ظلم و اهانت ظالمین و مستکبرین بوده‌اند بلکه چنانکه با فصیح بیان در کتاب مستطاب ایقان تفسیر فرموده‌اند مقصود غلبهٔ روحانیه است و نفوذ و بقای شریعت ربانیه.

میگوییم : نکتهٔ حساس در دلیل تقریر که مورد اختلاف ما و گلپایگانی است ومثبت مدعای گلپایگانی میگردد این است که گفته شود هرغلبه و نفوذ و بقائی دلیل برحقیت است و هرگز باطل نفوذ وبقائی پیدا نمیکند . امـا مفاد این قضیه که جندحق هرآینه غالب شوند البته مورد تصدیق مانیزهست وواضح است این مقدار از گفتار هرگز نفعی بحال گلپایگانی نبخشد یعنی مثبت حقیت شریعت هرشارعی که درخارج غلبه ونفوذ وبقائی پیدا نمود نخواهد بود .

بنابراین آیهٔ مبارکه ان جندنالهم الغالبون فتول عنهم حتی حین که درآن وعده غلبه ونصرتی برسولان بحق شده است، بتنهائی دلیل و شاهدی برای دلیل تقریر گلپایگانی نمیباشد .

واماآیهٔ کریمهٔ ان الباطل کان زهوقا میگوییم آیهٔ مزبور درسورهٔ بنی اسرائیل چنین است : وقل جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا و درتفسیر صافی از کتاب کافی ازامام باقر علیه السلام درتفسیراین آیهٔ شریفه نقل میکند که فرمود: «اذاقام القائم ذهب دولة الباطل .» یعنی چون قائم آل محمد (ع) قیام کند دولت باطل از میان خواهد رفت .

ولعمرالله اگرنبود جزاین آیهٔ کریمه وبالخصوص بضمیمهٔ تفسیرش که ازاهل بیت عصمت وطهارت در معتبرترین کتاب شیعه یعنی کتاب مستطاب کافی رسیده است هرآینه حجت بر اهل اسلام تمام بود که بدانندشریعت سید باب هرگز بحق نبوده و سید مزبور قطعاًموعود منتظر اسلام وقائم آل محمدعلیهم السلام نبوده است چون بقیام او دولت مخالفین او که دولت باطل محسوب میشود ازمیان نرفته ومغلـوب نگشته است نه بغلبهٔ دنیویه چنانکه واضح است و نه بغلبهٔ روحانیه زیرا سید (جز از عدهٔ ناچیزی) فتح قلوبی نیز ننموده تا چه رسد فتح غالب قلوب بلکه قلوب تمام مردم را نموده باشدوسلطنت عقایدخلاف وباطل از تمام قلوب زائل شده باشد .

گذشته از اینکه در محل خود از جلد دوم این کتاب خواهد آمدانشاءالله تعالی که مقتضای نصوص متواتره ، غلبه آنحضرت نه تنها غلبه روحانی وغلبهٔ برافئده ناس است بلکه نسبت بخصوص آنحضرت از میان تمام اوصیاءغلبه وسلطنت ظاهری دنیوی نیز قطعاً خواهد بود .

پس این استشهاد واستدلال هم نه تنها برای‌مدعای گلپایگانی نفعی‌نبخشید بلکه بضرر وعلیه او تمام گردید.

گلپایگانی میگوید : واز جملهٔ آیات قرآن شریف که ممیز بین الحق والباطل ومثبت بقاء وثبات کلمهٔ الهیه وفنا وزوال کلمهٔ مجعولهٔ بشریه است این آیهٔ مبارکه است الم ترکیف ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت وفرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن ربها ویضرب الله الامثال للناس‌لعلهم یتذکرون ومثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجتثت من فوق الارض مالها من قرار وخلاصه مقصود از آیه مبارکه اینست که کلمه طیبه مانند درخت خوبی است که اصل اودر زمین ثابت واستوار باشد وشاخه آن بجانب آسمان سر کشد ودروقت خود بار آورد ودر هر حین فواکه‌واثمار بخشد . وکلمه خبیثه ماننددرخت‌خبیثی است که از روی زمین پراکنده‌باشد واورا قرار وثبات‌نباشد واین آیه صریحست بر اینکه هرگز کلمه خبیثه ثبات وقرار نیابد ودرارض‌باقی وثابت نماند . وچون در زمان حضرت خاتم الانبیا وبدو انتشار دین اسلام بعضی از نفوس مغروره که تشریع شرایع را امری سهل میپنداشتند مانندمسیلمه کذاب‌وطلیحه‌اسدی وغیرهما نیز با دعای رسالت قیام نمودند وگروهیرا فریفتند وایامی قلیل مردمی را بر گرد خود مجتمع ساختند وباین جهت باب انتقاد وایراد مکابرین باز شد ووسائل بحث وایراد مفتوح گشت‌وپیوسته براهل‌ایمان خورده میگرفتند ومجادله‌میکردند که اینك فلان وفلان نیز داعیه نبوت دارند وخودرا نبی مرسل‌میپندارند لهذااین آیات کریمه در قرآن نزول یافت تا ارباب قلوب صافیه فارق بین الحق والباطل را دریابند وفیمابین کلمهٔ طیبه وکلمهٔ خبیثه تمیز دهند وبر بقا وثبات دعوت صادقه وفنا وزوال دعوت کاذبه مطمئن‌وامیدوار گردند . وبیقین کامل بدانند که حق‌جل جلاله العیاذ بالله از خلق‌خود غافل نگشته ونوم وسنه‌اورا اخذ ننموده ومحالست که قاهر مقتدریکه بیك صیحه قبائل قویه عاد وثمود راهلاك فرماید وبیك اراده جبابره فرس وروم را بزاویه عدم کشاند بگذارد که دعوت کاذبی در عالم نافذ گردد ویا مفتری باطلی بدون اذن او شریعتی تشریع نماید و موجب هلاکت و گمراهی عالمی شود بل لازال باراده‌او حق غالب ونافذباشد وباطل مغلوب‌وزائل سنة الله التی قدخلت من‌قبل ولن تجد لسنةالله تبدیلا .

میگویـم : گلپایگانی در کتاب فرائد برای سد ثغور دلیل تقـریرش از ورود ایرادات و انتقاضات بمذاهب و شرایع باطله در خارج که در هـر زمان بوده و دارای نفوذ وبقابوده‌اند فکری تراشیده باینکه موضوع دلیل تقریر راتنها ادعای مقام نبوت و رسالت و شارعیت قرار میدهد و میگوید جمیع شرایع عالم دارای اصل صحیح نازل از جانب خداوند متعال بوده و همه را منتهی به هفت‌دین و شریعت بزرك می نماید ومی گویدبسبب طول زمان در هریك ازاین شرایع بدع فاسده‌ای داخل گشته است و نسبت بمذاهب مختلفه باطلی که از هریك از ادیان‌و شرایع انشعاب پیدانموده می گوید از موضوع دلیل تقریر خـارج است و مـانعی ندارد که برای مذاهب باطله که منتهی بیکی از ادیان حقه‌اند نفوذ و بقاءدرعالم بوده باشد .

ولی این آیهٔ شریفه که مورد استشهاد گلپایگانی برای دلیل تقریرش قرار گرفته بر حسب ظاهر چنانکه خوانندگان محترم ملاحظه‌می فرمایند مانندآیـهٔ گذشته ان الباطل کان ز هوقا اطلاق و تعمیم برای هر کلمهٔ خبیث و باطلی دارد چه آن شریعت باطل باشد ویامذهب‌باطل ویاغیر اینهاوازهرامر باطلی .

گلپایگانی در عبارات گذشته‌اش می گوید : این آیه در وقتی نازل‌شد که مانند مسیلمهٔ کذاب و طلیحهٔ اسدی و غیر هما بادعـای رسـالت قیام نمودند و مکابرین ، باهل ایمان چنین و چنان گفتند . مقصودش اینستکه مورد نزول آیـه برای تمیز شریعت و رسالت حق ازشریعت ورسالت‌باطل بوده‌است .

میگویم : گذشته از اینکه مورد نزول موجب تقیید ظاهر آیه نمی گردد ، برای این شان نزول که گلپایگانی ذکر نموده از روایات و یا کلمات مفسرین مدرکی ندیده‌ایم بلکه از روایات عدیده چنین استفاده میشود که کلمـهٔ طیبه و کلمهٔ خبیثه درآیهٔ شریفه برای اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ودشمنان‌ایشان ازبنی امیه مثل زده‌شده است (۱)

---

(۱) در تفسیر صافی از عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل میکند که فرمود : هـذا مثل ضربه الله لاهل بیت نبیه (ص) ولمن عاداهم . و از مجمع البیان از امام باقر (ع) نقل‌می‌کندکه دو بارهٔ (مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة) فرمود : ان هـذا مثل بنی امیه . و غیر اینها از روایات .

و چون بر حسب ظاهر آیهٔ شریفه ، کلمهٔ خبیثه شامل هر امر باطل و مذهب باطل نیز میشود بااینکه مذهب باطل در خارج بتصدیق حتی گلپایگانی ممکن است نفوذ و بقاء پیدا کند و نیز بر حسب روایات که از کلمهٔ خبیثه بنی امیه اراده شده بنی ـ امیه هم در خارج نفوذ قوی و برای مدتی بقائی داشته‌اند پس معلوم میشود که مراد از بیقراری که در آیهٔ شریفه برای کلمهٔ خبیثه فرموده‌اند معنائی نیست که منافات بااین قبیل نفوذات و بقاها داشته باشد .

آری آنچه مسلم است در مقام بیقراری وزوال باطل همان است که ما قبلا بدان اشاره نمودیم که امر باطل البته برای همیشه نخواهد ماند پس شریعت باطل برای همیشه دوام و قرار پیدا نخواهد کرد نه این کـه هیچ نفوذ و بقائی نباید پیدا بکند .

و خلاصهٔ کلام، بر این مطلب که هرگز شریعت باطل نفوذو بقائی پیدا نمی کند (پس هر شریعتی از هر شارعی بمجرد اینکه نفوذ و بقائی پیدا نمود دلیل برحقیت آن گردد) ماهیچ دلیل عقلی ویانقلی نداریم وسنت‌الله را نیز در خارج براین جاری ندیده‌ایم بلکه خلاف آنرا مشاهده میکنیم .

بدتر و رسواتر اینکه گفته شود(چنانکه گلپایگانی در واقع میگوید) که اکبر دلیل بلکه تنها دلیل برای تمیز شریعت حق وباطل همین است .

و اعجبا وواویلا بنابر گفتار جناب گلپایگانی هر کس تشریع شریعتی کند بمجرد اینکه دسته وعده‌ای را بهر نقشه‌ای که شد مدتی دورخود گرد کند بایداز آن به بعد تمام مردم دنیا بنام برهان تقریرودلیل نفوذ و بقاء کور کورانه ازهمان دستهٔ اول تقلید و تبعیت بنمایند :

از جناب ایشان بایـد پرسید قبل از اینکـه مدعی شریعت جمعی را بدور خود جمع کند مردم با او در دعویش چه معامله‌ای باید بکنند آیا در این مرحله مردم باید بدون‌دلیل ادعای شارعیت را از او پذیرفته فورا بدوایمان آورند ویاهمهٔ مردم باید صبر کنند تا او جمعی و دسته ایرا گرد آورد تا آن جمعیت ، موضوع برای اقامهٔ برهان تقریر آن شارع گردند پس همان دستهٔ اول که بدور او گرد آمده‌اند قطعا بی برهان ودلیل بر او گرویده‌اند وباید گفت سایر مردم هم ناچار موظفند که بنام برهان تقریر از آن ابلهان تقلید نمایند .

و ایضا باید پرسید چه فرقی است در بطلان ، بین شریعت اولیه بکذب و افتراء و بین شرایع منسوخه بعدازنسخ‌پس اگرنفوذ و بقاء در مورد شریعت جدید دلیل برحقیت ، و زوال و مغلوبیت‌دلیل بر بطلان است بنابر این نفوذ وبقاء درمورد شرایع منسوخه نیز چون شریعت یهود و نصاری باید اکنونهم دلیل بر حقانیت آنها باشد .

گلپایگانی در عبارات گذشته خلاصه می گوید : که‌حق جل جلاله‌ازخلق خود غافل نگشته و نوم وسنه اورا اخذ ننموده محال است‌بگذارد که‌دعوت کاذبی در عالم نافذگردد ویا مفتری باطلی شریعتی تشریع نمایدوموجب‌هلاکت‌وگمراهی عالمی شود .

میگوییم : گلپایگانی بفاصله چندسطر قبل همین عبارات در مقام تعیین‌شأن نزول‌آیهٔ شریفه بقلمش‌چنین‌جاری‌شده است: که مانند مسیلمهٔ کذاب وطلیحهٔ‌اسدی و غیر همانیز بادعای رسالت قیام نمودندوگروهیرا فریفتند وایامی قلیل مردمی را برگردخود مجتمع ساختند .

و بقلم میرزای بهاء نیز (برحسب نقل از کتاب اشراقاتش) در مقام گله و شکایت از اهالی ایران چنین جاری شده است : (نفسی ازاهل سنت وجماعت در جهتی از جهات ادعای قائمیت نمود والی‌حال‌قریب صد هزار نفس‌اطاعتش‌نمودندو بخدمتش قیام کردند ولکن قائم‌حقیقی‌درایران قیام برامرفرمود تهدیدش فرمودند و براطفاء نورش گماشتند .)

اینك به گلپایگانی باید گفت از گروهها مردمانی که فریفتهٔ مانند مسیلمهٔ کذاب و طلیحهٔ اسدی در ادعای رسالت شدند در همان ایام قلیل و نیز از صد هزار نفسی که مطیع قائم سنی شدند آیا حق جل جلاله العیاذ بالله غافل گشته ویا نوم وسنه اورا اخذ نموده ویا با آنها از میان تمام عالم عداوت خاصی داشته که گذاشته است شریعت باطل در آنها نفوذ نموده وگمراه گردند ؟

خوانندگان محترم را معطل نکنم‌حقیقت امر این است که از دستگاه‌دین سازی وشریعت تراشی جز اینگونه مهملات وخزعبلات ومناقضه گوئیهاوپشت هم اندازیها ودر نتیجه‌رسوائیهاچیزدیگری خارج نمیگردد تا حجت‌برای مردم‌حقیقت -

جوی منصف ، روشن و تمام باشد ولله الحمد علی هدایته . (۱)

دلیل چهارم گلپایگانی در فرائد بر عقاید بهائیها و جواب آن

در مقام ذکر برهان چهارم گلپایگانی بر عقـاید بهائیها که دلیل معجزه باشد باید بگویم معجزهٔ دستگاه باب وبهاء این بوده که مانند گلپایگانی مبلغ را ثمره و محصول بجامعه داده است که در خباثت وشیطنت و بیحیائی و طراری ودروغپردازی و پشت هم اندازی هیچ مکتبی در عالم نتواند چنین مبلغ ومحصولی ببار آورد . در فصل رابع از مقاله اولای کتاب فرائد برای اقامهٔ دلیل معجزه بر حقانیت اربابانش تقریبا بیست ورق نوشته ویکمشت رطب ویابس وضد ونقیض ودروغ وپشت هم اندازی گفته ویك معجزهٔ بالفعل هم (البته چـون نداشته‌اند) صریحا سراغ نداده است باوجود این ، در این کتاب یکی از اقوی و اظهر براهین بر حقانیت آنها را دلیل معجزه قلمداد واین فصل رابع را برای بیان کیفیت استدلال بمعجزات عنوان مینماید .

خوانندگان محترم مطمئنا بدانند که باب و بهاء قطعاً هیچ معجزه‌ای نداشته و بهترین شاهد از جمله همین فصل رابع کتاب فرائد است که گلپایگانی با همهٔ زبر دستی و اهتمام اگر یك معجزه بانام و نشانی میتوانست برای آنهـا نشان دهد آنرا حتما برسر علم مینمود وبرخ همه میکشید وهیاوهو در اطراف آن راه میانداخت ومحتاج بزحمت نوشتن بیست ورق مطالب آشفته نمیشد که گـاه

---

(۱) ناگفته نماند گلپایگانی در ضمن دلیل تقریر (تقریبا بنحو جملهٔ معترضه) بنفع میرزای بهاء حدیث نبوی ذیل را نیز ذکر مینماید با دعای اینکه دراینحدیث از جناب بهاء تعبیر بروح الله شده‌است قال علیه الصلوة والسلام فوالذی بعثنی بالحق نبیا لولم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلك الیوم حتی یخرج فیه ولدی المهدی ثم ینزل روح الله ویصلی خلفه ویبلغ سلطانه المشرق والمغرب .

میگویم : اگر در اینحدیث مراد از مهدی علیه السلام سید باب و از روح الله میرزای بهاء میبود بمقتضای همین حدیث میباست میرزای بهاء باسید باب نماز جماعت خوانده باشد و سلطنت سید ، مغرب ومشرق را فرا گرفته باشد وحال اینکه هیچیك از ایندو امر تحقق پیدا نکرد پس حدیث دلیل علیه اواست نه دلیل بنفع او .

واگر بنا باشد عبارات حدیث را دلخواه تباویل و توجیه تطبیق بر مراد نمود پیداست در اینصورت امان بر داشته شده و هر کس هر کلامی را بدلخواه خود بر وفق مـراد و مقصودش تاویل و توجیه و استدلال خواهد نمود و بدیهی است هرگز کلامی بزور تاویل و توجیه شاهد و دلیل بر مطلبی نخواهد شد .

بنفع اربابانش لحن انکار معجزات خاتم الانبیاء وسایر انبیاء را بخرج دهـدو گاه از شدت وضوح معجزات آنها ، ناچار لحنی باقرار معجزه برای آنها تحویل دهد و بایکشیطنت وعوام فریبی خاصی اربابان‌خود را نیز اجمالا‌صاحبان معجزه‌وانمود کند .

باید گفت بیچاره گلپایگانی در این فصل بین دو امر شدید التنافی واقع شده است یکی وضوح وقوع معجزات از انبیاء حقه دیگری خالی بودن دستگاه اربابانش از معجزه که بدیهی است در مقام اثبات حقانیت اربابان خود نمیتوانداز روی انصاف وحقیقت جمع بین این دو امر رابنماید .

لذا گاه از آنطرف افتاده که میخواهد یکسره و بالصراحة انکارمعجزات انبیاء حقه را بنماید ویاوقوع احتجاج بمعجزات (غیر کتاب) را ازانبیاء منع مینماید تا کسی حق مطالبه معجزه ازسید ومیرزا نداشته باشد ولی جرئت نمیکند زیـرا می‌بیند قطعی ومعلوم است وقوع معجزاتی از آنان وهمچنین احتجاج بمعجزات ، از اینجهت در عین‌حالیکه میگوید : « ابدا ارتباط وملازمهٔ فیما بین ادعای‌رسالت وقدرت رسول بر امور خارقهٔ‌عادت نیست .» ویا میگوید : «اگرتمام‌قرآن‌مجیدرا تفحص نمائی یکموضع رانتوانی یافت که آنحضرت بمعجزه غیر قرآن مجیـد استدلال‌فرموده باشد ویامقترحی‌ازمقترحات قوم‌رااجابت فرماید .» بلکه‌میگوید : «آنچه موافق اهل علم وحکمت است این است که معجزاتیکه بانبیاء علی العموم نسبت داده شده آنچه راجع بقوت وغلبه‌وکلیت‌روح قدسی است که منزل‌برقلب مبارك انبیاء است حقست ومعقول وآنچه راجع بـاین مقام نیست خـرافت است و ومجعول. »

ولی‌باز گفته است: «انبیاء ومرسلین‌مظاهر قدرت‌الهیه و مطالع جمیع صفات و اسماء حضرت احدیت برهر چیز باذن الله قادر وبر عوالم تکوین باراده‌الله‌توانا و مقتدر » ومی گوید : « اهل‌بهاء منکر معجزات حضرت خاتم الانبیاء نیستند بل کلام ما در اینست که معجزات دلالت مستقله بر اثبات صدق ادعای نبوت ندارد وحضرت رسول دراثبات حقیت خود بمعجزات استدلال نفرموده‌اند . »

و میگوید : « احادیثی که دلالت دارد بر اینکه از آنحضرت معجزه‌ظهور

یافت بدون اقتراح و طلب کفار البته حق است و موافق است باقرآن و ما بآن مؤمنیم.»

و میگوید : «بلی نکتهٔ واضحه این است که ممکن نیست که صاحب امر برای هر نفسی معجزه ظاهر نماید و هر کس هرچه اقتراح نمود اوفی الفور اجابت فرماید زیرا که عموم افراد خلق اگر برای فهم دین هم نباشد بل محض تماشای امور عجیبه هرروز اجتماع خواهند نمود واظهار امرغریبی ومعجزهٔ عجیبی برصاحب امر اقتراح خواهند کرد وعمرها خواهد گذشت ومقترحات خلق تمام نخواهد شد و مجلس نبوت ورسالت بمحافل تیاتر و ملاعبت تبدیل خواهد یافت وسر آیهٔ کریمهٔ ولواتبع الحق اهوائهم لفسدت السموات والارض ظاهر خواهدشد لهذا در زمان غابره حکمت الهیه اقتضا فرمود که اگر امتی تصدیق رسول مبعوث را موقوف بآیتی آسمانی نمایند وایمان خود را مشروط بظهور آن آیت گردانند رؤسای آن امت مجتمع شوندویك آیت ازآیات عظیمه را اختیار کنند وروزی رامیعاد نهند و امت رااخبار دهندآن وقت آن رسول آیت مطلوبه را درحضورجمع اظهارمیفرمود و حجت برجمیع خلق بالـغ میشد . »

و گاه از اینطرف افتاده که میخواهد برای اربابان خودش یعنی سید ومیرزا جعل معجزه نماید ولی باز جرئت نمیکند صراحتا و بدون اندماج واجمال چیزی بتراشد زیرا می بیند باقرب زمان خالی بودن این دستگاه از معجزه برهمه واضح است میترسد معجزه‌ای بخصوص و معین در خارج بآنهانسبت‌دهد فورا مچ دستش گرفته شده و مشتش برای عوام هم باز شود از اینجهت در دنبالهٔ همین عبارات اخیره که از او نقل نمودیم چنین میگوید :

«و نظر بوضوح این مسئله مکرر اکابر امت بهائیه از رؤسا وبزرگان ملك و ملت در مجالس مناظرت رجا نمودند که مجلسی منعقدنمایند و بنصفت‌وعدل‌در مطالب این ظهور نظر فرمایند واگر اخیرا منتهی بطلب معجزات‌شد متفق گردند وبروفق‌امم‌ماضیه‌اعلان نمایندتاحق ازباطل معلوم شود وثابت اززایل ممتاز گردد و اختلاف‌وتفرقه‌ازمابین‌امت‌زوال‌یابد(وبالاخرةمواردی رابسود خودقلمداد میکند و حاصل میگوید اما رؤسای دینیه برای‌این امرحاضر نشدند یعنی پس معجزه واقع نشد) . » ودر موضع دیگر همین فصل میگوید : « اگر نفسی در معرفت مظاهر

امر الله بخواهد بمعجزات تمسك جويد نسبت آنرا باين ظهور اعظم اقوى و اتـم مشاهده نمايد زيرا كه زمان اقرب ووسايط معروفتر واختبار حال روات سهلتـر و آسانتر است .» ودر آخر فصلهم ميگويد : «واما المعجزات الخصوصية والبينات الالهيه والاخبار عن الامورالآتيه المصرحة بها فى الالواح المقدسة فهى اكثر من ان تحصى فى هذا المختصر فمن اراد العلم بها والاطلاع عليها فليطلبهامن مظانها ومدار كها . »

ما در اين كتاب در مقام اثبات نبوت انبياء حقه يا بالاخص نبوت خـاتـم الانبياء صلى الله عليه وآله وسلم نبوده ونيستيم كه از جمله در صدد اثبات معجزات آنها بر آمـده ورد اشكالات ومهملات امثال گلپايگانى را نيز در اين زمينه بنمائيم ، نبوت ساير انبياء وخاتم انبياء صلى الله عليه وآله وسلم مورد تصديق ما واوست .

بلكه در مقام رد استدلال گلپايگانى برحقانيت دعوت باب وبهاء ميباشيم . لذا ميگويم : اولا ـ گلپايگانى با اينكه ميگويد : «ابدا ارتباطى وملازمه‌اى‌فيما بين ادعاى رسالت وقدرت رسول بر امور خارقهٔ عادت نيست» بلكه ميگويد : بر وفق علم وحكمت معجزه (غير كتاب كه بوسيله روح القدس منزل بر قلب انبياء است) خرافت است ومعجول ، چگونه‌صحيح است‌براى اربابانش‌او مدعى معجزه شده وبـآن بر حقانيت آنها استدلال بنمايد . وثانياً ـ او كه در اين مقاله از كتاب فرائد تمام همت خود را براقامهٔ دليل وبرهان برحقانيت بابوبهاء گماشته‌وبانواع واقسام شيطنت چنانكه ديديم بامور سستر از تار عنكبوت براى اينمقصود دليـل تراشيده اگر در مقام استدلال بمعجزات هم چنانكه قبلا گفتيم براستى تنها يـك معجزه سراغ ميداشت عوض اينهمه‌صفحات را كه سياه كرده قطعا بذكر همان‌يك معجزه وتثبيت آن مى‌پرداخت پيداست كه براستى اصلا معجزه‌اى سراغ نداشته وبجعل معجزه‌اى بدروغ با مشخصات هم ديگر جرئت اقدام نكرده وترسيده كه مچش نزد عوام نيز گرفته ومشتش باز شود لذا اين تكليف را از گردن خـود ساقط نموده وباجمال واندماج قضيه واحالهٔ بديگر بهائيها از ميدان فرار نمـوده است . والسلام على من اتبع الهدى والحمد لله رب العالمين على هدايته وصلى الله على محمد وآله اجمعين .

در خاتمه

نا گفته نماند : رؤسای بهائیها بعد از میرزای بهاء چون ببعض اشکالات وغلطهای واضح کتب اومنتقل‌شدند لهذا بعض موارد آنها را درچاپهای بعد تحریف اصلاحی نموده‌اند بنابراین خوانندگان محترم متوجه باشند که در مقام تطبیق عبارات میرزای بهاء باید بنسخ اصلی اولیـه کتب او نیز مراجعه فرمایند .

فهرست مندرجات کتاب

صفحه　مطلب

صفحه	مطلب

I- بنائی فرقہ - عطا محمد شیری

II- نہرالی ہواد

1- نا طویل

(غلطنامه)

گذشته از نا گرفتگیهای چاپ و غلطهای نقطه‌ای غلطهای زیر را خوانندگان محترم تصحیح فرمایند

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵	۹	بعدل	بیدل	۷۳	۱۰	نموداند	نمودند
۱۰	۱۲	علیه السلام	علیهم السلام	۷۳	۱۸	فمن	فمن
۱۱	۱۷	و یك اشكال	با اشکالی	۷۹	۲۲	چهل سال	چهل
۱۵	٦	نموه	نموده	۸۱	۲۲	بستهزی	بستهزیء
۱۸	۲٦	داد	دادند	۸۷	۱۲	صیصة	صیصئة
۲۳	۹	خلقنا	خلقنا	۹۱	۹	فراجعو	فراجعوا
۲٦	۱۰	اننی انا الله	اننی انا الله لا اله	۹۵	۱۵	مادبة	مأدبة
۲۹	٦	منابع	منابع	۹۵	۱۸	خبائهم	خبأهم
۳۰	۸	کل لیقوالون	قل کل لیقوالون	۹٦	۱۵	امنیان	امینان
۳۰	۱۵	قل	قل کل	۹۸	۱۳	یصنع	یضع
۳۱	۱۱	کا	لا	۱۰۰	۹	امنیان	امینان
۳۱	۱٤	ممتوزا	ممتزرا	۱۰۵	۲٦	ناحیه	ناحیة
۳۱	۱٦	قدار	قدارا	۱۰۹	۲۳	بذیر	بذیرد
۳۳	۳	جواد	جوادا	۱۰۹	۲٤	نگاه	آنگاه
۳۳	٤	جواد	جوادا	۱۱۰	۱۷	وزند	وزنده
۳۷	۲۵	هستند	هستید	۱۱۲	۲۲	حجتی	حجیتی
٤۰	۲۵	اشرب	اشر	۱۱٤	۱۱	ویاندانی	وندانی
۵۰	۱	دد	در	۱۱۷	۱۲	شمرند	شمرند الخ
۵۳	۷	آسمانه	آسمانیست	۱۲۱	۹	الهولاء	الهؤلاء
٦٤	۱۹	یاجوج ماجوج	یأجوج ومأجوج	۱۲۹	۱۳	ارتباط	ارتباطی
۷۱	۲۳	اتمال	اتمام	۱۳۱	۱۵	ممجول	مجمول

توجه فرمائید

هرکس هراشکال و ایرادی درمطالب این کتاب دارد بوسیلهٔ فروشگاه کتاب کتبا بنویسنده اطلاع دهد، درجلد دوم کتاب محترماً جواب آن گفته خواهدشد انشاء الله تعالی.

واگر از آقایان مبلغین بهائیها ازکمی اطلاعات کسی سوء استفاده نموده و نسبت بالواح وآیاتی که ازسید باب برسبیل نمونه در این کتاب آوردیم اعتراضی واشکالی در استنادش بنمایند.

باید بآقایان گفته شود درمقام استدلال برحقانیت باب بآیات وآثار او، برعهده شما است که از روی مدارك مثبته تمام آیات وکتب والواح جناب باب رادر دسترس ما بگذارید تا هم این آیات والواح منقوله ازمیانه آنها بشما ارائه داده شود و هم روی همگی آنها درباب دعاوی شما منصفانه قضاوتی گردد وگرنه استدلال شما بآثاروآیات باب بدون ارائه عین آن آیات (چنانکه جناب بهاء در کتاب ایقان وگلپایگانی درکتاب فرائد نموده) واضح است که هرگز منتج وصحیح نخواهد بود.

جناب بهاء در ایقان آیات سید بابرا میگوید: «هنوز احدی احصا ننموده چنانچه بیست مجلد الان بدست میآید و چه مقدار که هنوز بدست نیامده و چه مقدارهم که تاراج شده» وگلپایگانی میگوید: حضرت باب درسن بیست وپنجسالگی بامرالله قیام فرمود ودر مدت ۷ سال که تمام آن درسجن ونفی گذشت چندین برابر قرآن ازآیات وآثار مبارکش باقیمانده.

اینها بتنهائی، بدیهی است جزادعائی بیش نیست شما یاباید خودتان آن آیات را بدون هیچگونه تغییر و تحریفی براستی بمیان آورید و در دسترس ما بگذارید تاما همچنانکه گفته شد منصفانه روی همه آنها قضاوت نمائیم (ولی چه باید کرد که خرابیهای مجموعهٔ کلمات سید نه بحدی است که عاقلی از علاقمندان بآندستگاه جرئت افشاء آنها را بنماید) و یارا سا واصلا بایداز استدلال بآیات وآثار باقیه جداصرفنظر نمائید والسلام علی من اتبع الهدی.